

خلج ها يادگار ترک های باستان

بررسی سیر مهاجرت اقوام خلج از ترکستان تا خلجستان و فراهان

ویراست دوم: با اصلاحات و اضافات

۱۳۹۹

نویسنده: علی اصغر چمراسی فراهانی



خلج‌ها یادگار ترک‌های باستان

بررسی سیرمهاجرت اقوام خلج
از ترکستان تا خلجستان و فراهان

نوشته‌ی:

علی اصغر جمراسی فراهانی

۱۳۸۵

ویراست دوم با اصلاحات و اضافات

۱۳۹۹

جمراسی فراهانی، علی اصغر ۱۳۴۳
خلج‌ها یادگار ترک‌های باستان: بررسی سیر مهاجرت اقوام خلج از ترکستان تا خلجستان و فراهان/نوشته علی اصغر
جمراسی فراهانی - تهران پیام پویا: ۱۳۸۴
۲۴۳ ص: نقشه‌ها ۱۹۱/۱۹۵/۱۵۸ عکس: ۱۹۸/۱۹۷/۱۹۶
ISBN 964-7933-02-9
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا
Ali A.Jamrasi.F.Khalaj reminder of ancient Turks The study of migration....ص.ع.به انگلیسی.
کتابنامه: تاریخ. الف. عنوان
DSR ۷۲/خ۷۷ ۹۵۵/۹۸۱۱۴
کتابخانه ملی ایران ۳۰۹۹۵-۸۴م

انتشارات پیام پویا

نام کتاب: خلج‌ها یادگار ترک‌های باستان

مؤلف: علی اصغر جمراسی (فراهانی)

ناشر: پیام پویا

چاپ اول: ۱۳۸۵

چاپ دوم: ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قطع: وزیری

قیمت ۲۵۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: جباری

شابک: ۹۶۴-۷۹۳۳-۰۲-۹

کلیه حقوق اعم از چاپ، ترجمه و اقتباس برای مؤلف محفوظ است

تقدیم به:

روان‌های پاک و ملکوتی دو استاد آسمانی
پدرم بزرگوارم، علی جمراسی
و استاد ارجمندم، دکتر رضاقلی نظام مافی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
فصل اول : مفاهیم لغوی، اصطلاحی، مکانی و نژادی خلیج‌ها.....	۵
۱. بررسی مفهوم واژه‌ی خلیج.....	۶
۲. خلیج‌ها در عهد باستان.....	۱۰
۳. موطن اولیه‌ی خلیج‌ها.....	۱۲
۴. خلیج در ادبیات زبان فارسی.....	۱۵
۵. داستان‌های مربوط به فرمانروایان ایران و توران.....	۱۷
۶. قدیمی ترین آثار برجای مانده از ترک‌ها.....	۲۰
فصل دوم : آغاز امپراتوری کؤک تورک‌ها و موقعیت خلیج‌ها.....	۲۳
۱. بنیان‌گذار واژه‌ی ترک.....	۲۴
۲. هفتالی‌ها (هیاطله).....	۲۵
۳. آغاز اولین امپراتوری کؤک تورک‌ها و اوج اعتلای آن.....	۲۷
۴. نفوذ چینی‌ها در ترکستان شرقی.....	۳۰
۵. تحولات و منازعات در ترکستان غربی.....	۳۱
۶. تشکیل دومین امپراتوری بزرگ کؤک تورک‌ها.....	۳۲
۷. جنگ امپراتوری کؤک تورک‌های شرقی با تورکیش‌ها و نقش خلیج‌ها.....	۳۵
فصل سوم : تشکیل امپراتوری اویغورها و منازعات اقوام خلیج.....	۳۹
۱. نقش خلیج‌ها در پیدایش امپراتوری اویغورها.....	۴۰
۲. حوادث دوران امپراتوری اویغورها.....	۴۲
۳. موقعیت خلیج‌ها در پایان دولت اویغورها.....	۴۵
۴. جنگ خلیج‌ها با اسماعیل احمد سامانی.....	۴۵
۵. جایگاه استراتژیکی دره‌ی چو.....	۴۷
۶. قیام دیواشتیج فرمانروای خلیج سمرقند بر علیه اعراب.....	۴۹
فصل چهارم : بررسی اوضاع اقوام خلیج در عصر دولت قراخانیان.....	۵۱
۱. نحوه تشکیل امپراتوری قراخانیان (ایلک خانیان).....	۵۲
۲. گرایش ساتوق بغراخان به دین مبین اسلام.....	۵۳
۳. فرمانروایی علی تگین و تقسیم امپراتوری قراخانیان.....	۵۸

۴.دولت قراخانی شرقی و تعامل خلج‌ها.....	۵۹
۵.نفوذ سلجوقیان بر دولت قراخانی غربی و جنگ اقوام خلج با این دولت.....	۶۱
۶.نقش خلج‌ها در ظهور و سقوط قراخانیان.....	۶۴
فصل پنجم: آغاز مهاجرت اقوام خلج و اوغوز به منطقه‌ی جبال ایران.....۶۹	
۱. ظهور دولت کی‌تان‌ها (ختانیان).....	۷۰
۲. نحوه‌ی پیدایش و شکل‌گیری امپراتوری سلجوقی	۷۱
۳.حضور خلج‌ها در میان سپاهیان طغرل و آغاز مهاجرت به مرکز ایران.....	۷۵
۴.نحوه‌ی مهاجرت خلج‌ها به عراق عرب و آذربایجان.....	۷۶
۵.مهاجرت اقوام اوغوز(ترکمن) و خلج به بغداد و آناتولی.....	۷۸
فصل ششم: فتوحات خلج‌های شرقی.....۸۱	
۱.نحوه‌ی مهاجرت و تجدید قوای خلج‌های شرقی.....	۸۲
۲.همکاری خلج‌ها با غزنویان.....	۸۳
۳.روابط خلج‌ها با خوارزمشاهیان.....	۸۵
۴.جنگ علاالدین محمد خوارزم شاه با خلیفه عباسی.....	۸۹
فصل هفتم : ماورالنهر در آغاز پیدایش مغول۹۱	
۱.وضعیت ماورالنهر در آغاز ظهور چنگیزخان مغول.....	۹۲
۲.نبرد خوارزمشاهیان بامغولان و پایان حیات سیاسی قوم خلج در ماورالنهر.....	۹۴
۳.فتح قلعه پروان توسط سپاه مشترک خوارزم، خلج و ترکمن.....	۹۵
۴.سرنوشت سیف‌الدین عراق ملک و اعظم‌ملک فرماندهان خلج و ترکمن.....	۹۹
فصل هشتم : خلج‌ها و دولت غوریان.....۱۰۱	
۱.موقعیت دولت غوریان.....	۱۰۲
۲.غوریان فیروزکو.....	۱۰۳
۳.غوریان بامیان.....	۱۰۶
۴.نفوذ اسلام در بنگال و آغاز فرمانروایی امیران و سرداران خلج در این دیار.....	۱۰۷
أ).محمد بختیارخلجی.....	۱۰۷
ب).ملک عزالدین محمد شیران خلجی.....	۱۱۲
پ).ملک علاءالدین علی مردان خلجی.....	۱۱۳
ت).حسام‌الدین عوض حسین خلجی.....	۱۱۵

فصل نهم: حکومت خلیج‌ها در شبه قاره‌ی هندوستان.....۱۱۷

۱. آغاز حکومت اقوام خلیج درهند.....۱۱۸
۲. اختلاف نظر در منشأ قومی سلسله‌ی خلیجیان هندوستان.....۱۱۹
۳. سلطان جلال‌الدین خلجی معروف به فیروز شاه.....۱۲۲
۴. علاءالدین خلجی معروف به محمد شاه اول.....۱۲۳
- أ) نبرد علاءالدین بامغول‌ها.....۱۲۴
- ب) فرزندان سلطان علاءالدین خلجی.....۱۲۶
۵. سلطان شهاب‌الدین خلجی.....۱۲۸
۶. سلطان قطب‌الدین مبارک شاه خلجی.....۱۲۸
۷. ناصرالدین خسرو شاه.....۱۳۰
۸. حکومت خلیج‌ها درمالوه.....۱۳۴

فصل دهم : شمایی از تاریخ ادبیات و نگارش زبان ترکی.....۱۳۵

۱. شیوه‌ی نگارش کوک‌تورک‌ها در سنگ نبشته‌های اورخون.....۱۳۶
۲. متن سنگ نوشته‌ی گؤل تگین به خط اورخون.....۱۴۲
۳. برگردان شش بند از متن سنگیاد گؤل تگین به ترکی آذری و خلجی.....۱۴۳
۴. سیری در دوره‌های زبان ترکی.....۱۴۹
۵. ترکی معاصر و اتحاد زبان ترکی.....۱۵۵
- أ) بهار اتحاد زبان ترکی.....۱۵۶
- ب) دوره تابستان در اتحاد زبان ترکی.....۱۵۷
- پ) پاییز اتحاد زبان ترکی(دوره لاتین گرایی).....۱۵۸

فصل یازدهم: الفبای نگارش ترکی آذری، استانبولی و خلجی.....۱۶۵

۱. الفبای نگارش ترکی آذربایجان و ترکیه.....۱۶۶
۲. دلایل انتخاب خط لاتین برای نگارش زبان ترکی.....۱۶۷
۳. جدول مقایسه الفبای فارسی-عربی با الفبای سریلیک و لاتین.....۱۶۹
۴. اصوات ترکی در نگارش با الفبای لاتین آذربایجان.....۱۷۰
۵. رسم الخط لاتین ترکی استانبولی(ترکیه).....۱۷۳
۶. شاخه‌های زبان ترکی.....۱۷۵
۷. زبان ترکی خلجی.....۱۷۶
۸. اهمیت مطالعه و پژوهش زبان خلجی.....۱۷۷

۹.	مشخصات و ویژگی های ترکی خلجی.....	۱۷۸
۱۰.	نحوه نگارش و الفبای ترکی خلجی.....	۱۸۱
	فصل دوازدهم : نگاهی به جغرافیای انسانی و فرهنگی ایل خلج.....	۱۸۵
۱.	آشنایی با جغرافیای جمعیتی خلجستان.....	۱۸۶
۱.۱.	سکونتگاه امروزه خلجها.....	۱۸۶
۱.۲.	روستاهای خلج زبان استانهای مرکزی و قم.....	۱۸۷
۲.	نگاهی به آئین و رسومات مشترک ترکان خلج.....	۱۸۹
۲.۱.	مراسم کوساگلین.....	۱۹۰
۲.۲.	مراسم چهارشنبه سوری (کولاچارشنبه).....	۱۹۲
۲.۳.	مراسم شال سالماق (شال اندازی).....	۱۹۳
۲.۴.	مراسم عید نوروز (عایود).....	۱۹۵
۲.۵.	مراسم عروسی قوم خلج.....	۱۹۸
أ.	تشریفات و آداب قبل از عروسی.....	۱۹۸
ب.	مراسم ایام عروسی.....	۲۰۱
	نتیجه گیری	۲۰۳
	فهرست منابع.....	۲۰۶
	ضمائم.....	۲۱۲

پیشگفتار

خدای را سپاسگزارم که به من توان و فرصت، مطالعه و پژوهش پیرامون قوم کهن خلیج را که خود نیز برخاسته از آن قوم هستم، عنایت فرمود تا حاصل چندین سال مطالعه و کنکاش خود را در یک مجموعه به نام *خلیج‌ها یادگار ترک‌های باستان* گردآوری و به مشتاقان خلیج زبان، پژوهشگران ترک و دانشوران عرضه بدارم. خلیج نام یکی از طوایف بیست و چهارگانه‌ی قدیمی ترک است. معنای واژه‌ی خلیج بدرستی بر ما معلوم نیست.

واژه‌ی خلیج در میان نویسندگان و مورخین قدیم چین، روسیه، ترک، عرب و فارس به اشکال مختلف آمده است، از قبیل: قالاچ، کالاج، خالاچ، خلوخ، xolox، خالوخ، خلیخ، خرلیخ، قارلیق، خولچ، خلیج، و سرانجام شکل مؤخر آن به صورت خلیج *khaladj* استعمال می‌شود.

مؤلف کتاب جامع التواریخ و به پیروی از ابوالغازی بهادرخان در کتاب شجره‌ی تراکمه آن را مرکب از دو واژه: قال QAL / ماندن و آچ AÇ / گرسنه، یعنی گرسنه بمان می‌دانند. محمود کاشغری نیز در این زمینه داستانی آورده است که به همین معناست. در داستان اوغوزخان ترکیب خلیج، بدینگونه انگاشته شده:

قال آچ qalaç / بمان و بازکن و آنان را جزو کنفدراسیون ترکی بئش اوغوز شامل: قانقلی، آغاجری، قبقاق، و خلخ دانسته است.

مینورسکی، اصل کلمه «خلیج» را بنام قبیله‌ی «قارسوق» (برسم الخط چینی کولولو) دانسته است. در تواریخ قدیمی اسلامی آن را بشکل «قرلخ و خلخ» نوشته اند و با اندک تغییر یعنی «قارلوق یا قرلوق» به قومی ارتباط می‌گیرد در ترکستان شمالی در سرزمینی به همین نام خلیج اقامت داشته‌اند.

ج. مارکوارت، J. MARQUART در تالیف خویش به نام *ایران‌شهر خولیتای xolitai* خلیج-ها را از اقوام ترک می‌پندارد که در سالهای ۵۵۴-۵ میلادی به اسم خولچ، xolaç شناخته می‌شده‌اند. وی معتقد است نام خلیج در متنی سریانی به شکل «xolaç، خولچ» آمده است.

احتمال می‌رود خلیج‌ها در دوره ماقبل اسلام در تاشکند و پنجکند (در نزدیکی سمرقند) کومت تشکیل داده‌اند. وی همچنین در کتاب «ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوس» (۲۰۰۴، ص. ۲۵۱)، با اشاره به مفاتیح العلوم خوارزمی، معتقد است که خلیج‌ها بازماندگان هفتالیت‌ها هستند.

منابع تاریخی دیگری از جمله؛ طبری، بلاذوری و بعضی از جغرافیدانان اسلامی خلج‌ها را بازماندگان هفتالیتها و آق هونها می‌دانند. اینان معتقدند که بعد از سقوط آق هونها، بازماندگان آنها یعنی هپتالیتها یا هفتالیتها به قدرت رسیده‌ند.

مینورسکی مطالبی را از جغرافیدان قرن هفتم هجری، محمدابن نجیب بکران مؤلف جهان نامه نقل می‌کند مبنی بر اینکه ترکان خلج از منطقه ترکستان به زابلستان، مهاجرت کرده‌اند. به هر حال بقول پرفسور پوهاند جاوید خلج هم نام جای و هم نام قوم است.

مطالعاتی که از منابع بعد از اسلام به عمل آمده نشان می‌دهد که خلج‌ها، در سده‌های نخستین اسلام در سه منطقه می‌زیسته‌اند؛

- (۱) بالا ساقون (سویاب قدیم) پایتخت ترکستان در کرانه راست رود چو، و شمال غربی ایسی‌گول (بیشکک امروزی).
- (۲) پنجیک (بش کند).
- (۳) بین دو رود آمو دریا و سند.

ابن بی بی، هنگام سخن از زیبا رویان قونیه مکرر از مجازاتی استفاده نموده که با خلج‌ها / و یا خلج‌ها در ارتباط است. آنگاه وی در متون و نوشته‌های خود واژه خلج و خلج را باهم آورده و کار برد این کلمه را در ایالت سند و قندهار یکی دانسته است و بر این عقیده است که این دو واژه در این منطقه با هم استعمال می‌شده است. در گذشته، خلج‌ها به کثرت جمعیت و خوبرویی در میان مردم ایران معروف بوده‌اند، به نحوی که شعرای پارسی گوی امثال فردوسی و حافظ بارها در اشعار خود از آنان یاد کرده اند از جمله :

بر آورد میلی ز سنگ و ز گج که کس را ز ایران و ترک و خلج
همان نیز جیحون میانجی به راه نبودی گذر جز به فرمان شاه
فردوسی

گوی خوبی بردی از خوبان خلج شاد باش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی
حافظ

محمود کاشغری مؤلف کتاب دیوان لغات ترک که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده خلج‌ها را از اقوام اوغوز ساکن اوغورستان (سینکیانک فعلی) نامیده و با اشاره به جدایی

آنان از سایر ترکمانان در اصل بیست و چهار قبیله بودند، جز آنکه دو قبیله از ایشان جدا شدند.

در نیمه‌ی قرن هفتم میلادی دسته‌های از اقوام خلج و اوغوز در سیستان و کابل ساکن شدند، و گروهی از آنان در قرن هشتم میلادی در هندوستان سلسله‌ی تورک شاهی را تأسیس نمودند که بروی سکه‌های آن‌ها به رسم سایر قبایل ترک روی تاج پادشاه شکل گرگ ترسیم شده بود. البته خلج‌ها بعد از اسلام نیز در هندوستان حکومتی بنام سلسله‌ی خلجیان تشکیل داده‌اند، که ما در این نوشتار پیرامون این سلسله به‌طور مشروح سخن گفته‌ایم.

اقوام خلج، در زمان غزنویان علیه سلطان مسعود غزنوی قیام کردند، و در پیروزی سلجوقیان بسیار تاثیرگذار بودند، سرانجام نیز همراه سلجوقیان به عراق عجم آمده و ابتدا در خرقان ساوه ساکن شدند. گروهی از خلج‌ها در زمان هجوم چنگیز خان مغول به همراه خوارزمشاهیان، از سمرقند دفاع کردند، و به اتفاق ترکمانان سپاهی به فرماندهی سیف‌الدین /عراق ملک جهت حمایت از سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تشکیل داده و در جنگ پروان، مغولان را سخت شکست دادند.

آنچه که باعث نگارش این کتاب گردید، فقدان اثری است مستقل، پیرامون تاریخ قوم خلج و همچنین تهیه‌ی منبعی که بتواند پاسخگوی نیاز دانشجویان، دانشوران و محققین ترک شناس باشد. به‌طور کلی هدف از تحریر این نوشتار، آشنا کردن مخاطبین و خلج زبان‌ها با تاریخ گذشته خویش و ایجاد انگیزه جهت تقویت هویت فرهنگی آنان است، از این حیث که قوم خلج دارای زبان مستقل، فرهنگ و آئین مستحکم و قوی بوده که از غنای تاریخی کهن برخوردار می‌باشد.

روش تحقیق در این مجموعه برپایه‌ی، روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و تحلیل، جمع‌بندی‌ها و تجربیات است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش‌برداری و مصاحبه‌های محدود با افراد و بزرگان خلج می‌باشد. این کتاب از نظر سازماندهی علاوه بر پیشگفتاری که ملاحظه می‌کنید، از دوازده فصل به شرح زیر تشکیل شده است:

فصل اول، مفاهیم لغوی، اصطلاحی، مکانی و نژادی اقوام خلج را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد. فصل دوم، به جایگاه و موقعیت خلج‌ها، در آغاز تشکیل اولین امپراتوری ترک‌ها و موقعیت آن‌ها در آغاز ظهور اسلام می‌پردازد.

فصل سوم، به پیدایش اوغورها و نقش اقوام خلج در تشکیل امپراتوری اوغورها اذعان دارد.

فصل چهارم اقوام خلیج را در عصر قره خانیان و تشکیل امپراتوری ایللیک خانیان مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل پنجم، به نقش خلیج‌ها در ظهور و سقوط دولت قره خانیان، پیدایش امپراتوری سلجوقیان و آغاز مهاجرت اقوام خلیج و اوغوز به منطقه‌ی جبال ایران (عراق عجم) اشاره می‌کند.

در فصل ششم، نگارنده، خلیج‌ها را به دو شاخه تقسیم کرده؛ گروهی را خلیج‌های غرب نامگذاری نموده و از گروه دوم خلیج‌های شرق نامبرده است که، همین گروه به اتفاق غزنویان، به افغانستان کنونی و سپس به هندوستان مهاجرت کرده‌اند.

فصل هفتم، به وضعیت ماورالنهر در آغاز پیدایش مغول و به همکاری خلیج‌ها با خوارزمشاهیان می‌پردازد.

فصل هشتم، موقعیت و نقش خلیج‌ها در تشکیل دولت غوریان را مورد کنکاش و مطالعه قرار داده و از سرداران خلیج که در خدمت سلاطین غور بوده‌اند نام می‌برد. در فصل نهم، به پیدایش و تشکیل سلسله‌ی خلجیان در هندوستان پرداخته و فرمانروایان خلیج را که در طی مدت کوتاه توانسته‌اند یک تمدن درخشانی از خود به یادگار بگذارند مورد مطالعه قرار داده است.

فصل دهم، شمایی از تاریخ ادبیات و نگارش زبان ترکی در این فصل پیرامون آثار تاریخی برجای مانده از کوک تورک‌ها (ترک‌های آسمانی) و سیر تاریخی دوره‌های ترکی اشاره شده است. در فصل یازدهم نگارنده نحوه نگارش ترکی آذری، استانبولی و ترکی خلجی را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است. فصل دوازدهم، در زمینه جغرافیای جمعیتی و فرهنگی ترکان خلیج است که به برخی آداب و سنن بر جای مانده از اقوام خلیج اشاره دارد.

در مجموع امید است این اثر، با اذعان به کاستی‌های آن، دستمایه‌ای هر چند اندک برای آشنایی علاقمندان، پژوهشگران و جوانانی که دلشان برای اعتلای قوم خلیج می‌تپد باشد. فرصت را مغتنم شمرده از تمامی عزیزان، که بنحوی در تألیف و تدوین این کتاب مرا یاری کرده‌اند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم.

علی اصغر جمراسی (فراهانی)

فصل اول

مفاهیم لغوی، اصطلاحی، مکانی

ونژادی خلج‌ها

۱. بررسی مفهوم واژه‌ی خلج

به استناد نویسنده‌ی کتاب المسالک والممالک، خلج‌ها: «انسان‌هایی مهربان، خوش خلق و مهرورز بودند و سرزمین آن‌ها نیز از آبادترین و غنی‌ترین سرزمین‌های ترک است».

پرفسور فاروق سومر، نویسنده‌ی کتاب اوغوزها نیز، خلج‌ها را نیک خوی‌ترین قبایل ترک خوانده است.^۱

واژه‌ی خلج در میان نویسندگان و مورخین قدیم چین، روسیه، ترک، عرب و فارس به اشکال مختلف آمده است، از قبیل: قالاچ، Qalaç، کالاج Kalaç، خالاج Halaç، خلوخ Kholukh، خالوخ Khallukh، خلخ Ko-lo-lok، خرلخ، قارلق qarlıq، خولچ Xolaç، خیلج Khildj، خَلج Xelex و سرانجام شکل مؤخرآن به صورت خَلج Khalaj یا Xalac استعمال می‌شود.

معنای این واژه بدرستی روشن نیست ولی راجع به وجه تسمیه‌ی آن محمود کاشغری در دیوان لغات ترک، پس از یکی شمردن خلج با ترکمن می‌گوید: خلج و یا ترکمن با اوغوز خیلی رابطه نزدیکی دارند. یعنی اوغوز و قبقاق یکی از طوایف خلج‌ها می‌باشند. به عبارت دیگر؛ اوغوز و قبقاق با خلج‌ها یک طایفه هستند. (ایران‌شهر. ص ۵۴۱) وی آنگاه داستان زیر را در باره خلج‌ها نقل می‌کند:

اسکندر مقدونی (ذوالقرنین) پس از عبور از سمرقند درحین پیشروی به سمت سرزمین‌های ترکان، پادشاه ترک‌ها یک شخص جوانی بود بنام «شو / Şu». این پادشاه قلعه شو را در نزدیکی بلاساغون احداث نموده است. در آن زمان هنوز شهرهای طراز (تالاس)، اسبیجاب، بالاساغون..... بنا نشده بودند. اهالی آنجا در زیر چادرهای پشمی زندگی می‌کردند. اغلب مردم از ترس خاقان ذوالقرنین (اسکندر) به [سمت چین] فرار کرده بودند در این بین فقط ۲۲ نفر همراه با خانوادشان از اینها عقب (جا) مانده بودند. (اینها عناوین مشخص اجداد ۲۲ گانه قبیله اوغوز بودند). این ۲۲ نفر در حال پیاده بودند (بدون داشتن سطوری) در اینکه راه بیفتند و یا در آنجا بمانند با همدیگر بحث می‌کردند. که دو شخص دیگری به این‌ها وارد

۱. بنگرید به: پروفیسور فاروق سومر، اوغوزها، ترجمه آنادردی عنصری چاپ طلایی گنبد قابوس ص ۵۳

می‌شوند. این دو شخص (پس از شنیدن سخنان آن ۲۲ نفر) گفتند که: «ذوالقرنین اسکندر یک مسافر است، یکجا نمی‌ماند، از اینجا نیز عبور نموده می‌گذرد. بنابراین این ماهم در سرزمین و خاک خودمان بمانیم».

آن ۲۲ نفر به آن دو نفر به ترکی گفتند: قال آچ/ qal ač (گرسنه بمان) یعنی در حق آن دو، دعای بدی نمودند. بعدها به آن دو نفر و نوادگان آنها خلج/ Halaç گفته شده است. اینها (خلج‌ها) دو قبیله هستند. وقتی (اسکندر) ذوالقرنین آمد علائمی چون داشتن گیسوان بلند و قیافه‌های شبیه به ترکان را در آنها ملاحظه نمود بیشتر از آنها سوال نکرد و آنها را تورک مانند^۲ شبیه به ترک یا ترک مانند مرد ترک/ Türkmân یعنی اینها ترک هستند گفت و لقب داد. این‌ها (ترکمن‌ها) در اصل ۲۴ تیره هستند لیکن دو تیره (قبیله) که به عنوان خلج یا قالاچ نامیده شده‌اند در برخی مواقع از تیره اوغوزها شمرده و حساب نمی‌شوند. (کاشغری، ص ۶۲۴).

این داستان به حوادث سال ۳۳۰-۳۲۷ قبل از میلاد مرتبط است. در این تاریخ اسکندر مقدونی، ایران و ترکستان را فتح کرده بود. اسکندر چون اینان را بدید از زبان و گیسوان بلندشان، آنان را ترکمن (ترک مانند) گفته و از این رو نام ترکمن آنان باقی ماند.^۳ در واقع، ترکمن‌ها و خلج‌ها با هم از ۲۴ قبیله هستند. ولی خلج‌ها خود را جدای از این ترکمن‌ها می‌دانند».

رشیدالدین فضل‌الله همدانی مؤلف کتاب جامع‌التواریخ و به پیروی از او ابوالغازی بهادرخان در کتاب شجره نامه تراکمه، خلج را مرکب از دو واژه «قال/ Qal (بمان از مصدر ماندن) و آچ/ Ač (گرسنه) که معنای آن گرسنه بمان» می‌دانند و داستان زیر را نقل کرده‌اند: «می‌گویند چون اوغوز خان از ولایت غور و غرجستان به یورت قدیم خود مراجعت کرد، در راه زنی بچه آورد و به سبب بی‌غذایی شیرنداشت و بچه گرسنه شد. شوهرش بدان واسطه بازمانده در این بین شغالی پرنده‌ای را گرفته بود. مرد چوبی انداخته و شکار را از شغال بازگرفته و به خورد، زن داده و به لشکر رسید، اوغوز خان چون یاساق نبوده که به هیچ علت کسی از او باز مانده رنجیده

2. Türk mânand

۳. کاشغری محمود صص ۲۳ و ۲۴ و بتان خلج امل اسین ترکیات مجموعه سی ۱۹۷۲- استانبول.

و گفته، قال آج یعنی بمان گرسنه، بدان سبب نسل او را قالاچ می‌گویند».^۴

داستان اوغوز خان یا اوغوزنامه را دکتر جواد هیئت در اثر خود به صورت قدیم آورده است. وقتی اوغوز خان با لشکریانش به کنار رود ایتیل (رود وولقا) آمد و در فکر این بود که چگونه از رود بگذرد، در میان لشکریان او، شخصی به نام، لوغ اوردوبگ، که مردی عاقل و نیک اندیش بود، او شاخه و تنه درختان را برید و بهم وصل کرد و روی آن‌ها خوابید و از رود گذشت. اوغوز خان خوشحال شد و او را **بنام** بگ قیچاق نامید و فرمانده آن منطقه کرد. بعد اوغوز خان و لشکریانش با راهنمایی گرگی به راه خود ادامه دادند. اسب اوغوز خان که بسیار مورد علاقه‌ی او بود فرار کرد و بکوه (بوز) یخ رفت. در بالای کوه از سرما همیشه برف بود و کسی نمی‌توانست از آن جا بالا برود. یکی از قهرمانان اردو، خود را بکوه زد و نه روز بعد اسب اوغوز خان را برگردانید ولی سروروی آن مرد قهرمان برفی و سفید شده بود. اوغوز خان وقتی او را دید او را بگ کرد و **بنام** قارلوق نامید، بعد در سر راه خانه‌ای دیدند که دیوارهایش از طلا و پنجره‌هایش از نقره و سقفش از آهن بود. در خانه بسته بود و کلیدی هم نداشت، در میان لشکریان مرد صنعتگری بود اوغوز خان به او گفت: «قال آچ» (بمان باز کن) آنجا بماند تا درب آن خانه را باز کند و بعد به اردو به پیوندد. بعد از آن نام او قال آچ ماند.^۵

این داستان به نقل از دیوان لغات ترک محمود کاشغری در مجله‌ی وارلیق بدین صورت آمده است: بیرگون اوغوز خان اوردوسیله سفره گئده رکن یول اوستونده. بیرائوه راستلادی. بو ائوین دیوارلاری قیزیلدان، پنجره‌لری گوموشدن و تاوانی دمیردن ایدی، ائوین قاپیسی باغلی ایدی. اوغوز خان یانینداکیلاردان بیرینه قال آچ دئدی. او زاماندان بو آدامین اولادلارینا و نسلینه قالاچ / خلیج دییلدی.^۶

در رابطه با وجه تسمیه‌ی خلیج، محمود گردیزی مؤلف کتاب‌زین الاخبارداستانی به شرح ذیل آورده است: «چنین گوید ابو عمرو عبدالله ابن المقفع اندر کتاب ربع الدنيا که چون نوح پیغمبر علیه السلام از کشتی بیرون آمد جهان خالی گشته بود از مردم و

۴. بنگرید به: رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ نشر البرز جلد اول ۱۳۷۳ ص ۵۳

۵. بنگرید به: دکتر جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه ترکی، نشر پیکان چاپ سوم تهران ۱۳۸۰ ص ۷۱

۶. بنگرید به: دکتر جواد هیئت، مقاله تاریخ ترک، ویژه نامه مجله وارلیق چاپ دوم اسفند ۱۳۷۷ تهران ص ۴۷

او را سه فرزند بود، سام، حام و یافث. پس جهان را بر فرزندان خویش قسمت کرد. زمین سیاهان را چون زنج و حبشه، نوبه و بربر و آن دیار و بر و بحر و جزایران بر حام داد.

عراق و خراسان و حجاز و یمن و شام و ایران شهر نصیب سام آمد. و ترک و سقلا و یا جوج و ماجوج تا چین به یافث رسید. و از آنجا که ولایت ترکستان از آبادانی دورتر بود آن دیار را ترک نام کرد. نوح دعا کرد یافث را خدای متعال نامی بیاموزد تا آنرا بخواند کمک کند بر آبادانی آن، آن دعا را بر سنگ نوشتند، آن سنگ را فرزندان به میراث بردی تا نسل او بسیار شد، چون غز و خلج و خزر و مانند ایشان. پس لجاج رفت میان ایشان بسبب آن سنگ و آن سنگ بدست غزان بود و اتفاق کردند که فلان روز گرد آئیم و قرعه زنیم تا قرعه بنام هرکسی افتد به او دهیم. پس غزان سنگی دیگر همبران مثال بگرفتند و آن دعا به روی آن نقش کردند و آن مهتر ایشان آن سنگ مزور را اندر گردن آویخت. چون روز میعاد قرعه زدند خلج را آمد. آن سنگ مزور به خلجیان دادند و آن سنگ اصلی به نزد غزان بماند. و ترکان که باران خواهند از این سبب راست».^۷

گردیزی در جای دیگر می‌نویسد: «چنین گویند که این خلج مردی بود از مهتران ترکان و از جای به جای همی‌شدند و مادر خلج بر ستوری نشسته بود و جای خالی بود. چاکری از آن خلج بدین مادر خلج رسید و قصد آن زن کرد و از وی اندر آویخت، و آن زن او را بیرون انداخت و تهدید کرد بدو و معلوم است که زنان ترکان سخت پاک باشند و چون این چاکر آن بدید بترسید و از آنجا بگریخت و به ناحیت تغزغز شد، بولایت خاقان و مردی از جمله خاقانیان او را اندر شکارگاه بیافت بجای سخت بدو نمد پاره بر خویشتن بسته او را یباغو نام کرد. پس او را پیش خاقان برد چون خاقان او را بدانست همه خلجیان را که اندر ولایت او بودند جمع کرد و این یباغو را برایشان ریاست داد. و نام آن قبیله را یباغو خلج نام نهاد. وی در ادامه مطلب خویش می‌نویسد سرانجام بین ترکستانیان و خاقانیان جنگ در گرفت و دوازده نفر از مهتران معروف خاقانیان کشته شدند و شمشیر اندر نهاده

۷. بنگرید به: ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار به تصحیح عبدالحی حبیبی، ناشر بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۷ ص ۲۵۵

و همه خاقانیان را بکشتند و آن همه پادشاهی خاقانیان به چونیان از خلجیان ماند. (که به قول مینورسکی چونیان قبیله‌ای از خلج بودند) و آخرین کسی که کشته شد از خاقانیان ختغلان خان بود، و اول خلجی که بر تخت نشست / یلمالمسن حبویه بود، و آن ریاست اندر خلجیان بماند و از این قبیله یباغو خلج اندر ترکستان قبیله‌های بسیاری است^۸.

بارتولد در کتاب جغرافیایی تاریخی ایران می‌نویسد: شکل خود این کلمه خلج از روی اشتقاقی است که رشیدالدین فضل‌الله و بعضی از مؤلفان ترک ذکر می‌کنند. لذا شاید کلمه خلج از قلج و خولج ترکی نیامده باشد و شکل قدیمی آن غلج و غرچ باشد چنانکه ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به غرچ و غرنستان، موسوم است، اهالی این ولایت را غرچ می‌گفتند. غرچ یک اصطلاح قومی است که تا به امروز شکل خلج در آسیای میانه باقیمانده و در مورد سکنه آریایی ولایت کوهستانی سمت علیای آمو دریا استعمال می‌کنند. البته این نظریه بارتولد دور از واقعیت است^۹.

۲. خلج‌ها در عهد باستان

ج. مارکوارت^{۱۰} در تالیف خویش به نام ایران‌شهر خولیتای^{۱۱} که زمارخوس^{۱۲} سفیر بیزانس روم شرقی در قرن ششم میلادی آنان را در پیرامون شهر تالاس (طراز) دیده است و نیز خولس‌ها^{۱۳} را که نامشان در یک نوشته سریانی آمده است، خلج می‌انگارد و ادعا می‌کند که خلج در برخی از متون به صورت خلج اعراب گذاری شده است و از این رو شکل کهن این نام را خولج^{۱۴} می‌داند^{۱۵}.

دو تن از پژوهندگان ترک یعنی پرفسور فؤاد کوپرولو و امل اسین^{۱۶} که هر یک جداگانه در باره خلج‌ها به تحقیق پرداخته‌اند، نظر مارکوارت را پذیرفته‌اند که نام

۸. بنگرید به همان منبع ص ۲۵۶

۹. بنگرید به: پوهاند دکتر جلال الدین صدیقی، افغانستان در قرن شانزدهم و هجدهم مسکو ۱۹۷۰

10. j.MARQUART

11. Xolitai

12. ZEMARCHOS

13. XOLS=XVLS

14. Xolaç

۱۵. بنگرید به: رشیدالدین فضل‌الله همدانی جامع التواریخ چاپ سوم ص ۲۰۵۱

16. EmelEsin

خلج در منابع کهن ترکی نیامده است و شکل کهن آن نیز تثبیت نشده است. اما خانم الگا ایوانوفا سمیرنوا^{۱۷} در کتاب کاتالوگ سکه‌های یافته شده در خرابه‌های پنجکند و تاشکند چهار سکه شناسانده است، روی این سکه‌ها به خط الفبای سغدی نوشته شده، خلج اردو^{۱۸}، خلج باشکندی تصویر سه تن از پادشاهان خلج را در این سکه‌ها حک کرده‌اند. پنجکند در نزدیکی سمرقند به قول سمیرنوا در شش کیلومتری و به قول اسین در هفتاد کیلومتری آن واقع بوده است.^{۱۹}

سمیرنوا راجع به استناد تاریخ طبری به سکه‌های که در قلعه کاسان کوه مغ پیدا شده‌اند اعتقاد دارد، که آن‌ها مربوط به قرون هفتم و هشتم میلادی می‌باشند، که پنج تن خلج سه مرد و دو زن فرمانروایی نموده و سکه ضرب کرده‌اند که واپسین آن‌ها «دیواشتیچ»^{۲۰} نام داشته است. در متن عربی تاریخ طبری جلد دوم ص ۱۴۴۰-۱۴۴۴ تصحیح دخونام دیواشتیخ به صورت دیواشینی و در یکی از ترجمه‌های فارسی آن یواشتی و در این منبع از وی با عنوان سر دهقانان سغد یاد شده است که به سال ۷۴ هـ ق به دست سعید بن عمروالخرشی کشته شد.^{۲۱}

پرفسور فاروق سومر خلج‌ها را از طوایف بیست و چهارگانه اغوز می‌داند که در فتوحات هندوستان و در ظهور خاندان پایه گذار پادشاهی دهلی (سلسله خلجیان هندوستان که در فصول آینده شرح آن خواهد آمد) دوران درخشان و فراموش نشدنی داشتند نیز نقش مهمی ایفا کردند. محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات ترک که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده خلج‌ها را از اقوام اغوز نامیده و با اشاره به جدایی آنان از سایر ترکمانان می‌نویسد: ترکمانان در اصل بیست و چهار قبیله بودند جز آنکه دو قبیله از خلج از ایشان ممتاز شدند لذا آن دو قبیله در اعداد ایشان شمرده نمی‌شوند.^{۲۲}

17. Olga Ivanovna Smirnova

18. Xalaç Ordu

۱۹. بنگرید به: ویژه نامه مجله وارلیق ۱۳۶۵

20. Divaştıç

۲۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، تاریخ ارسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۳ انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۵۲ ص ۱۵۸۰

۲۲. بنگرید به مینورسکی جزو مجله تحقیقات شرقی جلد ۱۰ قسمت دوم ص ۴۶۰.۴۲۶

پرفسور مینورسکی در مقاله‌ای تحت عنوان لهجه ترکی خلج و ترجمه شرح او بر حدود العالم لندن ۱۹۷۷ این نظریه را تایید کرده است که خلج قریب چهارده قرن پیش قسمتی از اتحادیه عظیم خلخ یا خلج را تشکیل می‌داده‌اند، که در آن زمان سرزمین واقع در جنوب و مغرب دریاچه ایسی‌گول را در تملک خویش داشته‌اند. خلج به مرور ایام از این اتحادیه جدا شده به مغرب و جنوب غربی کوچ کرد.

۳. موطن اولیه خلج‌ها از دوران باستان تا اسلام

به استناد اطلاعات موجود در منابع قدیم چینی، ترکی، عربی و فارسی قبل از اسلام سرتاسر ناحیه‌ای که از دریای خزر تا چین را در بر می‌گیرد تحت سلطه سه قوم ترک به شرح زیر بوده است:

- أ - قوم غوزها (غزها) از دریای خزر تا حوزه میانی سیر دریا (سیحون).
 - ب - خلخ / خلج‌ها که از فرغانه تا مرز شرقی کشورشان گسترده‌ای به‌طول بیست روز راه بوده است.
 - ت - توغوز یا اوغوزها که سرزمین شان در آخرین بخش شرقی بوده و از مرز کشور خلج آغاز تا مرز چین ادامه می‌یافته است.^{۲۳}
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌نویسد: خلج‌ها در قرون نخستین اسلام در سه منطقه می‌زیسته‌اند:
- (۱) بالاساغون (سویاب قدیم) پایتخت ترکستان در کرانه راست، رود چووشمال غربی ایسی‌گول.
 - (۲) پنجکند (پنجیکت یا بئش بالوق).
 - (۳) بین دو رود آمو دریا و سند.

محمود کاشغری مؤلف کتاب دیوان لغات ترک در مورد خلخ‌ها/ خلج‌ها گزارش می‌دهد که اینان قومی چادر نشین بوده‌اند و آن‌ها هم مانند اوغوزها ترکمن می‌باشند. با این وجود نسخه تومانسکی و اثر گردیزی خلخ‌ها/ خلج‌ها را مؤلف ایرانی آن را به صورت *خالوخ*^{۲۴} آورده است، مقیم سرزمین همسایه مسلمانان

۲۳. بنگرید به لارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران ترجمه مصطفی قلی عماد تهران ۱۳۴۳ ص

نزدیک شهر طراز (تالاس) در قسمت شرق می‌دانند. اینان شهرهای در ترکستان چین (ترکستان شرقی) در اختیار داشته‌اند، از جمله شهر پانچول^{۲۵} نزدیک اوچ تورفان کنونی را می‌توان نامبرد. نسخه تومانسکی می‌گوید: این شهر در موطن خلج /خلج‌ها قرار داشته اما فرمانروای آن مطیع توقوز-قوزها شده بود. بعدها این شهر را قرقیزها تصرف کردند. مؤلفان ایرانی محل سکونت توخسی‌ها را ناحیه شمالی رود چو و محل سکونت چیگیل‌ها را ساحل شمالی رود ایسی‌گول می‌دانند. شایان ذکر است که توخسی‌ها و چیگیل‌ها از اقوام خلج /خلج بودند که در اتحادیه‌ی عظیم خلج عضویت داشته‌اند. تومانسکی درباره شهر کاشغر می‌گوید این شهر در سند متصرفات خلج‌ها /خلج‌ها، توقوز-قوزها و قرقیزها قرار داشته است. اما محمود کاشغری راجع به مهاجرت خلج‌ها به سمت شمال هیچ سخن نمی‌گوید، هر چند که بعدها در دوره‌ی چنگیزخان‌ما در شمال رودخانه‌ی ئیلی موطن خلج‌ها را می‌یابیم.^{۲۶}

هنگامی که چنگیزخان تصرف چین شمالی را آغاز کرده بودند شاهان قراختایی بالاساغون را که در قسمت علیای چو و درمغرب ایسی‌گول واقع است، پایتخت خود قرار دادند و خود را بلقب ترکی گورخان یعنی خان جهان لقب دادند. متابعین آن‌ها بدین قرار بود:

أ- در شرق اویغوریان که قومی ترک بودند و با مذهب بودائی و نستوری در بئش بالوق ساکن بودند.

ب- در شمال خلج‌ها /خلج‌ها که آن‌ها نیز قومی ترک بودند و درایلی‌سفلی سکونت داشتند و عده‌ای از آن‌ها نیز پیرو مذهب نستوری بودند.

ت- در جنوب غربی، شاهان خوارزم که ترکان مسلمان شده‌ای بودند و این شاهان ماورالنهر و ایران شرقی را تصرف نموده بودند.^{۲۷}

یک مورخ ایرانی معتقد است که در نیمه قرن هفتم میلادی دسته‌ای از اقوام اوغوز و خلج در سیستان و کابل ساکن شده‌اند. و دسته‌ای از آن‌ها نیز در قرن

25. Panjchoul

۲۶. بنگریدبه : و ، بارتولد. تاریخ ترک‌های آسیای میانه مترجم غفار حسینی چاپ اول، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۶ ص ۷۵

۲۷. بنگریدبه:رنه گروسه، امپراطوری صحرا نوردان مترجم عبدالحسین میکده بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران ۱۳۵۳ ص ۳۸۲

هشتم میلادی در هندوستان سلسله خلجیان^{۲۸} را تشکیل دادند، که بر روی سکه‌های آن‌ها به رسم سایر قبایل ترک روی تاج پادشاهی شکل گرگ ترسیم شده بود.^{۲۹}

به باور خوارزمی در مفاتیح العلوم خلج‌ها نخستین قوم قبیله ترک هستند که به درون مرزهای جغرافیایی ایران راه یافته‌اند.^{۳۰} در حدود العالم آمده است اندر غزنین و حدود این شهرک‌ها که یاد کردیم جای ترکان خلج و این ترکان خلج نیز اندر حدود بلخ، تخارستان، بست، گوزگان بسیارند.

دانشمندان شرق شناس از جمله مارکوارت، مینورسکی و سمیرنوا تحقیقات جالبی راجع به خلج‌ها به عمل آورده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که، آنان در تاریخ ششم میلادی در صحنه ظاهر شده‌اند و از نظر تاریخی خلج‌ها در سه مکان حیوانات خود را می‌چرانیده‌اند:

اطراف بالاساغون، پنجیکند(بئش بالوق) و جیحون. همچنین صاحب کتاب حدود العالم در جای دیگر بیان می‌دارد خلج‌ها در جیحون، غزنه صحرای زابل زندگی می‌کرده‌اند و در قرن هفتم میلادی در سیستان و کابل ساکن شده‌اند. خلج‌ها در کابل و غزنه سلطنت کرده‌اند، در آن زمان پادشاه کابل و غزنه هردو خلج و برادر بوده‌اند.^{۳۱}

به‌طور کلی می‌توان گفت که قوم خلج پیش از اسلام یعنی تا قرن هفتم میلادی در یک موقعیت جغرافیایی از غرب به شرق بین فرغانه، تالاس، سمرقند، بالاساغون، اوچ تورفان و بئش بالوق و از شمال به جنوب از حوالی دریاچه بالخاش تا تخارستان، ایسی‌گول و ایلی سفلی سکونت داشته‌اند. و در جنگ‌های اعراب با ترکان از جمله مسلم بن قتیبه به جنوب از رود سند گذشته و به طرف کابل، غزنه، پیشاور، هرات، سیستان و زمین‌داور آمده‌اند.

دکتر پوهاند جاوید اعتقاد دارد کلمه خلج هم به معنای محل و هم به معنای قوم هردو آمده و ذکری از آن‌دو در کلیه کتب جغرافیایی عرب و آثار قدیم دری رفته

28. Khalajiyān, Heleciyan

۲۹. بنگریدبه: محمد رحمانی فر، نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترک‌های ایران نشر اختر ۱۳۷۹ ص ۱۰۶

۳۰. بنگریدبه: رشید الدین فضل الله همدانی جامع التواریخ ص ۲۰۵۳

۳۱. بنگریدبه: ویژه نامه مجله وارلیق ۱۳۶۵

است. اصطخری در ترک بودن آنان تصریح دارد و حتی زبان آنان را هم ترکی خوانده است. صاحب کتاب معجم البلدان می‌نویسد: خلج به فتح اول و تسکین ثانیه و آخر و جیم؛ موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان. مؤلف برهان قاطع می‌نویسد: خلج طایفه‌ای باشند از صحرا نشینان و ترکان. در حاشیه‌ی همان کتاب نوشته است. نام قبیله ترک و اسم ترکی آن بدون شک قلج است. این قبیله از قرن چهارم در جنوب افغانستان بین سیستان و هند ساکن بودند. ابن اثیر نیز در تاریخ الکامل ذکر افغان و خلج را آورده است. مؤلف تاریخ سلطنت از غلجایی‌ها به نحوی یاد می‌کند که گویا زبان خود را از تیره‌ای که نیستند به شمار می‌آورند. مؤلف تاریخ فرشته جایی که از نسب افغانان صحبت میکند خلج را از تیره افغان جداگانه می‌داند. بارتولد در کتاب ترکستان خود ذکری از خلج نموده و غلجائی‌ها را همان خلج‌ها می‌خواند ولی امل اسین این عقیده را رد می‌کند، اما بارتولد با پاسخهای دیگر بر عقیده اول خود تاکید می‌کند و برای اثبات قول خود شرحی از جهان نامه نسخه منحصر بفرد که در حدود سال ۱۲۰۰ میلادی نوشته شده و از آن محمدابن نجیب بکران است، می‌آورد؛ قومی از ترکان از حدود خلخ به حدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرای است آن جا مقام کردند، پس به سبب گرمی هوا رنگ ایشان متغییر گشت و به سیاهی مایل شد و زبان ایشان نیز تغیر پذیرفت و لغت دیگر گشت. و طایفه‌ای از آن جمله به حدود باورد افتادند و به هر کسی مقام ساختند.^{۳۲}

۴. خلج در ادبیات زبان فارسی

همانطور که قبلاً ذکر شد، قوم خلج را به اشکال خرلج، خلخ و... نیز ضبط کرده‌اند و ترکان خلج به زیبایی و نیکویی اندام، در ادبیات دری شهرت دارند، چنانکه کسایی مروزی می‌گوید:

نرگس نگر چگونه همی عاشقی کند

بر چشمان آن صنم خلخی نژاد

گوی مگر کسی بشد از آب زعفران

۳۲. بنگرید به دکتر پوهانه جلال الدین صدیقی افغانستان در قرن شانزدهم تا هجدهم مسکو ۱۹۷۰ اقتباس از اینترنت

انگشت زرد کرد و به کافر بر نهاد

حافظ نیز در تایید زیبایی خلج‌ها بیتی دارد به شرح ذیل:

گوی خوبی بردی از خوبان خلج شاد باش

جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

خلج‌ها همواره در طول تاریخ به کثرت قوم نیز شهرت داشته‌اند، در مثل‌های مانده از آذربایجان خلج‌ها به کثرت جمعیت معروف هستند. و مورخین ایرانی و عرب نیز همواره اسم این قبیله را در کنار سایر اقوام امثال هندی، افغانی، ایرانی و ترک به صورت جداگانه آورده‌اند. از جمله شاعر حماسه سرای ایران زمین فردوسی: در چند جا از خلج‌ها یاد می‌کند از جمله:

بر آورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس را ز ایران و ترک و خلج
نبودی گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی به راه
در جای دیگر می‌گوید:

چو ارجاسب از خلج آمد به بلخ همه زندگانی شد از رنج تلخ
به ایاس و خلج همی برگذر بکش هر چه خواهی بکین پدر
وی بار دیگر ذکر هفت خوان افراسیاب از قوم خلج/خلج چنین یاد می‌کند:
کنون دشمن از خانه بیرون کنیم از آن پس بر این چاره افسون کنیم
پس اندر همی آمد اسفندیار زره دا ربا گری گاو سار
چو کهرم بر باره دژ رسید پس لشکر ایرانیان را بدید
چنین گفت کاکنون بجز رزم کار چه ماندست با گرد اسفندیار
همه تیغ‌ها بر کشیم از نیام به خنجر فرستاد باید نیام
به چهره چو تاب اندر آورد تخت بر آن نامداران بیدکار سخت
دو لشکر بر آن سان بر آشوفتند همی بر سر یکدیگر کوفتند
چنین تا بر آمد سپیده دمان بزرگان چین را سر آمد زمان
برفتند مردان اسفندیار به آن نامور باره شهریار
بریده سر شاه ارجاسب را جهاندار و خونیز لهراسب را
به پیش سپاه اندر انداختند ز پیکار ترکان پرداختند
خروشی بر آمد ز توران سپاه ز سر برگرفتند گردان کلاه

دو فرزند ار جاسب‌گریان شدند	چو بر آتش تیز بریان شدند
بدانست لشکر که آن جنگ چیست	وزان رزم بد بر که باید گریست
که کشتت که بردشت کین کشته باد	برو جاودان روز برگشته باد
سپردن کرا باید اکنون بنه	درفش که داریم بر میمنه
چو ار جاسب پرداخته شد قلبگاه	مبادا کلاه و مبادا سپاه
سپه را به مرگ آمد اکنون نیاز	ز خلج پراز درد شد تاطراز
از آن پس همه پیش مرگ آمدند	زره دار با گرز و ترک آمدند
ده و دار برخاست از رزمگاه	هوا شد به کردار ابر سیاه

سخن آخر اینکه بقول پوهاند دکتر جاوید خلج هم نام قوم است و هم نام جای و سرزمین. خلج نزدیک کابل و غزنی بوده است و خلج‌ها درهمین حدود می‌زیسته‌اند و هنوز در زمین‌داور علاقه‌ای **بنام** خلج معروف است. و بر این نظریه فردوسی نیز در اشعار فوق‌الذعان دارد. لذا ریشه خلج را چه از غرچ و غرشستان و غلجی بدانیم و چه از قالاچ ترکی از نژاد ترک بوده‌اند و بطور مسلم زبان آن‌ها ترکی خلجی است.

۵. داستان‌های مربوط به فرمانروایان توران و ایران

محمود گردیزی مؤلف کتاب زین‌الخبار راجع به پیدایش امپراطوری ایران و توران آورده است: «چون پادشاهی برافریدون پس از قتل ضحاک راست شد و حق کاوه بگذارد و آن درفش کاویانی او را اندر خزینه بنهاد و آنرا ملکان عجم بزرگ داشتندی و اندر خزینه نگاه داشتند تا به وقت عمر ابن خطاب آخر او را بستند و پاره کردند جواهر برداشتند.

فریدون جهان را بر پسران پخش کرد در جشن مهرگان ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب داد و این ولایت را ایران‌شهر نام کرد یعنی شهر ایرج. روم و مصر را به مرسلم داد و چین و ترک و تبت را بر تور و بدین سبب آن را توران نام کرد. پس تور و سلم را بر ایرج حسد آمد که ایران به ایرج داد و آن دو با هم مکاوحت کردند و تا روزی که تور کرسی زرین بر سر ایرج زد و هر دوتن شمشیر اندر میان نهادند، و وی را بکشتند و سر ایشان را به فریدون فرستادند و افریدون چندان بگریست بروی که کور شد. از دختر ایرج منوچهر بدنیا آمد وی باعث شد افریدون بینایی‌اش

را بدست آورد. چون هفتاد سال از ملک منوچهر بگذشت افراسیاب بن بوشنگ بیرون آمد و حرب کرد و منوچهر را حبس کرد و پادشاهی برگرفت و دو باره بعد از دوازده سال پادشاهی از او بستند و میان ایران و توران حد نهاد و کرشاسب که پهلوان ایران بود جد سام بن نریمان بود و جد رستم کیکاووس ولایت سیستان نیمروز کابل و زابلستان و غزنه را به رستم داد و هرچه از هندوستان بگیرد او را باشد. لذا میان افراسیاب که شاه ترکان بود و کیکاووس نزاع درگرفت.^{۳۳}

«ابوالغازی بهادرخان خیره‌ای» در کتاب‌های «شجره تراکمه» و «شجره ترک» ضمن شرح حال اوغوزان از ۲۴ قبیله اوغوز نامبرده است که اسامی آن طوایف از این قرار: ۱- قینیق (قبیله سلجوقیان) ۲- قاییق ۳- بایندر ۴- ایوا (یا ییوا) ۵- سالغور (یا سالور) ۶- افشار ۷- بیگدلی (زبان بیگ) ۸- بوگدوز ۹- بیات ۱۰- یازقیر ۱۱- اینور یا (ایمور) ۱۲- قارابولوک ۱۳- آکابولوک ۱۴- ایغدیر ۱۵- اورگیر ۱۶- توتیرکا ۱۷- اولایوندلوق ۱۸- توگر ۱۹- بچه نک ۲۰- چووالدیر ۲۱- چینی ۲۲- چاروق ۲۳- یا پرلی ۲۴- قارقین^{۳۴}

در بعضی متون باستانی از خلج‌ها بعنوان تیره «قارقین» نام برده شده است که، یکی از ۲۴ تیره ترک بوده‌اند به همراه یک تیره دیگر از اوغوزها جدا شده‌اند. این دو تیره در لیست تیره‌های ترک در دیوان الغات ترک محمود کاشغری آورده نشده است. ولی این دو تیره در اوغوزنامه رشیدالدین فضل الله همدانی با نامهای «قیزقین و قارقین» در لیست تیره‌های اوغوز ذکر شده است. هر دو تیره جزو دسته «بوز اوخلار» بوده و از فرزندان «اولدوز خان» می‌باشند.

رشید الدین فضل الله همدانی نیز راجع به اسامی اقوام ترک داستانی دارد و می‌نویسد: «تمامت از نسل چهار پسر دیپ یاقوی، پسر ابولجه‌خان‌اند که او پسر نوح پیغامبر علیه اسلام بود که او را به جانب شمال فرستاد، پسران دیپ یاقوی عبارتند از: قراخان، اورخان، کزخان و کرخان. پسر قراخان اوغوز نام دارد، که موحد گشت و بعضی خویشان با او متفق شدند، لذا اوغوز را شش پسر بود و هر یک از ایشان چهار پسر داشتند، برادران و بعضی عم زادگان اوغوز با او متفق

۳۳. محمود گردیزی زین الاخبار به تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۶ این کتاب حدود ۴۴۲-۴۴۳ هجری تألیف شده است.

۳۴. جواد هئیت، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، ص ۱۱۳

شدند که بیست و چهار شعبه از فرزند زادگان او و بعضی برادران و عم زادگان او هستند و از ایشان اقوام /ویغور، قبیاق، قنقلی، قارلوق، قلج، و آقاجری پیدا شده‌اند».^{۳۵}

باعنائیت به روایات فوق، مرز میان توران زمین و ایران زمین در سده‌های باستان تا قبل از سیادت اسلام، اغلب رود جیحون و گاه رود سیحون بوده است. تورانیان که عموماً در ماوراء استپ‌های جیحون و سیحون و تامغولستان، سینکیانک و سیبری به صورت قبایلی گوناگون روزگار می‌گذراندند، جهت دستیابی به چراگاه‌های سرسبز و گاه تحت فشار دیگر قبایل صحرا نورد مانند، هسیونگ یو که از بومیان مغولستان به شمار می‌رفتند، جابجا شده و به کوچ‌های بزرگ به سوی خاوران ایران و آسیای صغیر دست می‌زدند. این روند کوچ و تهاجم از ابتدای تاریخ بوجود آمده بود، گاه آرام و زمانی همچون تندر انجام می‌پذیرفت. مقارن با سال‌های اولیه مسیحی و آغاز هجوم تدریجی زبان ترکی از مغولستان و نواحی زردپوست نشین به سوی سرزمین‌های غرب اوراسیا، استپ‌های گسترده خوارزم رفته رفته زبان ترکی را جایگزین زبان دیگر کردند. توران زمین نه تنها از طرف مشرق توسط چینی‌ها بلکه اغلب از طرف جنوب، یعنی ایران زمین نیز مورد هجوم قرار می‌گرفت و بیشتر اوقات بصورت امارات، دست‌نشانده دولت‌های ایران و چین روزگار می‌گذرانید.^{۳۶}

در زمان خسرو انوشیروان طوایف ترک زبان اوغوز که از سیبری غربی و سرزمین‌های ترکستان شرقی به راه افتاده بودند، در توران زمین پدیدار گشتند. به عبارت دیگر همان اوقاتی که صحرانوردان ایرانی نژاد، سیت‌ها و ساماراتها در روسیه غربی و بدون شک در تورگای و در سیبری غربی قسمت باختری نواحی مرغزاران را در تصرف خود داشتند، در همان اوقات قسمت خاوری آن مرغزاران، تحت تصرف قبایل ترک بود. چینیان این ملتی را که بین ملل ترک و مغول در دوران قدیم ملت غالب و قوم فاتح محسوب می‌شدند، «هیونگ نو» می‌نامیدند.^{۳۷}

۳۵. مراجعه کنید به: رشید الدین فضل الله همدانی جامع التواریخ ص ۴۱

۳۶. رجوع کنید به: نادریات، مهاجران توران زمین، نشر تابش تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰ ص ۱۹

۳۷. رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده ص ۵۶

بارتولد، اعتقاد دارد که از همان زمان ظاهر شدن ترکان در صحنه تاریخ، در قرن ششم میلادی ایرانیان واژه توران را برای مشخص کردن ترکستان، یعنی کشور ترک‌ها به کار می‌بردند؛ و در روایات افسانه‌ای آن‌ها، قهرمانان جنگ‌های تورانیان به مرتبه فرمانروایان ترک‌ها ارتقاء یافته‌اند. لذا بعداً می‌بینیم که قراخانیان خود را آل افراسیاب می‌نامیدند.

قهرمانان تصنیف‌های ترکی آلپ تونگاه^{۳۸}، براساس متن نوشته محمود کاشغری، تونا Tona با افراسیاب یکی دانسته شده است. وی پایتخت افراسیاب را کاشغر می‌دانسته است.^{۳۹}

۶. قدیمی ترین آثار تاریخی ترک‌ها

از جمله نادرترین آثار تاریخی باقیمانده از اقوام ترک که برای ترک شناسان و مورخان تاریخ ترکان اهمیتی یکسان دارد، در درجه‌ی اول باید از قدیمی ترین اثر باقیمانده به زبان ترکی یاد کرد؛ که همان کتیبه‌ی اورخون^{۴۰}، است. این کتیبه‌ها از قرن هشتم میلادی باقیمانده و در نیمه دوم قرن نوزدهم بدست آمده است. این اثر به مردمانی تعلق دارد، که برای اولین بار در تاریخ خود را ترک^{۴۱} نامیده‌اند. این قوم در قرن ششم میلادی در عرصه تاریخ ظاهر می‌شود، و در مدت زمانی کوتاه، بر تمامی اقوام ساکن سراسر دشت‌ها (استیپ‌ها) میان مرزهای چین و ایران و امپراتوری بیزانس مسلط می‌شوند. دولت ترک‌ها در قرن ششم میلادی و جه تمایزی بارز با دولت‌های دیگری که اقوام چادر نشین تشکیل داده‌اند داشت، و آن این است که به جای اطاعت از یک نفر، از یک دودمان فرمانروا اطاعت می‌کند. منشاء ترکی فاتحان قرن ششم میلادی حتی پیش از کشف و باز خوانی کتیبه اورخون هیچگاه مورد تردید نبوده است؛ اگر چه درباره ترجمه و تفسیر واژه چینی تو-کیو^{۴۲} به ترک بحث وجدل بسیار شده است اما، درباره واژه تورکوی^{۴۳} که در منابع بیزانس آمده و

38. Alptonga

۳۹. بنگرید به : بارتولد، تاریخ ترک های آسیای میانه، ص ۱۰۳

40. ORKHON

41. TURK ,Turc,Türk

42. Tou-kiue

43. Tourkoi

منظور همان ترک بوده است هیچ اعتراضی نشده است.^{۴۴}

نوشته‌های کتیبه اورخون فقط درباره یک دوره پنجاه ساله (۶۸۰-۶۳۰م) است که طی آن ترک‌های خاوری تحت سلطه امپراطوری چین قرار گرفتند. در این کتیبه سخن از باز یافتن استقلال این ترکان تحت‌رهبری خان‌های جدیدی رفته است، که حتی برای دورانی کوتاه موفق به مغلوب کردن برادران شرقی خود شده‌اند. کتیبه اورخون، این دیدگاه را تأیید می‌کند که خان‌ها از دودمان ترک‌های /اوغوز، Turk-oghuz یا توقوز Toquz هستند؛ و بر ضد اوغوزها یعنی افراد ایل خودشان و دیگر ایلات ترک جنگ‌های پراکنده و دراز مدت را رهبری می‌کنند.

الفبای کتیبه‌ی اورخون همان حروف ینی سئ علیا^{۴۵} است، که در قرن هجدهم شناسایی شده بود. ظهور ترک‌ها به معنای مردمی که به این زبان سخن می‌گویند که ما امروز آن را ترکی می‌نامیم، بی‌تردید به دوران‌های بسیار قدیم باز می‌گردد. واژه ترک در قرن ششم میلادی هم وجود داشته است.^{۴۶} براساس تحقیقات به عمل آمده توسط تومسن^{۴۷} واژه ترک به یک قبیله (ایل) یا به احتمال قویتر، به مردمانی که در قلمرو و فرمانروایی یک خان قرار داشته‌اند اطلاق می‌شده است. با وجود این، فرضیه یا تنها فرازی که در کتیبه‌های اورخون واژه ترک در آن به کار رفته و اشکارا معنایی غیر از معنای یک قوم یا یک قبیله دارد نمی‌خواند. خان، **خاقان** مردم ترکش را تورکیم بودونیم یعنی ترک من، مردم من می‌نامد. درسنگ نبشته‌های اورخون واژه «بودون/Budun» (قوم) برای رساندن مفهوم کلیه اجتماعات، سیاسی، قومی، بومی، غیر بومی، کوچ نشین و غیرکوچ نشین بکار می‌رود؛ مثل قوم، اون اوق، قوم تابغاچ، قوم سوغد/اق و قوم خلج هر بودون (قوم) دارای یک سرزمین مقدس و یک حکمران رهبری کننده بوده است. بودون‌های کوچ نشین از دو یا چند قبیله تشکیل می‌شدند و هر بودون با شماره مشخص می‌گردید؛ مثل اون اوق، اوچ خلج/خلج، توقوز اوغوز، اون ایغورو... غالب قوم‌های کوچ نشین، تابع کوک تورک‌ها بوده اند. اقوام، تابع همه ساله به خاقان خراج می‌

۴۴. همان منبع ص ۱۶-۱۵

45. Ienissei superiwur

۴۶. همان منبع ص ۲۰-۱۹

47. Thomsen

پرداخت، این خراج‌ها احتمالاً به صورت گله‌های اسب و رسته‌های گوسفند پرداخت می‌شد.^{۴۸} در مورد سرزمین مادری ترک‌ها تحقیقات زیادی صورت گرفته است، طبق نظر تأیید شده سرزمین مادری آنان دشت‌های حوالی *اورال-آلتایی*، در نطقه‌ی آسیای مرکزی بوده و ز آن جا به نقاط دیگر پراکنده شده‌اند. شایان ذکر است که علت این مهاجرت‌ها بیشتر به خاطر ازدیاد جمعیت و کمبود مراتع بوده است.

طبق نظریه‌ی دوتن از محققان روسی، چرنیکف و کیسلف^{۴۹} در غرب کوه‌های آلتای در منطقه مینوسینگ (۲۵۰۰-۱۷۰۰) سال قبل از میلاد موسوم به فرهنگ *آفایی سیف* و فرهنگ رشد یافته از آن موسوم به فرهنگ *آندرونوف* (۱۷۰۰-۱۲۰۰) سال قبل از میلاد منسوب به اجداد ترک‌ها بوده و آنان از دوره سنگ به این طرف، در جنوب غربی کوه‌های آلتای یعنی دشت‌های مینوسیگ تووا، آباقان ساکن بوده‌اند. اجداد ترک‌ها در سال‌های ۱۷۰۰ قبل از میلاد، در اطراف کوه‌های آلتایی و تانری (تیانشان) حاکم بوده‌اند؛ بخشی از آنان از راه قزاقستان به ماوراءالنهر آمده و در آن جا با اقوام آریایی و اورال تماس حاصل نموده‌اند. پیرامون سنگ نبشته‌های اورخون و شیوه‌ی نگارش الفبای اورخون و متن سنگ نبشته‌های آن در فصل یازدهم به صورت مشروح مورد بررسی قرار گرفته است.

۴۸. بنگرید به: پروفیسور فاروق سومر، اوغوزها، ص ۷

49. Gernikov and Kiselev

فصل دوم

آغاز امپراتوری کؤک تورک‌ها و موقعیت خلیج‌ها

(۵۰۰-۷۴۴م)

۱. بنیان‌گذار واژه‌ی ترک

نام ترک در منابع قدیمی به صورت‌های مختلف قید گردیده است؛ هرودوت، مورخ یونانی آن را به صورت، *تارگیتا*، منابع هندی آن را به صورت، *تورخا*، و منابع چینی آن را به صورت، *توکوئه* یا *توکیو*، آورده‌اند. برای این واژه معانی مختلفی چون: تولید مثل، قوت، نیرو و بانظم بیان گردیده است. از منابع کهن چین حاصل می‌شود که نام ترک، نام قبیله‌ی خانوادگی *آشینا*، به معنای گرگ نجیب و محترم هم بوده است. (عنایت الله رضا: ۱۳۶۵ ص ۳۱) از ترک به عنوان بنیان‌گذار و رهبر *کوک* تورک‌ها یا ترکان آسمانی در سال ۵۵۲ میلادی نام برده‌اند. ترک‌ها از نژاد سفید و شاخه‌ی توران به شمار می‌آمد، که دارای ریشی کوتاه، صورتی گرد و چشمانی بادامی بوده‌اند؛ درحالی‌که مغول‌ها ریشی بلند داشته‌اند.^{۵۰}

تقریباً در سال ۵۴۰ میلادی سرزمین مرغزاران، بین سه گروه بسیار عظیم ترک و مغول تقسیم شده بود:

أ- *ژوان-ژوان*‌ها، که ظاهراً از نژاد مغول هستند، مغولستان را تسخیر کرده بودند، و از سرحد منچورستان تا تورفان و حتی بدون تردید تا حد شرقی بالخاش، و از اورخون گرفته تا دیوار عظیم چین در تصرف آن‌ها بود.^{۵۱}

ب- *هفتالیته‌ها* یا *هیاطله*، که بر سرزمینی از رود سمیرچیه گرفته تا بر ترکستان غربی (روس) و سغدیان و ایران شرقی و کابل، و از یلدوز علیا گرفته تا مرو و از بالخاش و آرال گرفته تا قلب افغانستان و پنجاب تسلط داشتند. پیرامون امپراتوری این قوم در سطور ذیل بحث خواهد شد.

پ- *کوک* تورک‌ها، که بین دست‌نشانندگان ژوان-ژوان‌ها قرار داشتند. این ملت از نژاد ترک بوده و بنابر عقیده سالنامه نویسان چینی، جد اعلای *کوک* تورک‌ها گرگ بوده است؛ زیرا ماده گرگی وی را شیر داده است. مدارکی راجع به ترکان آسمانی بدست آمده که در نوک تیر پرچم آن‌ها سر یک گرگ ماده که از طلا ساخته شده نصب می‌شده است.

۵۰. بنگرید به: دکتر جواد هیئت مجله وارلیق بهمن واسفند سال ۱۳۶۵

۵۱. جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ۱۰۶

کوک تورک‌ها^{۵۲} یا به تعبیر چینی‌ها توکیوها در سال ۵۰۸ میلادی شکستی به قوای ژوان-ژوان‌ها دادند و در سال ۵۵۱ میلادی سرزمین باستانی وکهن سال مغولستان را از تصرف ژوان-ژوان‌ها خارج کردند.^{۵۳}

۲. هفتالی‌ها (هیاطله)

هون‌های سفید یا هیاطله، به روایت چینی‌ها باید همان «هو/یا هو/تون^{۵۴}» باشند، که بعد از تشکیل دولت، یتا yeta یا، /پتا Epta معروف شدند. هفتالی‌ها یا یفتلی‌ها در طول تاریخ بنام‌های مختلف شناخته شده‌اند. مورخین رومی هفتالی‌ها را با اسامی: افتهالی توی-اوتتهالی توی-تفتهالی توی-ابدلوی یاد کرده‌اند. و بعضاً به ایشان نام‌های لیکوی-اونوی-خرنوی هم داده‌اند. در متون دری هفتالی‌ها را هپتالی و هیطلی خوانده‌اند، مورخین چینی «یِتا/ yeta یا اِپتا/ epta» خوانده‌اند و عرب‌ها این اسم را جمع عربی بسته هیاطله گفته‌اند.^{۵۵}

هفتالی‌ها مردمانی سفید پوست بودند از این رو بسیاری از نویسندگان آنان را از یوئه‌چی‌ها شمرده و باکوشان‌ها از یک نژاد می‌دانند. هفتالی‌ها عشیره‌ای ترک نژاد بودند (رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ۱۳۷) که ابتدا در دامنه‌های سلسله کوه-های آلتای زندگی می‌کردند و بعدها از یلدوز علیا، شامل دریاچه بالخاش ایسیک-گول، چو، تلاس، حوزه سیحون تا دریاچه اورال گسترش یافتند و تا اواخر قرن سوم میلادی اراضی شمال جیحون را اشغال کردند.

درباره هون‌ها تحقیقات و پژوهش‌های زیادی صورت گرفته، برخی از مؤلفین آنان را مغول و اختلاطی از مغول‌ها و ترک‌ها عنوان نموده‌اند. اما نتایج تحقیقات اخیر ترک بودن آنان را به اثبات رسانده است. دانشمندانی چون، رنه گروسه^{۵۶} (۱۹۴۱م)، نمت^{۵۷} (۱۹۳۰م)، او.فرانک^{۵۸} (۱۹۳۰م)، مارکوارت^{۵۹} (۱۹۳۰م)، کلوزن^{۶۰}

52. Köktürks & Gök-Türkler

32. yilmaz oztuna ,histore abregee de la turqie pag31

54. Huaton

۵۵. بنگرید به: احمد بنی احمد، تاریخ ایران ۱۳۴۵ تهران ص ۸۴

56. R.Grousset

57. Nemet

58. O.Frank

59. J.Marquart

60. Clausen

(۱۹۶۰م)، ابرهارد^{۶۱} و دیگران، هون‌ها را از شمار ترک‌ها به حساب آورده و آنان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: هون‌های آسیایی، هون‌های اروپای، و هون‌های سفید.^{۶۲}

هون‌های سفید (هفتالی‌ها) در سال (۳۵۰م) از ژوان-ژوان‌ها یعنی برادران یوئه-چی خود جدا شدند به جنوب قزاقستان آمده و سپس به افغانستان و شرق ایران هجوم آوردند. تسلط هفتالی‌ها که در شرق از یولدوز علیا (شمال غرب قراشهر) شروع می‌شد، شامل حوضه ایللی تا دریاچه بالخاش و حوضه ایسی‌گول و شنزارهای چو و تالاس و حوضه سیحون تا دریاچه‌ی آرال گردید. بنابر این برخی از منابع اقامتگاه، خان آنان را طرف شهر تالاس دانسته، و در حدود (۴۴۰م) آن‌ها علاوه بر تصرف سغدیان و ماوراءالنهر، سمرقند، بلخ و تخارستان را نیز تصرف کردند.

هفتالی‌ها پس از تصرف خاک سغدیان، ایران را تحت فشار قرار دادند، در قرن چهارم میلادی شاپور دوم ساسانی با هفتالی‌ها به جنگ پرداخت. نام پادشاه هیاطله در این دوره آریاسپ aryasp ذکر شده است. اما شاهیپور دوم موفق به انعقاد صلح با آنان گردید که این صلح سه نسل دوام آورد. هیاطله تا سال ۴۴۰ میلادی بر سرتاسر توران زمین تسلط یافته و با ساسانیان ایران همجوار شدند. (مهاجران توران زمین ص ۵۷) نخستین شاه بفتلی‌ها «افتالیتو» نام داشت. وی با دویست و پنجاه هزار سپاهی با عبور از رود جیحون به ایران حمله کرد ولی بهرام گور، در سال (۴۲۸م) موفق به دفع آن‌ها شد. پس از افتالیتو جانشین او بنام مهرپور که در نیمه قرن پنجم میلادی می‌زیست در حوالی طالقان (افغانستان) یزدگرد دوم (۴۵۹-۴۳۸ میلادی) را شکست داد.

در سال‌های اواخر حکومت یزدگرد، هفتالی‌ها شروع به دخالت در امور داخلی ایران نمودند و سرانجام در سال (۴۵۹م) وگون خان از ولیعهد ایران، شاهزاده فیروز حمایت نموده و موفق گردید وی را بر تخت به نشاند. در سال (۴۸۴م) خاقان آنها افتالیت یا افتالانوس همان پادشاه ساسانی فیروز را مغلوب کرده و کشتند.

61. Eberhard

۶۲ بنگرید به: رنه کروسه، امپراطوری صحرا نوردان ص ۱۳۸-۱۳۷

برخی براین عقیده‌اند که دادن نام افتالتیت به هون‌های سفید براساس نام خاقان مذکور بوده است؛ و این نام تا انقراض حکومت شان به سال (۵۵۷م) همچنان ادامه داشت. در این جنگ ساسانیان از هفتالی‌ها شکست خورده و مجبور به پرداخت مالیات گردیدند. در همین ایام مزدک ظهور کرده و موجب اغتشاشات و بی‌نظمی شد و قباد پادشاه ایران بعلت قبول دین مزدک از پادشاهی عزل و به هفتالی‌ها پیوست.

در سال (۴۹۶م) حاکم هفتالی‌ها، قباد را با یک ارتش سی‌هزار نفری به ایران گسیل داشت که وی نیز تاج و تخت خود را پس گرفت. هفتالی‌ها ترکستان شرقی و شمال‌هند را تصرف کرده بودند اما، انوشیروان در اتحاد با خاقان کؤک تورک غربی بنام ایستمی‌خان در سال (۵۵۷م) هفتالی‌ها را شکست دادند. مرکز هفتالی‌ها شهر کابل بود و آنان موجودیت خود را در هندوستان تا نیمه‌ی دوم قرن هفتم میلادی حفظ کردند. در آن اوقات قسمت اعظم هند، تمام حوزه شط گنگ ملوا، گجرات و شمال دکان یک امپراتوری وسیع بود که به تصرف افتالتیت‌ها درآمد.^{۶۳} شایان ذکر است که، عده‌ای از مورخین امثال، رشیدالدین فضل‌الله همدانی و مینورسکی بر این باورند که قبایل پشتو زبان غلزایی (غلجایی، خلجی) افغانستان و اقوام ترک خلیج مرکز ایران، از بازماندگان هفتالی یا افتالتیت‌ها هستند؛ زیرا زبان هفتالی‌ها همانند زبان خلج‌ها بوده است.^{۶۴}

۳. آغاز اولین امپراتوری کؤک تورک‌ها 𐰽𐰺𐰍 𐰽𐰺𐰍 و اوج اعتلای آن

قوم توروک (تورک) یا به عبارتی ایل آشینا یا آشینو، مؤسس اولین امپراتوری کؤک تورک‌ها بوده است، و قاغان یا خاقان‌ها مستظهر و منسوب به این قوم هستند. به نظر می‌رسد تورک اسمی است از ترکیب بن فعلی تورو Toru و پسوند، k ساخته شده است. اما واژه‌ی تورک به معنای، مقتدر و توانمند بعد از کؤک تورک‌ها در متون اویغوری مربوط به قرون دهم تا سیزدهم آمده است. بومین قاغان به نمایندگی از اون اوق‌ها^{۶۵} در سال ۵۵۱ میلادی فرمانروای کؤک

۶۳. بنگرید به: رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جوامع التواریخ جلد سوم ص ۲۰۵۳

۶۴. نادر بیات، مهاجران توران زمین ص ۶۲ همچنین به آدرس اینترنتی AKHUN-EFTALIT

65. on oqlar & on oxlar

تورک‌ها گردید، و مرکز خود را در اورخون چین قرار داد. وی ایستمی‌خان را در معیت ده نفر ترک به همراه طوایف شان به طرف سرزمین‌های غربی گسیل داشت، ماموریت ایستمی‌خان تصرف سرزمین‌های متعلق به ژوان-ژوان‌ها در غرب، و خاتمه دادن به حاکمیت قدرتمند هفتالی‌ها بود، که مالک اراضی وسیع متمدن از شرق دریاچه ایسی‌گول تا داخل خراسان بودند. ایستمی‌خان ماموریت خود را به خوبی و با موفقیت انجام داد، ابتدا دختر خود را به عقد خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی ایران درآورد و با او برای نابودی هفتالی‌ها متحد شد. لذا هفتالی‌ها از شمال تحت فشار گوک ترک‌ها و از جنوب غربی مورد هجوم ساسانیان قرار گرفتند و مضحمل شدند. متصرفات هفتالی‌ها بین گوک ترک‌ها و ساسانیان تقسیم شد. بدین ترتیب ایستمی‌خان سغدیان و بلخ را گرفت و اراضی وسیعی که تاجیخون امتداد داشت، به تصرف او درآمد.^{۶۶} بومین‌خان در فردای پیروزی جان سپرد و ایستمی‌خان جانشین وی در ترکستان غربی، و پسر بومین‌خان بنام کولو^{۶۷} نیز به فرمانروایی ترکستان شرقی منسوب گردید. اما وی بزودی جان سپرد و برادر بعدی او بنام موخان^{۶۸} در سال ۵۳۳ میلادی به جای او نشست و تا سال ۵۷۲ میلادی فرمانروای ترکستان شرقی بود. ایستمی‌خان به‌عنوان فرمانروای ترکستان غربی در سال ۵۶۵ میلادی با برادر زاده خود، موخان وارد مجادله سلطنتی شد و با داشتن عنوان یابغو (شاه) تا هنگام فوت (۵۷۵م) همچون یک فرمانروای پراوازه و مقتدر، در سرزمین‌های غنی و وسیع متصرفی خود حکمرانی کرد. لذا پس از مرگ ایستمی‌خان، پسرش بنام تاردو^{۶۹} جانشین وی شد.

تاردو کلیه رشته‌های وابستگی خود را با دربار خاقان‌ها گسست و عنوان خاقان را بر خود نهاده و اعلام استقلال نمود. از طرف دیگر در زمان فرمانروایی ترکستان شرقی امپراتوری، گوک ترک‌ها بسیار کوچک شد. ختن‌ها در شرق و قرقیزها در شمال از ترکستان شرقی جدا و خود را تابع دولت مرکزی، چین قرار دادند. در همین زمان (۵۶۸م) موخان دختر خود آشینارا به عقد پسر خاقان چین درآورد.

۶۶. مراجعه کنید به : پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۱۹

67. Kolo

68. Mukhan

69. Tardu

سرانجام در سال (۵۷۲م) موخان درگذشت و برادرش تاپو^{۷۰}، خاقان ترکستان شرقی شد. تاپو ترک‌های شمال چین را تابع خود نمود و امپراتور چین را به عنوان، پسر م خطاب کرد، و با شاهزاده تس Tis ازدواج کرد. و از مذهب بودا حمایت نمود، لذا این مسئله به اختلاف و مناقشه بین دو خاقان نشین شدت بخشید.^{۷۱} در حقیقت آنچه باعث زوال قدرت کؤک تورک‌ها شد، رقابتی بود که بین دو خاقان نشین بروز کرد، یعنی بین خاقان نشین شرقی واقع در کنار اورخون و خاقان نشین غربی واقع در ساحل شط ایسی گول و تالاس. این دو امپراتوری همزاد که در نیمی از آسیا از منچورستان تا خراسان گسترده بود، در صورتی شکست ناپذیر می‌شد که، متحد بوده و به پیمان سال ۵۳۲ میلادی متعهد باشند. بدین ترتیب، امپراتوری کؤک تورک‌ها یا همان ترکان آسمانی که از دیوار چین تا دریای خزر امتداد داشت دو پاره شد. رشته کوه آلتای بزرگ و رشته کوه‌های، شرقی‌های^{۷۲}، واقع در ترکستان شرقی حدود و ثغور دو دولت را تشکیل دادند. ابتدا ییلاق و قشلاق فرمانروایان ترکستان غربی نواحی شرقی دریاچه‌ی ایسی گول بود، بعدها به نواحی غربی دریاچه مزبور منتقل شد. جامعه‌ی کؤک تورک‌های غربی از تجمع ده شاخه، یا ایل تاسیس شده بود. خاقان‌ها به هر یک از بیگ‌های شاخه‌های دهگانه، یک تیر تفویض می‌کردند. بعدها هر تیر یکی از شاخه‌های دهگانه را نمایندگی کرده و بدین ترتیب ده شاخه، طایفه‌ای ده تیر (اون اوق) نامیده شد. تیرهای اهدایی نشانگر، تابعیت آن‌ها از خاقان نشین بود. یعنی تیر مصداق تابعیت و وابستگی و کمان نیز مصداق حاکمیت متبوع بودن.^{۷۳}

نویسنده کتاب اوغوزها معتقد است که این ده شاخه قبیله‌ای به دو جناح تقسیم می‌شد که تنها اسامی چینی این دو جناح قبیله‌ای را در کتاب خود آورده است :

أ - تو - لو TU-LU

ب - نو - شه - پی NU-ŞE-Pi

70. Tapu

۷۱. بنگرید به : مجله وارلیق، شماره بهمن واسفند سال ۱۳۶۵

72. Hamı

۷۳. مراجعه کنید به : رنه کروسه، امپراتوری صحرانوردان ص ۱۷۰

تولوها جناح چپ را تشکیل داده و در نواحی شمالی و شمال شرقی و شرق دریاچه ایسی گول سکونت داشتند، و نوشته پی‌ها نیز که جناح راست را تشکیل می‌دادند و در نواحی غربی دریاچه مذکور و بین رود خانه‌های، چو و تالاس سکونت داشتند.^{۷۴} لذا پس از مرگ تایو نوه بومین خان بنام «ایشبارا»^{۷۵} قاغان ترکستان شرقی شد، ولی تاردو او را به رسمیت نشناخت، و از این تاریخ به بعد (۵۸۲ م) هرکدام از خاقان‌ها مستقل عمل کردند.

۴. نفوذ چین بر گؤک تورک‌های شرقی

امپراتور چین تای تسونگ که تمام همت خود را صرف انقراض و انهدام توکیوهای شرقی می‌کرد، به این فکر افتاد که باید با آن‌هایی که دور هستند متحد شد تا به توان، کسانی را که نزدیک هستند بر انداخت. لذا در همین راستا با امپراتوری ترکستان غربی همانند یک متحد رفتار میکرد. ایشبار فرمانروای ترکستان شرقی، از چین کمک خواست و خود را تحت حمایت چین برد، چینی‌ها از این فرصت استفاده کردند و از ترک‌ها خواستند که لباس چینی‌ها را بپوشند، به زبان چینی سخن بگویند، و فزهنک و رسوم چین را به پذیرند. لذا امپراتور ترکستان شرقی به خاقان چین نوشت:

«درعوض حمایت‌های شما، ما برای شما خواهیم ماند، به شما خراج می‌دهیم، اسب‌های گران قیمت می‌دهیم، اما زبانمان را نمی‌توانیم با شما عوض کنیم، موهای سر خود را مثل شما نمی‌توانیم ببریم. قوم من لباس چینی نمی‌پوشد و آداب رسوم چین را نمی‌پذیرد، این ممکن نیست، چونکه ملت در این باره بسیار حساس است. امپراتور سوئی Sui امپراتور برحق جهان است، همان طور که در آسمان دو خورشید نمی‌تواند باشد، در روی زمین نیز دو پادشاه نمی‌تواند باشد».

همزمان با تسلیم خاقان ترکستان شرقی به چین، شخصیت‌ها و گروه‌های بسیاری ناراضی شدند و در این زمان ایشبار درگذشت (۵۸۷ م) وجانشین او چولو و تولان اوضاع را نتوانستند سامان دهند، زیرا سفیر چین و همسران چینی خاقان‌های ترک در این بین توطئه کردند، در نهایت در سال ۶۳۰ میلادی چینی‌ها ترکان را مغلوب

۷۴. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوز ها ص ۲۰

کردند، امپراتور چین رسماً خود را امپراتور کؤک تورک‌ها نامید. دولت چین در راستای ترک زدایی و چینی کردن ترک‌ها، سیاست تفرقه را اقتباس کرد، لیکن، کؤک تورک‌ها مقاومت کردند و سرانجام پس از پنجاه سال یعنی در سال ۶۸۰ میلادی دوباره استقلال خود را بدست آوردند. در این زمینه درکتیبه ترکی کوشو-تزايدم^{۷۶} چنین نوشته شده است: «پسران نجباء ترک، اسیر و غلام ملت چین و دختران پاک آن‌ها به مزدوری و خدمتکاری افتادند. نجباء ترک عناوین ترکی را از دست دادند و عنوان‌های چینی گرفتند، مطیع خاقان چین گردیدند و مدت پنجاه سال کار و نیروی خودشان را در خدمت او نهادند، برای او و بنفع او از مشرق زمین تا مغرب و دروازه‌های آهن ترکان جنگیدند و زحمت کشیدند، امپراتوری و تأسیسات خودشان را تسلیم خاقان چین کردند».^{۷۷}

۵. تحولات و منازعات در ترکستان غربی

در سال ۵۸۲ میلادی تاردو قاغان/خاقان ترکستان غربی اعلام استقلال نموده و کؤک تورک‌های شرقی را نیز تابع خود کرد. دولت چین جهت مقابله با او از ترکستان شرقی دفاع کرد لذا، تاردو به چین لشکرکشی نمود، چینی‌ها درغذای لشکریان تاردو زهر ریختند و سربازان تاردو از آن غذا میل نموده و تلف شدند، در نتیجه تاردو مجبور به عقب نشینی گردید. در سال ۶۰۰ میلادی تاردو امپراتوری ترکستان را بدست گرفت، مدتی فرمانروایی کرد و لقب بیلگه خان را برای خود انتخاب کرد، اما هرچه وی پیرتر می‌شد بد خلق‌تر می‌گردید. سرانجام تاردو در سال ۶۰۳ میلادی درگذشت و قیام‌هایی نیز بعد از مرگ وی برپا شد، تا اینکه در سال (۶۱۸ م) نوهی تاردو تونگ شه هو یعنی بیغوتونگ خاقان و جانشین تاردو گردید. وی مدتی بر اوضاع مسلط شد و بر قدرت دولت خود افزود، قبایل تولاس در شمال شرقی را مطیع خود نمود و در جنوب غربی نیز تخارستان را تصرف کرد و بخشی از حوضه تارایم را تحت حاکمیت خود درآورد.^{۷۸}

76. Kosho-Tsaidam

۷۷. بنگرید به: رنه کروسه، امپراتوری صحرائوردان ص ۱۷۴

۷۸. مراجعه کنید به: ویلاک سوزوموز و همچنین به کتاب Turk devletleri bolumu

هیوان تسانگ^{۷۹} سیاح و راهب بودایی چینی (۶۰۲ - ۶۶۴) هنگامی که از آنجا می‌گذشت همزمان با آغاز سال (۶۳۰م) درقلعه توقماق^{۸۰} این امپراتوری را که در اوج قدرت بود، ملاقات نمود وی به مقتضای فصل بین دره‌های یولدوز علیا تابستان و در سواحل ایسی‌گول، زمستان را سپری می‌کرد. این زائر چینی از خاقان ییغو تونگ چنین توصیف می‌کند: «این بربرها اسب‌های فوق‌العاده زیادی دارند، خان یک لباده اطلس سبز رنگ در بردارد و تمام موی و زلفش نمایان است، فقط با نواری ابریشمی به طول ده پا گرداگرد پیشانی خود را چند بار می‌پیچد و مابقی آن را بر پشت سر می‌اندازد».^{۸۱}

چند ماه پس از عبور هیوان تسانگ این امپراتوری با توطئه کؤک تورک‌های شرقی، نوشته پی و قیام قوم خلج (خلج) که در واقع بین سرحد شرقی بالخاش و ناحیه چوگوچاگ واقع در تاراباگاتای، بیابان گردی می‌کردند از هم فروریخت و خاقان ییغو تونگ، توسط خلج‌ها کشته شد، و بدین ترتیب از سال ۶۳۰ میلادی ترکستان غربی نیز تحت حاکمیت و استیلای چینی‌ها قرار گرفت.

۶. تشکیل دومین امپراتوری بزرگ کؤک تورک‌ها

در سال ۶۸۰ میلادی شیبوغو قوتلوق (یعنی خوشبخت) از طایفه آشینا، بخاطر کسب استقلال، اجتماعی مخفی تشکیل داد و در مدت کوتاهی توانست پنج هزار نفر قشون دور خود جمع کند. قوتلوق^{۸۲} به شمال چین ایالت یون چو حمله کرد، و غنائم زیادی بدست آورد، سپس به سرزمین مقدس ترک‌ها /وتوکن حمله کرد. در این زمان خلج‌ها، اوغوزها بولگه و ختن‌ها با چینی‌ها متحد شده بودند علیه کؤک تورک‌ها می‌جنگیدند که در سال (۶۸۲ م) قوتلوق آن‌ها را مغلوب نمود. قوتلوق خان پس از تصرف وتوکن استقلال امپراتوری کؤک تورک را اعلام نمود، و عنوان /یلته‌ریش را بر خود انتخاب کرد. وی برادر خود قاپقان شاد را نایب‌السلطنه و تونیو قوتلوق را نخست وزیر و رئیس مجلس (آیغو چو) قرار داد و سیاست گذاری نظام را بر عهده وی نهاد. از طرف دیگر چینی‌ها این بار خواستند از پشت سر حمله

79. Xuan Zang

80. Toqmaq

۸۱. بنگرید به: رنه کروسه، امپراتوری صحرا نوردان ص ۱۷۵

82. Qutluq

کنند، برای نیل به این مقصود تورگیش‌ها را که قبیله‌ای ترک و در سمیره‌چیه امروزی در پایین رود خانه‌ی ایل‌ی می‌زیستند علیه توکیوها/کوک تورک‌های شرقی تقویت نمودند. این کار نیز به نتیجه مطلوب منتهی نشد، زیرا خان تورگیش‌ها موسوم به *ووجه-لو مغلوب* و *اسیر قوتلوق* خان شد و ناگذیر تحت سلطه و اطاعت او قرار گرفت. در سال ۶۸۳ میلادی امپراتور چین کائو تسونگ وفات یافت و زمام امور را ملکه او موسوم به *دوهوو* یا *ووتسوتین* بدست گرفت. این ملکه زنی بود، بی ملاحظه و بی پروا و جبّار، او توانسته بود که چهار پادگان را از اهالی تبت پس بگیرد. همچنین قرا شهر و کوچا را در سال (۶۹۲م)، کاشغر و ختن را در سال (۶۹۴م) به تصرف خود درآورد.^{۸۳}

امپراتور کوک تورک، قوتلوق خان یا ایلته‌ریش جهت کسب ارزاق، لباس و اسب به چین حمله کرد، و پکن و شهرهایی که بین *قابضو* بود تصرف نمود و سپاه چین را مغلوب کرد. آنگاه با ختن‌ها و اوغوزها درگیر شد و آن‌ها را تابع خود نمود، و در سال ۶۹۲ میلادی دراوتوکن پرچم کوک تورک‌ها را برا فراشتند. قولوق خان بین ماه اوت و دسامبر سال ۶۹۱ میلادی درگذشت، چون فرزندان او یکی **بنام** بیلگه هشت ساله و دومی بنام گول تکین هفت ساله خرد سال بودند لذا برادرش قاپقان شاد Qapqan Şad که سی‌وهفت سال داشت جانشین او شد. وی تونیو قوتلوق را در سمت نخست وزیری نگه داشت. قاپقان شاد یکی از سلاطین بزرگ کوک تورک‌ها است که، در بین سال‌های ۷۱۶-۶۹۱ میلادی کوک تورک‌های شرقی را به اوج عظمت خود رساند. سیاست او بر سه اصل زیر استوار بود:

- ا- برای تامین هزینه معاش و خود کفایی بایستی چین را تصرف نمود.
- ب- در چین ترک‌های زیادی زندگی می‌کنند که دوست دارند، به اوتوکن بیایند لذا بایستی آن‌ها را برگرداند.
- ت- در آسیا هر اندازه ترک باشد، لازم است زیر چتر امپراتوری کوک تورک‌ها بیایند.

قاپقان خان یا به قول چینی‌ها *موچو* برای تحقق آرزوهای خود ابتدا در سال (۶۹۳م) به چین حمله کرد، و ایالت سینگ‌چو را تصرف نمود، سپس برای اینگه ترک‌ها

را تابع امپراتوری گؤک تورک‌ها بکند به ختن‌ها حمله کرد و آن‌ها را مغلوب نمود. ملکه چین ووهو تلاش کرد تا مبانی صلح و آشتی را با گؤک تورک‌های شرقی برقرار کند، لذا در صدد برآمد تا دختر امپراتور ترک موچو (قاپقان) را برای برادر زاده خود خواستگاری نماید. لذا به همین منظور برادر زاده خود را به دربار خاقان در قراقوم فرستاد، ولی قاپقان شاد با کمال غرور و سر بلندی از پذیرفتن او خود داری کرد.^{۸۴}

وقتی قبیله‌ای از نژاد مغول موسوم به کیتان که درسرزمین شائوسی وژهول صحرانوردی می‌کرد تجاوزاتی را علیه جنوب چین انجام داد. یکی از روسای کیت آن‌ها موسوم به خان لی تسین جونگ با قاپقان متحد بود، لذا پس از فوت این فرمانروا کیتان‌ها پسر او را از بین خود ترد کردند و پیمان اتحاد با ترکان را لغو نمودند. در همین راستا قاپقان خاقان وارد سرزمین کیتان‌ها^{۸۵} شد؛ تا آن جوان تبعید شده را بحق خود برساند ولی توفیقی نصیب او نشد. امپراتور ترک پس از این واقعه با چینی‌ها سازش نمود تا مشترکا دست به عملیات علیه کیتان‌ها بزنند. کیتان‌ها بین قاپقان خان و عساکر چین قرار داشتند، لذا در نبردی که در سال (۶۹۷م) به وقوع پیوست مغلوب شدند. ملکه چین ووهو به گمان اینکه قاپقان به طور قطع با او متحد شده است با عبارات گرمی از او تقدیر کرد. درکتیبه‌ی کوشو تزایدم نیز از رشادت ودلاوری برادر زاده قاپقان موسوم به گل تگین بدین شرح تمجید شده است:

«ای ترکان نجیب حمله او درخاطره بسیاری از ما ترکان باقی مانده است. سرانجام آن لشکر چینی را در آنجا محو و نابود کردیم».

در مغرب نیز موچو(قاپقان) برای اندک زمانی دو گرو از ترکان غربی، تولوها و نو-شه پی را مطیع خود ساخت. در سال ۶۹۹ میلادی دوباره درمیان ترک‌ها وحدت ایجاد شد و پادشاهی عظیم گؤک تورک‌های ۵۵۰ میلادی دوباره متجلی گردید.^{۸۶}

۸۴. مراجعه کنید به: مجله وارلیق، شماره بهمن واسفند ۱۳۶۵

۸۵. کیتان‌ها همان قبایل هستند که منابع فارسی از آن‌ها بانام ختائیان یاد کرده است.

۸۶. مراجعه کنید به: رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ۱۹۴

۷. جنگ امپراتور کؤک تورک‌های شرقی با تورگیش‌ها و نقش

خلج‌ها در این نبرد

قبیله‌ی تورگیش که یک قبیله ترک بود، در مصب ودلتای رودخانه‌ی ایل‌ی در جنوب دریای خاش یعنی در سمیره‌چیه امروزی اقامت داشتند. خان تورگیش شخصی بود بنام ووچه - لو که چینی‌ها می‌خواستند با تقویت این خان علیه امپراتوری کؤک تورک شرقی ضربه‌ای به این وارد کنند اما، توطئه‌ی آن‌ها مطلوب واقع نشد. در جنگی که اتفاق افتاد، ووچه - لو اسیر قوتلوق خان گردید، لذا تورگیش‌ها ناگزیر تحت اطاعت کؤک تورک‌ها قرار گرفتند. پس از ووچه لو پسرش بنام سو-کو^{۸۷} جانشین او شد، خان جدید تورگیش در بین سال‌های (۷۱۱-۷۰۶ م) کوشش نمود تا کؤک تورک‌های غربی را علیه قاپقان خان متحد نماید ولی، در سال ۷۱۱ میلادی طی جنگی قاپقان وی را مغلوب نموده و به قتل رساند؛ و به تنهایی مالک ملل و طوایف ترک شد. در این زمان تمام سرزمین‌ها از سرحد چین تا ماورالنهر تحت امپراتوری کؤک تورک‌ها قرار گرفت. در این خصوص لوحه‌ی گل تگین می‌نویسد:

« خاقان تورگیش از ترکان من و از ملت من بود چون، فراست و درایتی نداشت و با ما نه ساخت به قتل رسید».^{۸۸}

در سال ۷۱۱ میلادی قاپقان خان درگذشت، سولو^{۸۹} که به تازدگی جانشین سوکوی مقتول خان، تورگیش شده بود، از فرصت استفاده کرد و در طی سال‌های (۷۳۸-۷۱۷ م) موفق شد اون - اوق‌ها را زیر یک پرچم متحد کند، و سرزمین تارایم را اشغال نماید. سو لو در سال ۷۱۷ میلادی شهر آق‌سو را محاصره کرد، و قلعه توقماق واقع در غرب اسی‌گول را فتح نمود. سو - لو درگیری‌های موفقیت آمیزی با اعراب و چینی‌ها داشت و مزاحمت‌های زیادی بر علیه اعراب ایجاد می‌کرد به حدی که اعراب به وی لقب ابو مزاحم داده بودند.^{۹۰} اما وی در اثنای تدارک سفر به سمرقند

87. So-Ku

۸۸. همان منبع ص ۲۰۶

89. Su-Lu

۹۰. مراجعه کنید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۲۴

توسط یکی از فرماندهان خود بنام کور سو^{۹۱} در باغ ترخان (۷۳۸ م) کشته شد. علی رغم اینکه چینی‌ها درنبرد تالاس سال ۷۱۵ میلادی شکست خورده و عساکر خود را عقب کشیدند، ترک‌های غربی نتوانستند وحدتی بین خود ایجاد کنند. دو تیره تورگیش‌ها بنام ساری تورگیش و قارا تورگیش‌ها کشمکش‌های بی‌رحمانه‌ای را با هم آغاز کردند و خاقان‌های جداگانه‌ای برای خود تعیین کردند. اقامتگاه خاقان ساری تورگیش در سویاب و خاقان قارا تورگیش در تالاس بود. از سوی دیگر اقوام خلج که در ترکستان شرقی ساکن بودند، طی جنگی که با اویغورها داشتند از آن‌ها شکست خورده و مجبور شدند به سمت غرب مهاجرت نمایند.

خلج‌ها در سال ۷۶۶ میلادی سویاب را تصرف کردند، و به راحتی موفق شدند دولت تورگیش را متلاشی نمایند. در همین ایام بخش قابل توجهی از اقوام خلج که در سواحل رود خانه‌های چو و تالاس^{۹۲} سکونت داشتند، به سمت ماورالنهر و سپس به خراسان کوچ کردند. و یک گروه دیگر از خلج‌ها در قرن نهم میلادی که در کسری باس^{۹۳} واقع در مشرق تالاس قشلاق می‌کردند رو به سمت غرب کوچ کردند.^{۹۴}

جناح غرب اردوی گؤک ترک‌ها به فرماندهی تان یوقوق و کماندوهای پسر قاپقان به طور مشترک از کوه‌های آلتای عبور کردند، وارد جونتقاریا شدند. آنها در منطقه بولچو^{۹۵} اون اوق‌ها را مجبور به تسلیم نمودند و ترک‌های تالاس و چو نیز تابع گؤک ترک‌ها شدند. در این زمان امپراتوری گؤک ترک‌ها از غرب به فرغانه رسید. لذا برای اینکه به آرزوی سوم قاپقان نایل شوند، لازم بود که ماوراءالنهر را نیز بگیرند. در این زمان ماوراءالنهر مورد هجوم مسلمانان قرار گرفته بود و آن‌ها در مقابل اعراب مقاومت می‌کردند. در سال ۶۷۵ میلادی سپاه غربی جناح ترک‌ها از سیحون گذشتند، و به سمت جنوب رفتند و سغد را تسلیم خود نمودند و تا دمیرقاپی^{۹۶} پیشروی کردند. دمیرقاپی قبل از اسلام مرز ایران و توران شناخته

91. Kōr Su

91. Chu & Talas

93. Kesri Bas

۹۴. بنگرید به مقاله دکتر هیئت، مجله وارلیق ۱۳۷۷

95. Bolçu

96. Demir qapı

می‌شد. اما هرچه از عمر قاپقان خان می‌گذشت، وی بدخلق تر می‌شد و همین امر باعث نارضایتی و قیام‌های مردمی دربین قبایل امپراتوری کۆک تورک‌ها می‌شد. به عنوان مثال در سال ۷۰۰ میلادی بین تورگیش‌ها و خلج‌ها درگیری ایجاد شد و تعداد زیادی از افراد جان خود را از دست دادند. در سال (۷۱۳م) اوغوزها عصیان کردند و خانات مغلوب شده، بخشی از آن‌ها به چین تسلیم گردیدند. و در تاریخ ۲۳ ژوئیه سال ۷۱۶ میلادی اوغوزها، قاغان کۆک تورک را کشتند، لذا اوغوزها توانستند امپراتوری را از دولت مرکزی جدا کنند، در سنگ نبشته‌ی اورخون نیز به این مسئله اشاره شده است. بعد از قاپقان پسرش ایندی جانشین وی گردید، اما بیش از یک سال دوام نیاورد.

گل‌تگین پسر خاقان سابق قوتلوق/تانیوقوق اقدام به یک نوع انقلاب و پاکسازی زد و وی تمام افراد خانواده قاپقان را گشت ولی خود بر تخت نه نشست، بلکه برادر خود| مو- کی- لین| را که درکتیبه اورخون از وی بنام بیلگه قاغان/خاقان(به معنای امپراتور فرزانه) یاد شده است از سال (۷۳۶-۷۱۶ م) رسماً خاقان نمود. گول‌تکین نیز تونیو قوتلوق یا بقول منابع عربی تونیو قوق را به نخست‌وزیری انتخاب کرد. در این بین چینی‌ها برای اینکه به امپراتوری ترک‌ها حمله کنند، ختن‌ها و باسمیل‌ها را از هم جدا کردند، در نتیجه تونیو قوتلوق مجبور شد به چین حمله کند در این حمله ختن‌ها و باسمیل‌ها مغلوب شدند و بئش بالوق^{۹۷} به تصرف ترک‌ها درآمد. کۆک تورک‌ها به قدرت و عظمت اولیه خود رسیدند. این پیروزی درکتیبه کوشو- تزاید^{۹۸} که موکی لین به افتخار گول‌تکین بنا نموده ثبت شده است. همچنین در این کتیبه به چندین پیکار از جمله با اویغورها و خلج‌ها/خلج‌ها اشاره شده است. تونیو قوق نخست‌وزیر در سال ۷۲۶ میلادی درگذشت. او یکی از فرماندهان بزرگ و سیاستمداران عالیرتبه‌ی عصر خود بود، برای امپراتوری ترک‌ها، سپاه و قوه‌ی قضائیه تشکیل داد و امور اداری را سامان داد، ترک‌ها او را بیسمارک ترک لقب داده‌اند. دستورات و راهنمایی‌های او همواره توسط بیلگه

97. Beşbaluq

۹۸. بنابه گفته پرفسور عنایت‌الله شهرانی مورخ افغانی در تورکستان جائی بنام "کوشو تزایدام" وجود دارد که جمله تورکان ختای در آن جای زیست دارند و عقیده بسیار قوی اینست که کوشانی از همین نسب "کوشو" گرفته شده‌اند.

خاقان، اجراء می‌شد. به عنوان مثال وقتی خاقان خواست مذهب بودایی را در بین ترک‌ها رواج دهد، تونیو قوق(قوتلوق) گفت که این صحیح نیست؛ زیرا این مذهب انسان را حساس میکند و خوی جنگجویی را از او می‌گیرد. بعد از مرگ تونیو قوق خاطرات او را بر روی سنگ قبر او حک کردند، این کتیبه توسط خود تونیو قوق نوشته شد، برای زبان ترکی و ادبیات ترک بسیار حائز اهمیت است.

در سال ۷۳۱ میلادی گول تگین جان سپرد و از طرف برادرش بیلگه خاقان بنام گول تگین سنگ نبشته‌ای تنظیم شد، این کتیبه از طرف یوللوق تگین و از زبان بیلگه خاقان نوشته شده است، در این کتیبه بیلگه خاقان چنین می‌گوید: «در زمان حمله اوچ - اوغوزها به پایتخت، اگر گول تگین نبود همه‌ی ما از بین رفته بودیم».

در سال ۷۳۴ میلادی بیلگه خاقان یا به تعبیر چینی‌ها [مو - کی لین] توسط یکی از وزیرانش مسموم گردید. با مرگ این خاقان بزرگ ملت ترک در سوک عظیمی فرو رفت، مرگ او باعث یکسری اغتشاشات و بی‌نظمی‌هایی در سرتاسر امپراتوری کؤک تورک‌های شرقی شد، پسر او بنام تنگری خان جانشین وی گردید لیکن، طولی نکشید که وی توسط یکی از فرماندهان خود بنام /وزمیش‌خان به قتل رسید، وی خود را پادشاه ترک‌های شرقی نامید. این زمان را باید پایان امپراتوری کؤک تورک‌ها دانست؛ زیرا اوزمیش خان بی‌درنگ، خود را با قیام سه عشیره‌ی بسیار مهم ترک روبرو یافت، این عشایر عبارتند بودند از: باسمیل‌ها، ایغورها و خلیج‌ها.^{۹۹} در این زمان باسمیل‌ها در اطراف کوچنگ فعلی و ایغورها بین کوبو و سلنگا و خلیج‌ها در مشرق دریاچه بالخاش طرف ایمیل^{۱۰۰} بیابانگردی می‌کردند.

در سال ۷۴۴ میلادی باسمیل‌ها اوزمیش خاقان را کشتند و سر او را به دربار چانگ - تگان، خاقان چین فرستادند و مابقی گروه‌ها و طرفداران شاه نیز فرار کرده به چین پناهنده شدند. باسمیل‌ها کوشش کردند این میوه آماده را تصرف کنند ولی چون ضعیف بودند نتوانستند، لذا ایغورها با کمک و استعانت خلخ /خلج‌ها این امپراتوری را تسخیر کردند.

۹۹. بنگرید به: رنه کروسه، امپراتوری صحرانوردان ص ۲۰۴

فصل سوم

تشکیل امپراتوری اویغورها و منازعات اقوام خلیج

(۷۵۴-۸۴۰ م)

۱. نقش خلج‌ها در پیدایش امپراتوری اویغورها

پس از قیام و عصیان اقوام باسمیل، خلج و اویغور علیه حکومت گوک‌ترک‌ها سرانجام این امپراتوری در سال ۷۵۴ میلادی سرنگون شد و قوتلوق بیلگه کول^{۱۰۱} به عنوان بنیانگذار امپراتوری اویغورها^{۱۰۲} در اوتوکن امپراتوری خود را بنیاد نهاد. شایان ذکر است که برخی منابع از جمله تومسن از قوتلوق به عنوان آلتابیر^{۱۰۳} یاد کرده‌اند. بر اساس نوشته‌های منابع چینی، اویغورها از فرزندان هون‌های آسیایی می‌باشند.

یک افسانه‌ی اویغوری ادعا می‌کند، که جد اویغورها از دختر امپراتوری هون است که، با گرگ ازدواج کرده و فرزندان او قورد^{۱۰۴} نامیده شده‌اند. کلمه اویغور را برخی به معنای متفق و چالاک خوانده‌اند. اویغورها که جانشین کُوک تورک‌ها شدند متشکل از نه قبیله موسوم به دوققوز اویغور که با یاغلاکارها در مجموع اون اویغور را تشکیل می‌دادند، بعداً خلج‌ها و باسمیل‌ها نیز به این مجموعه پیوستند و امپراتوری توسط یازده والی اداره می‌شد.^{۱۰۵}

خاقان بزرگ اویغورها قوتلوق بیلگه کول (آلتابیر) درکنار رودخانه‌ی اورخون در شهر اوردو بالوق^{۱۰۶} مستقر شد، اما وی بدون اینکه موفق به تشکیل حکومت پایدار شود در سال ۷۴۷ میلادی درگذشت. پس از وی پسرش مویان - چور^{۱۰۷} با لقب گله - کخان^{۱۰۸} بر تخت نشست. این خاقان در اعمال و رفتارش گستاخ، چابک و زیرک بود، بسیار ماهرانه و هنرمندانه نیروها را رهبری می‌کرد، همه ساله سفیرانی به دربار خاقان چین می‌فرستاد. درتسه - فویان گوی^{۱۰۹} تاریخ، سه ماموریت این سفیران در سال‌های ۷۵۴، ۷۵۲ و ۷۵۱ میلادی به چین ثبت شده است. او عملاً

101. Qutluq-Bilge-Kul

102. Uyghur

103. Altahir

104. Qurd

۱۰۵. بنگرید به: اَبلیت قیوم اویچ کمالف، تاریخ عمومی اویغورستان، ترجمه میترا نظریان همدانی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران (۱۳۸۱) ص ۵۳

106. Ordu baluq

107. Moyan-Çor

108. Gele-Kekhan

109. Tse-Fuyuanguy

اتحاد و همبستگی بین قبایل دوققوز- اویغور بوجود آورد. و خاقان‌های اویغور را حول قبیله یاغلا کار گردهم آورد.

پس از مرگ بیلگه قاغان/خاقان اوغوزها به رهبری تای بیلگه توتوق^{۱۱۰} برعلیه خان‌های یاغلا کار قیام کردند، این قیام حدود سه سال طول کشید و سرانجام توسط نیروهای خان مویان چور در سال ۷۴۹ م سرکوب شد. از این واقعه در کتیبه‌ی شینه- اوسو به عنوان حادثه هولناک یاد شده است. حوادث این دوره از خاقان‌های اویغور که در دسترس ما می‌باشد، نقل قولی است براساس اطلاعات دو کتیبه‌ی اویغوری که به افتخار التمش بیلگه خاقان از مگون شینه اوسو(سنگ سلنگین) و کتیبه‌ی ترخین تاریخ گذاری شده است. تاریخ گذاری این حوادث تاکنون بامعیار، معانی سال‌ها، مطابق باتقویم چینی- ترکی که در متن حفظ شده است انجام گرفته‌اند، تقویمی که بر اساس یک دوره‌ی دوازده ساله حیوانات تنظیم شده است. از تمامی این معانی، هفت عنوان آن به دست ما رسیده است که، با احتساب قطعه بازسازی شده توسط کلیه شتورنی این تعداد به هشت عنوان می‌رسد. اولین آن‌ها سال ۷۴۳ میلادی سال گوسفند و آخرین آن سال ۷۵۷ میلادی سال مرغ است. لذا بسیاری از این رویدادها و وقایع با توجه به اطلاعات موجود در کتیبه مذکور بدین گونه تاریخ گذاری شده است. به عنوان مثال نبرد اویغورها با خلج‌ها در ر. بولچو^{۱۱۱} در روز ۱۸ ماه ۱۱ سال (۷۵۲) بوده است. نبرد اویغورها با خلج‌ها و تورگیش‌ها در اوتوکن^{۱۱۲} روز ۲۶ ماه ۵ سال (۷۵۳ م) آغاز شد. حمله علیه باسمل‌ها در ماه ۸ سال (۷۵۳ م) و حمله علیه خلج‌ها روز ۳ ماه ۸ سال (۷۵۴ م) ادامه داشت، تا اینکه سرانجام خلج‌ها و باسمل در پایان سال ۷۵۴ میلادی مطیع حاکمیت اویغورها شدند.^{۱۱۳}

نویسنده کتاب ترک‌های باستان، گومیلیو برای اولین بار به بررسی علل جنگ- های داخلی در خانات اویغور پرداخته است. وی در خصوص علل جنگ‌های فوق معتقد است؛ قیام سکیز اوغوزها به این علت بوده که شاهزادگان اویغور یاغلاکار

110. Tay Bilge Tutuq

111. R. Bolchu

112. Otiuken

۱۱۳. بنگرید به: تاریخ عمومی اوغورستان ص ۷۵

هیچگونه برتری و تفوقی بر قبیله اصلی اوغوزها و خلجها نداشته‌اند لذا این امر باعث عدم اطاعت اوغوزها از اویغورها شده است.^{۱۱۴}

در سال ۷۵۱ میلادی در ناحیه‌ی شهر تالاس عرب‌ها و چینی‌ها درگیر شدند، در این زمان خلج‌ها از مسلمانان حمایت کردند. در نتیجه چینی‌ها مغلوب شدند و آن‌ها از آسیای مرکزی خارج گردیدند و حوزه تارایم بدست اویغورها افتاد. در سال ۷۵۹ میلادی مویان چور درگذشت، پسرش بوگو خاقان شد. در این هنگام چینی‌ها اوضاع خوبی نداشتند تبتی‌ها به چین حمله کرده بودند. لذا در این برهه ترک‌ها به چین کمک کردند، پادشاه ترک در سال ۷۶۴ م در حین بازگشت از اردوی حمایت به چین با خود مذهب مانی را به ارمنان آورد. و در شهر اوتوکن مذهب مانی را به رسمیت بخشید. این مذهب باعث شد که ترک‌ها از حالت جنگجویی خارج شوند. در سال ۸۲۱ میلادی کوچلوک بیلگه، خاقان شد، کتیبه‌ی قارابالوق سون به دستور وی نوشته شده است. در این زمان مناقشات قبیله‌ای دوباره شروع شد و حدود بیست سال طول کشید. سرانجام قرقیزها در سال ۸۴۰ میلادی به پایتخت اویغورها اردو بالوق حمله کردند و آنجا را به تصرف خود درآوردند و خاقان اویغور هوسانی را کشتند. لذا پس از سرنگونی امپراتوری اویغورها بخشی از آن‌ها به ایالت کانسو(قانسو) چین مهاجرت کردند و حدود یک صد و پنجاه سال با هم کیشان خود تابع دولت مرکزی چین شدند. این افراد در سال ۹۰۵ میلادی دولت مستقلی تشکیل دادند و در سال ۹۴۰ میلادی تابع مغول‌ها شدند. به این گروه از اویغورها ساری اویغور نیز گفته‌اند. بخش دیگری از اویغورها به تورفان در آسیای مرکزی مهاجرت کردند و در سال (۸۵۶ م) دولت تشکیل دادند. لذا دولت چین بخاطر اینکه اویغورهای تورفان مانع ورود تبتی‌ها به چین می‌شدند سریع آن‌ها را به رسمیت شناخت.

۲. حوادث دوران امپراتوری اویغورها

همانطور که ذکر شد، اویغورها با استعانت اقوام خلج مغولستان را تسخیر کردند و خان اویغور که بنابر حروف الفبای چینی نامش کولی پی لو (قوتلوق بیلگه

کول) خود را خاقان نامید و در سال ۷۴۵ میلادی دولت اویغور را بنیاد گذاشت که این دولت به مدت یک قرن دوام آورد. در طول این مدت این امپراتوری با قیام‌ها و عصیان‌های سایر قبایل ترک روبرو بود، و هرگز آرامش به‌خود ندید. در پاییز سال (۷۵۲م) التمش بیلگه خاقان با قیام چندین قبیله روبرو شد از جمله: چیگیل-ها، قرقیزها، خلج‌ها، باسمیل‌ها و تورگیش‌ها.

اویغورها قوای آبوز-یابغو^{۱۱۵} را درهم شکستند لذا، آبوز به سمت خلج‌های آلتای گریخت. خلج‌ها ابتدا او را پذیرفتند اما، بعد وی را تحویل نیروهای تعقیب کننده دادند. در بهمن ماه سال ۷۵۳ میلادی، چین تسیان-لی^{۱۱۶} در تعقیب آبوزها طی نامه‌ای از یابغوی خلج‌ها/خلج‌ها، تون-بیلگه^{۱۱۷} درخواست ملاقات کرد. بدنبال این ملاقات یابغوی خلج آبوز را دستگیر کرد و به اتفاق همسر و فرزندان و چند هزار نفر اتباع او را برگردانید. چین تسیان-لی، به یابغوی خلج‌ها عنوان کای-فو-تون-سان-سی^{۱۱۸} افزود و او را لقب، وان-تسین شانیا^{۱۱۹} یعنی به معنای شاهزاده آلتای خواند.

در رابطه با تحویل دادن آبوز یابغو به تان‌ها از سوی خلج‌ها این سؤال پیش می‌آید که چرا خلج‌ها که کمی پیشتر در سال ۷۴۹ میلادی بخشی از قبایل اوغوز را که از ضربه‌های یاغلاکارها گریخته بودند پذیرفتند اما، در وضعیتی مشابه اوغوزها را به سرکردگی آبوز رد کردند؟ در این زمینه، ل. ن. گومیلیو توضیح می‌دهد: آخرین آرزوی خلج‌ها حفظ اتحاد با امپراتوری تان بوده است علی‌رغم آنکه در آستانه‌ی این حوادث آن‌ها علیه چینی‌ها در نبرد تالاس در کنار مسلمانان شرکت داشتند. از سوی دیگر آبوز صرف نظر از افراد هم‌قبیله‌ای خود که به خلج‌ها پناهنده شده بودند، نه تنها دشمن اویغورها بلکه، دشمن سلسله‌ی تان هم بوده است و این مسئله در روابط خلج‌ها با وی تاثیر گذار بوده است. جنگ‌های داخلی در امپراتوری پس از سقوط اتحاد اویغورها با خلج‌ها که به فرار بازماندگان به سمت غرب و تورگیش‌ها (۷۴۶ م) شروع شد. این جنگ‌ها بین دو گروه از قبایل

115. Abuz-Yabgu

116. Chin Tcyan-ly

117. Ton-Bhlge

118. Kay- fu-Tun-San-Sy

119. Van- Tein shanaya

دقفوز- اویغور به سرکردگی، ریشی از قبیله یاغلاکار و باقیمانندگان قبایل سکیز- اوغوز برای بدست آوردن حکومت با همان ماهیت جنگ‌های داخلی نبرد برای برتری در بین قبایل توقوز- اوغوز در جریان بودند. لذا می‌توان جنگ‌های داخلی درامپراتوری اویغور را به سه مرحله اصلی تقسیم کرد:

- ا- قیام سکیز- اوغوزها به سرکردگی تای بیلگه توتوک (۷۴۹-۷۴۷ م).
- ب- قیام اوغوزها به سرکردگی آبوز یاغو (۷۵۳-۷۵۲ م).
- ت- قیام اوغوزها حدوداً در سال‌های (۷۵۹-۷۵۷ م)

اعتلای امپراتوری اویغورها مصادف با بحران سیاسی شدید چین تحت حاکمیت سلسله تان بود. در سال ۷۵۵ میلادی فرماندار نظامی مناطق مرزی فان-یان^{۱۲۰} شخصی بنام آن-لوشان از قبیله معروف ترک سعد بر علیه سلسله تان شورش نمود که کشور را به جنگ خونین دچار کرد. این اغتشاشات مدتها طول کشید و سلسله تان را در آستانه نابودی قرارداد. اویغورها نقش مهمی در سرکوب این شورش‌ها و احیاء حکومت تان در منطقه از طریق کمک‌های نظامی به تان‌ها ایفا کردند. در طول قیام آن-لوشان و طرفداران و دست نشانده‌گان او به سال (۷۶۲-۷۵۵ م) اویغورها چهار بار به چین لشکر کشی نمودند که آخرین آن‌ها در سال ۷۶۲ میلادی بود که، موجب شکست شورشیان شد. هدف اویغورها از شرکت در جنگ‌های داخلی چین بیش از هر چیز منافع مادی بود. در آستانه نبرد برای چان-آن^{۱۲۱} در سال (۷۵۷ م) امپراتور سوتسون^{۱۲۲} با آرزوی برگرداندن هرچه سریعتر پایتخت نامه‌ای به این شرح با امضای اویغورها نوشته شد: «در آن روز وقتی شهر تصرف شود، زمین و مردم به تان بازگردانده شوند و غنایم و گنج‌ها، پسران جوان و دختران از آن اویغورها خواهد بود». این توافقنامه پس از بازگرداندن پایتخت شرقی لویان^{۱۲۳} بموقع اجراء درآمد و اویغورها در طول سه روز به غارت و چپاول پرداختند.^{۱۲۴}

120. Fan-Yan

121. Chan-An

122. Sutcun

123. Loyan

۱۲۴. بنگرید به: آبلیت قیوم اویچ کمالف، تاریخ عمومی اوغورستان، ص ۸۷

۳. موقعیت خلج‌ها در پایان دولت اوینورها

امپراتوری اوینورها در سال ۸۴۰ میلادی توسط قرقیزها سرنگون شد. در این برهه بخش قابل توجهی از خلج‌ها در سرحد شرقی بالخاش، ناحیه توقماق واقع در تارباگای و سواحل رود چو و تارایم بیابان گردی می‌کردند و عده‌ای از آنان نیز در شهر تالاس سکونت داشتند. هنگامی که خلج‌ها در روز هجدهم ماه یازده، سال ۷۵۲ میلادی در نبردی در بولچو از اوینورها شکست خوردند، مجبور شدند از شرق به غرب مهاجرت نمایند. در حقیقت از تارایم عقب نشینی کردند. اما در سال ۷۶۶ میلادی اقوام خلج به راحتی موفق شدند شهر سویاب (بالاساقون) را تصرف کنند و به دولت تورگیش‌ها خاتمه دهند. علی‌رغم اینکه زمینه تشکیل امپراتوری خلج‌ها مهیا شده بود ولی آن‌ها در آنجا نتوانستند، موجودیت مقتدری از خود بروز دهند و حیاتی توأم با پراکندگی و غیر موثر و متفرق را گذراندند.^{۱۲۵} و از این تاریخ عده‌ای از خلج‌ها از ماوراءالنهر گذشتند و به خراسان مهاجرت کردند.

بنابه نوشته‌ی مؤلف کتاب جامع التواریخ خلج‌ها در قرن نخستین اسلام در سه منطقه می‌زیسته اند: بالاساقون (سویاب قدیم)، پایتخت ترکستان، در کرانه راست رود چو و شمال غربی ایسی گول (بشکک امروزی)، پنجکند و بین دو رود آمودریا و سند. براساس نوشته خوارزمی درمفاتیح العلوم خلج‌ها نخستین قبیله‌ای بودند که، به درون مرزهای جغرافیایی ایران راه یافتند. هنگامی که سردار چینی بنام کائوسین - چه در سال (۷۵۱ م) به تاشکند حمله کرد، اعراب از جنوب و قبایل خلج از شمال به قوای کائوسین - چه در کنار رود خانه تالاس یورش بردند، در این جنگ سردار چینی به شدت شکست خورد و خلج‌ها از جنوب دریاچه بالخاش تا شمال ایسی گول را تحت تصرف خود درآوردند.

۴. جنگ خلج‌ها با اسماعیل احمد سامانی

پس از آنکه امپراتوری اوینورها توسط قرقیزها در سال ۸۴۰ میلادی (۲۲۴ ه.ق) خاتمه داده شد. آن دسته از خلج‌ها که در آن سوی ماورالنهر بودند، مهمترین قدرت موجود در استپ‌ها در مرز شمال شرقی دولت سامانی محسوب می‌شدند.

۱۲۵. بنگرید به : پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۵۰

ولی آن‌ها حاکمیت قرقیزها را به رسمیت نشناختند و یبغو (یوغو)ی خو را با عنوان قاراخان خاقان نامیدند.^{۱۲۶} لذا سامانیان به فرماندهی اسماعیل ابن احمد سامانی با مشاهد وضعیت متفرق و درگیری‌های داخلی اقوام ترک برای مقابله با حملات آن‌ها شیوهی دیوارکشی را کنار گذاشتند و در فرصت‌های مناسب یورش‌هایی را تدارک می‌دیدند. سامانیان جنگ سختی را در شمال با خلیج‌ها شروع کردند و سرانجام اسماعیل احمد سامانی در سال ۸۹۳ میلادی شهر تالاس را که از مراکز خلیج‌ها محسوب می‌شد فتح نمود، اما خود وی و جانشینان او مجبور بودند یورش اقوام خلیج را در نقاط، دیگر از جمله کاشغر دفع نمایند. لذا از اوایل قرن دهم همزمان با پذیرش اسلام توسط خلیج‌ها بخش عظیمی از آن‌ها به طرف جنوب سرازیر شدند.^{۱۲۷} در اواخر قرن دهم میلادی مرز اسلام تا دو اطرافگاه مسافری، نوش جان سفلی و کسری باس واقع در شرق تالاس امتداد می‌یافت، و اراضی محدود به بالاساغون (سویاب) واقع در غرب دریای ایسی‌گول تحت سیطره‌ی نفوذ سامانیان قرار داشت. طبق بیان نرشخی، پادشاه سامانی در محرم سال ۲۸۰ قمری (۸۹۳ م) به سمت تالاس حرکت کرده و آن‌جا را محاصره می‌کند. امیر تالاس که به احتمال قوی از خلیج‌ها بوده است، به همراه نیروهای خود نبرد بسیار سختی را با سامانیان آغاز می‌کنند ولی سرانجام شهر تالاس سقوط می‌کند. در این جنگ امیر تالاس و تعدادی از بیگ‌ها تسلیم اسماعیل سامانی می‌شوند و اسلام را می‌پذیرند. لذا سامانیان شهر را تصرف کرده و کلیسای بزرگ شهر را تبدیل به مسجد می‌کنند آنگاه با غنایم فراوان به بخارا بر می‌گردند.^{۱۲۸} اما مسعودی می‌نویسد، در این نبرد اسماعیل احمد سامانی شهر اقامتگاه ملک ترک را تصرف کرده و به همراه همسر ملک ۱۵۰۰ نفر به اسارت گرفته، و ده هزار نفر نیز در این نبرد کشته شدند.^{۱۲۹} ابن اثیر در این باره می‌نویسد: «در این نبرد علاوه بر همسر ملک ترک پدر وی نیز به همراه ده هزار نفر به اسارت درآمدند و بسیاری نیز گشته

۱۲۶. مراجعه کنید به: مجله وارلیق بهمن واسفند ۱۳۶۵

۱۲۷. بنگرید به: ریچاردن - فرای، بخارا دستاورد های قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی بنگاه نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸ ص ۱۰۲

۱۲۸. بنگرید به: همان منبع ص ۱۰۳

۱۲۹. بنگرید به: مسعودی مروج الذهب، قاهره ۱۳۶۷ جلد ۴ ص ۲۴۵

شدند و شمار زیادی از قبیل گوسفند، گاو به غنیمت برده شدند.^{۱۳۰} وی اضافه می‌کند که به هر سواری از بابت غنیمت مقدار هزار درهم سهم رسیده است.^{۱۳۰} باعنایت به اینکه ابن خردادبه، در کتاب حدود العالم مهاجرت بخش قابل توجهی از خلج‌ها را به سمت جنوب و عبور آن‌ها از جیحون به طرف غزنه، تخارستان و سپس به زابلستان و زمین داور را به حدود سال ۹۸۲ میلادی ذکر می‌کند. نگارنده این سطور چنین نتیجه می‌گیرد که به احتمال بسیار قوی بخش عظیمی از خلج‌ها پس از شکست از سامانیان و از دست دادن سرزمین‌های خود، مجبور به مهاجرت به سمت جنوب یعنی کابل، غزنه سیستان، زابلستان شده اند. این موضوع را محمود کاشغری نیز در کتاب دیوان لغات ترک خود آورده بدین مضمون آورده است. خلج-ها از اقوام اغوزها بوده در نیمه قرن هفتم میلادی دسته‌ای از اقوام اغوز و خلج از جیحون گذشته و به سمت سیستان، زمین داور و کابل مهاجرت می‌کنند. اما وی علت این مهاجرت را توضیح نمی‌دهد. لذا آن دسته از خلج‌ها که در آن سوی ماوراءالنهر باقی ماندند، دیگر به تنهایی نه توانستند دولت مستقلی تشکیل دهند ولی در همان سال ۸۴۰ میلادی بدنبال اتحاد با سایر قبایل از جمله یغماها، بخشی‌ها چگل و باسقیرها امپراتوری قراخانیان را تشکیل دادند که در فصل بعدی این امپراتوری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵. جایگاه استراتژیکی درّه‌ی چو

دره‌ی چو در طول تاریخ پذیرای قبایل گوناگون صحرانورد بود، که برای دسترسی به مناطق حاصل خیز، سبز و خرم به آنجا قدم می‌نهادند. این درّه دارای رودخانه‌ای است با همان اسم که به طول ۱۰۹۰ کیلومتر در آسیای مرکزی جاری است. به واسطه شدت جریان آب غیر قابل کشتیرانی می‌باشد. قرقیزها این رودخانه را شو Shu و چینیان آن را رودخانه مروارید Yincu نام نهاده بودند. رودخانه‌ی چو از کوه‌های آلتائووتی - ین - شان سرچشمه گرفته و به طرف شمال شرقی تا شش کیلومتری گوشه‌ی غربی دریاچه ایسی‌گول، بنام کوچقر که به عنوان منطقه‌ای علیای آن شناخته شده است جاری می‌باشد. منطقه‌ای که در

۱۳۰. ابن اثیر عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه‌ی دکتر محمد حسین روحانی، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۲ جلد ۷ ص ۴۶۷

قسمت علیای رود چو قرار گرفته است، به واسطه مرغزارهای سبز و خرم و پر آب، از روزگاران کهن و دوره‌ای که به سیبری میانه فرهنگ آندرونو (۱۷۰۰-۱۲۰۰ م) قبل از میلاد معروف است مسکونی بوده و به واسطه‌ی اقوام ایرانی زبان ساکا و قبایل چشم آبی، وسوئن و سامارات‌ها و احتمالا تخارها اشغال شده بود. در قرن ششم و هفتم میلادی گروهی از مردم سغد نیز به آنان پیوستند، در کتیبه‌های اورخون به اسم «آلتی چو سغداک» به آنان اشاره شده است. آثار و بقایای این مردم توسط باستان شناسان شوروی (۱۹۵۶-۱۹۱۰ م) در دره چو کشف گردیده است. علاوه بر دو جاده کهن بازرگانی این منطقه از دیرباز محل آمد و شد کاروانیان و صحرانوردان از اقصی نقاط آسیا تا سرزمین هفت آب (از سیمیرچیه تا یتی-سو و منطقه ایلی) بوده است. از قراین و شواهد چنین استنباط می‌شود که کرانه‌های رودخانه‌ی چو تا سرزمین هفت آب و حوضه فرغانه محل تلاقی دو فرهنگ به شمار می‌رفته است.

در سال (۷۶۶ م) دره‌ی چو تا نواحی تالاس توسط اقوام خلیج/خلخ اشغال گردید. پس از چندی قبیله‌ای از ترکان تخیسی^{۱۳۱} که طوایفی از غزان به شمار می‌رفتند در آن جا ساکن شدند. منطقه‌ی هفت آب از دیر باز مرکز دره چو و ناحیه‌ی بلاساغون^{۱۳۲} تخت گاه فرمانروایان قبایل صحراگرد محسوب می‌شد. از آثار بدست آمده چنین بر می‌آید که دره چو در آن زمان به شدت پرجمعیت بوده است. مردم سغد و بخارا هرچند در تحت استیلای اعراب به سر می‌بردند، اما چشم امید به کمک‌های چینیان دوخته بودند، درخفا هیأت‌هایی به نزد آنان گسیل می‌داشتند. پادشاه بخارا توق شاد برادر خود ارسلان را در سال ۷۲۶ میلادی به دربار چین رهسپار کرد و پادشاه سمرقند گورک (۷۳۹-۷۱۰ م) که سلطه اعراب را قبول کرده بود، در سال (۷۱۹ م) مساعدت چین را خواستار شد. در نقاط دورتر مانند، تخارستان، قندوز و بلخ نیز همین مساعدت‌ها از طرف فرمانروایان ترک از دربار چین خواسته شد. در بین سال‌های (۷۱۹-۷۲۷ م) زمینه برخورد دو قدرت منطقه یعنی چینیان و اعراب که نهایت آرزوی مردم منطقه بود فراهم گردید و سرانجام

131. Tukhsi

132. Balasaqun

در سال‌های (۷۴۷-۷۵۱ م) منجر به یک جنگ سرنوشت ساز شد. با کشته شدن تادون، پادشاه ترک تاشکند به دست چینیان، ترکان دست به خونخواهی زده و با سپاهیان اسلام علیه چینیان متحد شدند. در سال (۷۵۱ م/۱۳۴ ه.ق) قوای اسلام و ترکان خلج با سردار چینی کائو-سین - چه درکنا ورود خانه تالاس نزدیک آئولیه، آتای امروزی به نبرد پرداختند و قوای چین را به سختی شکست دادند. در اثر این پیروزی قبایل خلج از جنوب دریایچه‌ی بالخاش تا ایسی‌گول را تحت تصرف خود قرار دادند و به عقیده‌ی برخی از مورخین خلج‌ها در این زمان اسلام را پذیرفتند، و اقامتگاه تورگیش‌های غربی درسویاب نیز به دست خلج‌ها افتاد و امپراتوری تورگیش‌های غربی به طور کلی مضمحل گردید. پس از سقوط دولت تورگیش و شکست چینیان در مرزهای شرقی ماورالنهر در سال (۷۶۶ م) دو دولت تشکیل شد: خلج‌ها / خلج‌ها هفت آب و بخش شرقی سیر دریا را به زیر سلطه‌ی خود کشیدند و سویاپ پایتخت سابق تورگیش‌ها را به اشغال در آوردند. و در بخش سفلی سیر دریا، دولت غزان که در واقع اویغورها باشند تشکیل گردید.^{۱۳۳}

۶. قیام دیواشتیج فرمانروای خلج سمرقند بر علیه اعراب

نخستین حمله اعراب به ماوراءالنهر در زمان حکومت معاویه شروع شد. او سعید بن عثمان حاکم خراسان را مأمور لشکرکشی به بخارا نمود. بنا به روایت یعقوبی، با وجود درخواست صلح از جانب خاتون بخارا، سعید کشتار عظیم نمود و بعد سمرقند را محاصره کرد. پس از تصرف قلعه کهندز که پناهگاه شاهزادگان سغد بود، شهر تسلیم شد و آنان به اسارت سعید افتادند. حسب نظر یعقوبی، در زمان یزید بن معاویه، مسلم بن زیاد، والی خراسان دو باره به بخارا لشکر کشید و خاتون بخارا از «طرخون» شاه سغد، یاری خواست و طرخون با سپاهی به کمک او آمد. پس از کشته شدن قتیبه بن مسلم باهلی، عامل بنی‌امیه در بخارا و آسیای مرکزی به سال (۹۶ ق/۷۱۵ م). طغشاده، امیر بخارا، غورک، إخشید سغد و نیز قراتگین ترک سفیری را در سال ۱۰۰ ق/۷۱۹ م نزد امپراطور چین فرستادند و از او برای مقابله با عرب‌ها یاری خواستند. در این ماجرا دیواشتیج^{۱۳۴}، فرمانروای

۱۳۳. مراجعه کنید به: نادریات، مهاجران توران زمین چاپ تابش ۱۳۷۰ تهران ص ۱۹۷-۱۸۹

پنجیکنت تنها کسی بود که به سوی عربها دست دوستی دراز کرد. نامه‌ی او به جراح بن عبدالله، عامل بنی‌امیه در خراسان حاکی از این امر است (سمیرنوا، ۲۱۳-۲۱۴). این نامه از مجموعه اسناد کوه مغ به دست آمده است. در این نامه دیواشتیج خود را دیواستی و مولای جراح نامیده است: «للامیرالجراح ابن عبد الله [من مولاه دیواستی]» (کراچکوفسکی، I/184). ابن اثیر ضمن اشاره به نام «دیواشنج»، او را دیواستی نوشته است. طبری و ابن اثیر از او بعنوان دهقان سمرقند نام برده‌اند. در تاریخ ۱۰۱ یا ۱۰۲ ق/ ۷۲۰ یا ۷۲۱ دیواشتیج در رأس جنبش سغدیان برضد عربان قرار گرفت (سمیرنوا، ۲۳۱). سغدیان در دو گروه، یکی به فرماندهی شخصی به نام کارزنج (کارزنگ) و برادر زاده او چالنج، و دیگری به فرماندهی دیواشتیج متشکل شدند (همو، ۲۴۳؛ نیز طبری، ۶۲۱/۶، ۶۲۲، ۹۰۱/۶۲۲، ۷). در این زمان سعید حرشی، عامل خلیفه اموی در خراسان بود (غفور، ص ۳۱۹). در این پیکار سلیمان بن ابی السری قلعه‌ای را که دیواشتیج، فرمانروای پنجیکنت در آن قرار داشت، به محاصره گرفت. دیواشتیج تقاضا کرد که به حکم حرشی تسلیم شود و به همراه مسیب بن بشر نزد سعید حرشی رود، پس از خروج دیواشتیج، اهالی قلعه تسلیم شدند. سلیمان بن ابی السری، دیواشتیج و گروگانها را همراه با غنایم نزد سعید حرشی فرستاد. حرشی پس از تسلیم اهالی قلعه، دیواشتیج و دیگر گروگانها را با خود به کش (شهر سبز کنونی) برد و با مردم آن دیار پیمان صلح بست. حرشی پس از آنکه به اربنجن (ربنجن) رفت و دیواشتیج را در آنجا به شیوه‌ای بی‌رحمانه کشت و جسد او را بر مدخل یکی از گورستان‌های شهر آویخت و نامه‌ای بر آن نوشت که هر کس جسد را از آن محل بردارد، در مقابل، صد تن از مردم اربنجن را خواهد کشت. حرشی سپس سر دیواشتیج را به عراق، و دست راست او را به تخارستان برای سلیمان بن ابی السری فرستاد (سمیرنوا، ۲۵۴؛ نیز نک: طبری، ۱۱/۷). وقتی دیواشتیج به همراه ترکان فرغانه در سال (۷۲۱-۷۲۲ میلادی) بر علیه اعراب در حال نبرد بود، یک امیر خلیج که با پادشاه ترک مرتبط بود در استان کازرنج فرمانروایی می‌کرد که راجع به وضعیت او اطلاعات اندکی در در صفحات تاریخ برجای مانده است.^{۱۳۵}

فصل چهارم

بررسی وضعیت اقوام خلیج

در عصر قراخانیان

(۱۲۱۲-۸۴۰م)

۱. نحوه‌ی تشکیل امپراتوری قاراخانیان (ایلک خانیان)

همانطور که ذکر شد در سال ۸۴۰ میلادی دولت اویغورها توسط قرقیزها منقرض شد. خلیج‌ها با اتحاد قبایل ترک از جمله یغما، تخسی، چگل و بوزقیرها /باشقیرها، امپراتوری جدیدی تحت عنوان قاراخانیان^{۱۳۶} را بوجود آوردند. راجع به قاراخانیان در متون تاریخی کمتر صحبت شده است عده‌ای از مورخین براین عقیده‌اند که، شاخه‌ای از قبایل خلیج بنام آشینا^{۱۳۷} با کمک حاکم بوزقیر^{۱۳۸} (باشقیرها) دولت قاراخانیان را بوجود آوردند.

این سلسله در ترکستان شرقی و غربی تشکیل شد. محققین اروپایی و غربی در نوشته‌های خود از این خاندان به عنوان *ایلک خانیان*^{۱۳۹} نام برده‌اند. منابع اسلامی نیز از سلسله‌ی قاراخانیان با عنوان *الخاقانیه*^{۱۴۰} *الخانی* و *آل افراسیاب* یاد کرده‌اند.

حسب نظر پژوهشگران اخیر، اصل و نسب ترکان قراخانی چنین دسته بندی شده است: بارتولد خاندان قراخانی را قبیله‌ای از توغوز- اوغوز (تغز- غز (می‌داند. مارکوارت آنان را شاخه‌ای از اویغورها و بارتولد نیز آنان را خویشاوند با خاندان ترک نژاد یغمایی می‌خواند. گروهی دیگر از محققین آنان را از شاخه‌ی قرلوقی- خلیج یا خلیج یغمایی بر می‌شمارند. این بررسی‌ها در ظاهر مختلف به نظر می‌آید اما نتیجه‌ی مشترکی به دست می‌دهد که خاندان قراخانی از میان قرلقان یا خلیج‌ها (خلیج‌ها) برخاستند و شاخه‌ی دودمان تسو را تشکیل دادند که خود از سه گروه قرلوق، یغما، چقیل به وجود آمده بود.

این سه گروه، پایه‌ی نیرومندی از اتحادیه‌ی اویغوری به حساب می‌آمدند که در سالهای ۱۲۶ ق. تا ۱۶۷ ق. از ارکان مهم آن اتحادیه به شمار می‌رفتند و پس از

^{۱۳۶} یاشوند «قرا» قره دارای دو معنی است: یکی به معنی «بزرگ» و دیگری «سیاه». واژه‌ی «قرا» در نام حکمرانان سلسله‌ی قاراخانیان به صورت «قراغراخان» یا «ارسلان قراخان» به ویژه پس از سده‌ی ششم هجری قمری بسیار بکار رفته و بر روی سکه‌های آنان نیز ضرب شده است. رنگ «قرا» (سیاه) در نزد ترکان بیان کننده‌ی جهت شمال و نشان دهنده‌ی جهت اصلی ترکان اولیه و نیز مفهومی برای «بزرگ و عالی» بودن آن‌ها است. همان گونه که نام «قراخان» و «قرا اردو» را برای خان بزرگ و اردوی بزرگ به کار برده‌اند.

137. Ashina

138. Bozqirlar

139. İlek (İlg.) Hanlar

140. Al ħaqaniye & ħaniye & - Afrasiyab

جدایی از آن، با نام سیاسی و مستقل «ترکمانان» در تاریخ آسیای مرکزی نقش بسزایی داشتند.^{۱۴۱}

فرمانروای قراخانی ابتدا، لقب یبغو و سپس قاغان (به عربی خاقان) به خود داد و این لقب بعدها مشخصه قراخانیان شد.^{۱۴۲}

این دولت کشور و ملت خود را برحسب سیستم آلتایی بر اساس فرمانروایی دو قاغان نشین به دو بخش تقسیم نمود. ارسلان قراخاقان^{۱۴۳} در ترکستان شرقی به عنوان خاقان بزرگ به تمام ولایات امپراتوری فرمانروا بود و پایتخت خود را در قرا اردو^{۱۴۴} مستقر نمود. و بغرا قراقاغان^{۱۴۵} فرمانروای بخش غربی ترکستان گردید و مرکز خود را ابتدا در شهر طراز (تالاس) Taraz قرار داد.

این دو فرمانروا جهت اداره‌ی مملکت امپراتوری خود را به چهار قسمت امیر نشین کوچکتر تقسیم کردند و در رأس هر یک از ولایات یک نفر شاهزاده منسوب نمودند. این والیان به رسم، آئین خاندان قراخانی منسوب می‌شدند و یکی از آن‌ها دیگری را منسوب می‌نمود، و قدم بقدم به سمت پیشرفت حرکت می‌کردند.

شایان ذکر است سلسله‌ی قراخانیان در طول حیات خود، نقش فعال و ارزنده‌ای در گسترش علوم داشته‌اند. عده‌ای از محققین براین باورند، که قراخانیان به سیستم حکومتی و تشکیلاتی دوگانه معتقد بودند، به همین لحاظ آن‌ها در ابتدای امر کشور را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کردند. بخش شرقی حاکمش خاقان بزرگ، فرمانروایی تمام امپراتوری قراخانیان را برعهده داشت. تا اینکه در سال ۱۰۴۱ میلادی دولت شرقی و غربی از هم جدا شدند و هرکدام به صورت مستقل عمل کردند.

۲. گرایش ساتوق بغراخان به دین مبین اسلام

نخستین پادشاه قراخانی (به اعتقاد برخی از مورخین ترک شناس از قوم خلج یا

۱۴۱. بنگرید به : فروزانی سید ابوالقاسم، قراخانیان، بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود (آسیای میانه)، سازمان

مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) چاپ اول ۱۳۸۹، ص ۲۱۶

۱۴۲. بنگرید به جی.آبویل. تاریخ ایران مترجم حسن انوشه امیرکبیر ۱۳۷۰ چاپ دوم ج پنجم ص ۱۱

143. Arslan Qara Hāqan

144. Qara-ordu

145. Buğra Qara Hāqan

خلیج بوده است) که اسلام را پذیرفت ستوق بغراخان بود که نام اسلامی عبد/الکریم را بر خود نهاد و از کاشغر و تالاس بر امپراتوری فرمان می‌راند. کسی که حاکمیت و اقتدار قراخانیان را تثبیت کرد، بیلگه کول قادرخان^{۱۴۶} بود. او با سامانیان درگیر شد و دو تن از فرزندان خود ارسلان خان فرزند خاقان بزرگ را در بالاساقون (سویاب) و قدر خان را برای اداره خاقان مرکزی در شهر تالاس مستقر کرد.^{۱۴۷}

همان طور که در فصل گذشته عنوان شد، اسماعیل احمد سامانی در سال (۸۹۴-۸۹۲ م) پس از تقویت خود شهر تالاس (طراز) را که تحت حاکمیت اقوام خلیج بود به تصرف خود در آورد. او به منظور مقابله با تهاجم اقوام خلیج که با اتحاد با چندین قبیله ترک دولت جدیدی را تحت عنوان قراخانیان تشکیل داده بودند، پایتخت خود را به شهر کاشغر^{۱۴۸} انتقال داد. در این ایام ساتوق بغراخان امپراتور جدید التاسیس قراخانی با یکی از شاهزاده‌های سامانی بنام ابو ناصر^{۱۴۹} که شاهزاده‌ای عادل بود مصالحه کرد، دین اسلام را که توسط صوفیان تبلیغ می‌شد پذیرفت. بنابه عقیده‌ای ساتوق بغراخان در سال ۹۴۳ میلادی به دین اسلام مشرف می‌شود و به همراه او دویست هزار چادر نشین نیز به تفاق خانواده‌هایشان مسلمان می‌گردند. ساتوق پس از یک درگیری با عموزاده‌اش وی را از تخت سلطنت خلع و در پایتخت خود رسماً اسلام را ترویج نمود و به عنوان اولین فرمانروای ترک خلیج حکومت اسلامی را اعلام کرد. وی به عنوان فرمانروای ترکستان شرقی جهت ترویج دین اسلام در بین قراخانیان از مفهوم جهاد استفاده کرد که این امر موجب خشم قراخانیان غربی گردید.

عبدالکریم ساتوق بغراخان، امپراتور ترکستان شرقی در سال ۹۵۵ میلادی درگذشت جسد او در جنوب کاشغر واقع در قلعه آرتوچ^{۱۵۰} به خاک سپرده شد. در سال ۹۶۰ میلادی پسر ساتوق فقید، شخصی بنام موسی بای تاش^{۱۵۱} که جانشین ساتوق شده بود موفق شد، فرمانروای ترکستان غربی، ارسلان خان را مغلوب کند

146. Bilge kul Qadır Han

۱۴۷. بنگرید به: دکتر جواد هروی تاریخ سامانیان، امیرکبیر چاپ اول ۱۳۸۰ ص ۴۲۵

148. Kaşgar

149. Ebu Nasr

150. Artuç

151. Musa-Bay Taş

و اسلام را به تمامی سرزمین‌های تحت حاکمیت قراخانیان گسترش دهد. از این تاریخ به بعد اسلام آزادانه در میان ترکان پذیرفته و مناسک آن اجرا می‌شد. در زمان فرمانروایی موسی دروازه‌های سلاطین همسایه نیز بوسیله جهاد باز شد. پسر موسی که ولیعهد او نیز محسوب می‌شد **بنام** ابوالحسن علی در سال (۹۹۸م) در یکی از این غزوات کشته شد. ابوالحسن (هارون) ابن سلیمان جهت اداره بخش غربی امپراتوری قراخانی در سال ۹۹۰ میلادی (۳۸۰ه) اسفنجاب را به تصرف خود درآورد، آنگاه پایتخت سامانیان یعنی بخارا را فتح نمود. فرمانروای قراخانی درصدد بود که این شهر را ترک نکند و بازور در آنجا اقامت نماید. ولی به احتمال قوی افرادی از اوغوزها که، در خدمت *ارسلان ابن سلجوق* بودند، سامانیان را درباز پس گیری این شهر کمک کرده‌اند و هارون در راه بازگشت از کاشغر جان سپرد.

امیر نوح ابن منصور سامانی در سال (۹۹۷ م/۳۶۶ه) که خود را با تهاجم قراخانیان از شمال و شورش سپهسالاران خود یعنی ابوعلی سیموری و فائق خاصه، در خراسان مواجه می‌دید ناگزیر از غزنه استمداد طلبید.^{۱۵۲} احمد جانشین خاقان شهید ابوالحسن علی که در سال ۹۹۷ میلادی به جای پدرش بر تخت نشسته بود، از جانب خلیفه عباسی به رسمیت شناخته شد. بخش غربی امپراتوری قراخانی (ترکستان غربی) که توسط برادرش ابوالحسن نصر ابن علی اداره می‌شد مجدداً در سال ۹۹۹م بخارا را به تصرف خود درآورد و دودمان سامانی در همین سال ۹۹۹م (۳۸۹ه) به دست ایلک^{۱۵۳} ابولحسن نصر ابن علی به طور قطع بر افتاد. آنگاه شاهزاده‌ی سامانی اسماعیل المنتصر در سال ۱۰۰۵م (۳۹۵ه) توسط یکی از روسای اعراب صحراگرد در بیابان قراقرم به قتل رسید، و امپراتوری سامانیان میان ایلک نصر ابن علی و محمود غزنوی تقسیم شد. لذا بین این دو سلطان ترک روابط

۱۵۲. پاورقی: در سال ۹۹۸ میلادی ابو منصور سبکتکین بنیان گذار دودمان غزنویان و پدر سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۸م) سبکتکین از شهر برسخان که منطقه‌ای در کرانه دریاچه ایسی‌گول بود بنابه نوشته حدود العالم یکی از افراد خلج برآن فرمان می‌راند برخاسته بود.

۱۵۳. واژه‌ی «ایلک» از «یلق» برداشت شده است که در زبان ترکی اویغوری به معنای «شاه» است. در متون کهن، «ایلک» خان برای قراخانیان ماوراءالنهر به کار رفته است.

دوستانه برقرار گردید و به موجب موافقتنامه‌ای که تحت عنوان «قطوان»^{۱۵۴} به امضای طرفین رسید؛ جیحون مرز دوکشور شناخته شد. ایلک نصر ابن علی برای اینکه به کلیه مایملک سامانیان برسد، بایستی وارد خراسان می‌شد. او از غیبت سلطان محمود غزنوی که در هندوستان به سر می‌برد استفاده کرد و قوای خود را از دو جناح به طرف خراسان اعزام و نیشابور و بلخ را به تصرف خود درآورد.

سلطان محمود غزنوی باشتاب از هندوستان برگشت و در حوالی بلخ (۱۰۰۸ م) جنگ سختی بین قوای دو امیر درگرفت. ایلک نصر ابن علی فرمانروای قراخانی از پسرعموی خود بنام یوسف ابن هارون قدرخان^{۱۵۵} که، امیرختن بود کمک خواست. و قدرخان نیز بلافاصله به کمک او شتافت. ولی در این نبرد قوای ایلک نصر ابن علی شکست خورد و مجبور به عقب نشینی گردید. شایان ذکر است که در این نبرد برادر دیگر ایلک نصر بنام طغان خان از سلطان محمود حمایت می‌کرد.

نصر ابن علی تقاضای صلح کرد و خاقان بزرگ احمد ابن علی بین نصر و سلطان محمود و ساطت نمود، در نتیجه بین دو رقیب صلح برقرار شد. ایلک نصر ابن علی در تاریخ (۱۰۱۲ م) وفات یافت و برادر سومش بنام منصور به جای او بر تخت نشست. احمد ابن علی پس از مدتی پایتخت خاقان بزرگ برادرش منصور را تصرف کرد. برادر دیگرش محمد نیز حاکمیت منصور را به رسمیت شناخت، احمد با این دو برادرش در مقابل هم قرار گرفت. در این هنگام علی ابن حسن بغراخان معروف به علی تگین^{۱۵۶} برادر دیگر احمد ابن علی اسیر منصور گردید. قراخانیان در میان خوارزمیان که به مأمونیان معروف بودند و غزنویان میانجی‌گری کردند، زیرا سایه تهدید محمود غزنوی بر سر مأمونیان نیز گسترش می‌یافت.

در سال ۱۰۱۵ میلادی (۴۰۶ هـ) ابوالعباس مأمون ابن مأمون خوارزمشاه با یکی از خواهران سلطان محمود غزنوی **بنام حرّه خلجی** ازدواج کرد. با این وجود فشار دولت غزنوی، سخت و شدید بود. خلیفه عباسی در بغداد مستقیماً منشور حکومت خوارزم و علم و لقب عین الدوله وزین الملّه برای خوارزمشاه فرستاد اما،

۱۵۴. لی نپول، استانبول. (۱۳۶۳) طبقات سلاطین اسلام. ترجمه ی عباس اقبال. تهران. نشر دنیای کتاب. ص ۵۶۱

155. Yusuf Qaidir Han

156. Ali Tegin

خوارزمشاه از بیم برانگیختن خشم محمود جرأت نکرد این لقب و هدایا را در پایتخت خود قبول کند.^{۱۵۷} لذا خوارزمیان نتوانستند در آنجا بمانند در نتیجه، سال (۱۰۱۷م) آنجا را تخلیه کردند. در همین ایام بنابه درخواست ایلک احمد ابن علی خاقان بزرگ قراخانی یکصد هزار چادر نشین که در طول مسافت هشت روزه اقامت داشتند به اسلام مشرف شدند. احمد در سال (۱۰۱۷-۱۸م) وفات یافت. پس از وفات او بین دو نفر از نامزدهای جانشینی او مجادله در گرفت، یکی از آنان یوسف قدرخان بود که از سلطان محمود غزنوی کمک خواست، اما از جانب سلطان پاسخ مساعدی دریافت نکرد. پس از مدتی بین این دو رقیب یعنی، یوسف و ابو مظفر منصور ابن علی، مصالحه برقرار شد. این دو امیر قراخانی جهت بدست گرفتن فرمانروایی خراسان به صورت مشترک به آنجا حمله کردند. در حوالی بلخ با سلطان محمود غزنوی درگیر شدند و سرانجام در سال ۱۰۱۹ میلادی مغلوب سلطان محمود گردیدند. از سوی دیگر ارسلان ایلک محمد ابن علی یکی از امیران قراخانی، قوای فراوانی جهت دفاع تجهیز نمود، این اقدام مورد اعتراض شدید احمد ابن الحس قرار گرفت. وی *اوزکند*^{۱۵۸} و *آخشی قاس*^{۱۵۹} را در سال ۱۰۱۹م به تصرف خود درآورد. در این اثنا علی تگین که در دست منصور ابن علی اسیر بود موفق به فرار شد، او با کمک ارسلان ابن سلجوق بخارا را اشغال کرد و در سال ۱۰۲۰ میلادی فرمانروایی این شهر را بدست گرفت. در سال ۱۰۲۵ میلادی منصور ابن علی پس از مباحثات فراوان با صوفیان حاکمیت را ترک کرد و درویش شد. بجای او یوسف قدر خان بر تخت نشست.

حاکمیت یوسف از جانب دو برادرش به رسمیت شناخته شد. از میان آن‌ها احمد پایتخت خاقان بزرگ را به کمک علی تگین به تصرف درآورد، لذا یوسف دیگر موفق به مذاکره با سلطان محمود غزنوی نشد. و دو امیر نشین قراخانی که در حوالی سمرقند تشکیل شده بود مسیرشان را از هم جدا کردند. آنگاه ارسلان ابن سلجوق و اقوام اوغوز که تحت امر وی بودند به خراسان کوچ کردند و پیمان مخصوصی باهم بستند و بین آن دو خاندان قرارداد مودت و دوستی امضاء شد.

۱۵۷. بنگرید به: جی. آ. بویل، تاریخ ایران، ترجمه حسن انوشه انتشارات امیر کبیر ص ۱۶

158. Ozkent

159. Aḥṣi Qas

سلطان محمود غزنوی کلیه سرزمین‌ها و قلمرو سابق سامانیان را به زیر سلطه خود در آورد. یوسف قدرخان نیز به همراه پسرانش قدرت خود را تثبیت کردند و در سال ۱۰۲۵ میلادی اوزکند و سپس باشکند و بالاساقون را به تصرف خود در آوردند. احمد ابن الحسن نیز مجبور به پذیرفتن حاکمیت یوسف گردید. در بهار سال (۱۰۳۱م) سلطان مسعود غزنوی بر تخت نشست، به منظور برقراری مناسبات دوستانه بین دو خاندان ترک غزنوی و قراخانی خواستگار به نزد یوسف قدرخان فرستاد. اما یوسف در سال (۱۰۳۲م) وفات یافت و این کار ناتمام ماند. به جای وی پسرانش ایلک ارسلان خان سلیمان و بغراخان محمد به فرستاده سلطان مسعود پاسخ مثبت دادند، پس از چندی شاهزاده پرنس زینب غزنوی نیز با بغراخان محمد ازدواج کرد.

۳. فرمانروایی علی تگین و تقسیم امپراتوری قراخیانیان به دو بخش

سلطان مسعود غزنوی جهت به دست آوردن تخت سلطنت از علی ابن حسن بغراخان معروف به علی تگین که از سال ۱۰۲۰ میلادی فرمانروای بخارا بود تقاضای کمک نمود و به او وعده واگذاری ختل^{۱۶۰} را داد. در بهار (۱۰۳۱م) سلطان مسعود پس از آنکه بر تخت نشست به وعده خود عمل نکرد، لذا ماوراءالنهر را از علی تگین گرفت و به بغراخان محمد ابن یوسف سپرد. آلتون تاش خوارزمشاه به منظور مقابله با علی تگین سپاه اعزام کرد. آلتون تاش با علی تگین در دبوسی^{۱۶۱} درگیر شدند، سرانجام علی تگین در این نبرد مجروح گشت و در سال (۱۰۳۲م) بین دو قوا مصالحه درگرفت، و جنگ تمام شد. پس از آن جانشین آلتون تاش بنام هارون به منظور مقابله با مسعود غزنوی، با علی تگین متحد شد اما، علی تگین در اثر جراحت سال (۱۰۳۲م) جان سپرد و جانشین او پسرش یوسف با هارون خوارزمشاه متحد گردید و ترمذ را محاصره کردند اما هارون در اثر یک سوء قصد جان سپرد و این امر باعث عقب نشینی یوسف از ترمذ گردید. وی در این بین از سلجوقیان رنجید و به منظور مصالحه به سلطان مسعود غزنوی مراجعه کرد. سلطان مسعود غزنوی نیز از اشغال ختل منصرف شد و جهت مصالحه با ارسلان خان سلیمان ابن

160. Huttal

161. Debusiy

یوسف از دختر وی خواستگاری نمود. لذا بین دو خاندان ترک رابطه دوستی و فامیلی برقرار شد. اما یوسف در سال (۱۰۳۴ م) وفات یافت. مرگ او باعث نزاع و کشمکش بین دو تن از فرزندان یوسف بنام های نصر/بن علی محمد و بوری تگین /ابراهیم^{۱۶۲} گردید.

محمد ابن نصر در سال ۱۰۳۶ میلادی (۴۲۸ه) اوزکند را به تصرف خود درآورد، بوری تگین ابراهیم نیز وارد، وش^{۱۶۳} و ختن شد. در این بین، ابراهیم با حمایت خلج‌ها و ترکمانان، کیش^{۱۶۴}، سغد^{۱۶۵} و بخارا را از دست فرزندان علی تگین گرفت و آنجا را به تصرف خود درآورد. فرزندان علی تگین به نزد یوسف قدرخان پناه آوردند. محمد با عنوان قاغان/خاقان بزرگ به همراه برادرش ابراهیم خویشتن را از تحت امر یوسف قدرخان خارج کردند و از آن تاریخ به بعد (۱۰۴۱م) امپراتوری قراخانی به دو بخش شرقی و غربی تقسیم گردید.

خاقان نشین غربی شامل: ماورالنهر، خجند تا غرب فرغانه منتهی می‌شد و پایتخت خاقان بزرگ ابتدا، اوزکند بود سپس به سمرقند منتقل گردید. قلمرو خاقان نشین شرقی شامل: تالاس، اسفنجاب، شاش، غرب فرغانه، یئدی سو^{۱۶۶} (هفت آب) و کاشغر را در بر می‌گرفت.

۴. دولت قراخانی شرقی و تعامل با سلجوقیان

اولین خاقان بزرگ این دولت شرف‌الدوله ابو شجاع سلیمان ابن یوسف بود، این دولت بدنبال نشستی که اعضای خاندان در سال (۱۰۴۴-۱۰۴۳ م) برگزار نمود، این افراد در منطقه فرغانه در بخش اوزکند بیابانگردی می‌کردند. جمعیتی که بین بلقار و بالاساقون بیابانگردی می‌کردند حدود ده هزار چادر نشین بود. این چادر نشین‌ها در ماه ایلول سال ۱۰۴۳ میلادی به دین اسلام مشرف شدند. سلیمان یک حاکم عادل بود، در قلمرو خود افرادی که مسلمان نشده بودند به آنان اجازه داد در کمال امنیت به حیات خود ادامه دهند. اما با برادرش محمد نه توانست به توافق

162. Bori tegin

163. Vahş

164. Kiş

165. Sogd

166. Yedi-Su

برسد لذا محمد سلیمان را زندانی کرد و خود را به عنوان خاقان بزرگ معرفی نمود اما، او نیز پانزده ماه بیشتر نه توانست حکومت نماید، تا اینکه در سال (۱۰۵۷م) پسر بزرگترش حسین جانشین او گردید. از سوی دیگر همسر دوم محمد برای اینکه پسرش ابراهیم را بر تخت بنشاند با شخصی ازدواج کرد. و حسین را توسط یک شخصی با توطئه از میان برداشت، لذا ابراهیم بر تخت نشست و همزمان با جلوس وی حاکم قراخانی ترکستان غربی، ابراهیم اول ابن نصر، فرغانه را تصرف نمود. اما ابراهیم خاقان قراخانی ترکستان شرقی توسط یک نفر از نزدیکان ترور شد و به جای او محمد ابن یوسف خاقان گردید.

محمد باخاقان مرکز، بنام الحسن ابن سلیمان متحد شد و به منظور باز پس گیری سرزمین از دست رفته به سمت ترکستان غربی حرکت کرد، در نتیجه سیر دریا مرز دو دولت شناخته شد و فرغانه به قراخانیان شرقی واگذار گردید. پس از چندی عمر، به جای پدرش محمد ابن یوسف بر تخت نشست. او نیز دو ماه بیشتر دوام نیاورد؛ زیرا بغراخان الحسن ابن سلیمان سرزمین خاقان بزرگ را تصرف کرد و در سال ۱۰۷۵ میلادی خود را خاقان نامید. در این هنگام چهل هزار جنگجوی مسلمان در اردوی قراخانیان مستقر بودند. هفت صد هزار نیروی غیر مسلمان نیز از این پیروزی بزرگ منفعت می‌بردند.

سلطان سلجوقی ملک‌شاه هنگامی که در اوزکند مستقر بود الحسن ابن سلیمان معروف به هارون حکومت سلجوق را به رسمیت شناخت. پس از مدت کوتاهی برادر هارون بنام یعقوب خود را امیر سمرقند خواند. هارون، این عصیان را سرکوب نمود و برادرش را تسلیم ملک‌شاه کرد. ملک‌شاه نیز از اشغال اوزکند منصرف شد. در سال (۱۰۹۰ م) به منظور ایجاد وحدت و دوستی با هارون پسرش را نزد او فرستاد.^{۱۶۷}

۵. نفوذ سلجوقیان بر دولت قراخانی غربی و جنگ اقوام خلج با

این دولت

پس از آن که امپراتوری قراخانیان به دو بخش تقسیم شد، اولین خاقان بزرگ قراخانی غربی محمدابن نصر اول در اوزکند مستقر شد. اما او در سال (۱۰۵۲م) درگذشت و برادرش ابواسحاق اول ابراهیم جانشین وی شد. ابواسحاق ابتدا پایتخت را از اوزکند به سمرقند منتقل کرد، آنگاه در یک فرصت مناسب به قلمرو قراخانی شرقی حمله نمود و شهرهای شاش، ایلاق^{۱۶۸} و بخشی از روستاهای اطراف فرغانه را تصرف کرد. آلپ ارسلان سلجوقی (۱۰۷۲-۱۰۶۴م) در مقابل این اقدام قراخانی، دست به حمله علیه مواضع او زد اما، ابراهیم به شدت مقاومت نمود و باعث شد از جانب خلیفه عباسی عزل شود و به جای او پسرش شمس‌الملک ابن نصر در سال (۱۰۸۰-۱۰۶۸م) بر تخت به نشیند. بزرگان خاندان قراخانی غربی در مقابل این انتصاب عصیان نمودند و فرمانروای قراخانی شرقی پس از اتحاد با بغراخان الحسن ابن سلیمان قراخانی مرکز، از این فرصت استفاده کرد و به منظور باز پس گیری سرزمین‌های از دست رفته به قراخانی غربی حمله کرد. در نتیجه بین دو حاکم شرق و غرب قراخانی مصالحه در گرفت و سیردریا مرز دو دولت شناخته شد. و فرغانه به قراخانی شرقی واگذار گردید.

آلپ ارسلان سلجوقی در طی یک سفر جنگی به ماوراءالنهر (۱۰۷۲م) جان سپرد، لذا نصر، حاکم قراخانی غربی از فرصت استفاده کرد و ترمذ^{۱۶۹} را اشغال نمود و در ماه آریلیک (دوازدهمین ماه ترکی مطابق با دسامبر) سال ۱۰۷۲ میلادی به طرف بلخ پیشروی کرد. در این بین سلطان ملک‌شاه سلجوقی جهت سرکوب قراخانیان سپاهیان خود را به حرکت درآورد و پس از تصرف ترمذ به سمت سمرقند پیشروی کرد. نصر با هوشیاری و فراست به توسط نظام الملک وزیر سلجوقی تقاضای وساطت نمود. لذا سلطان ملک‌شاه او را بخشید و حتی بین دو خاندان روابط خویشاوندی برقرار شد.

168. ilaq

169. Tirmiz

پس از نصر برادرش ابوشجاع الخضر (۱۰۸۰ م) جانشین وی شد. پس از مدتی به جای الخضر پسرش احمد نشست (۱۰۸۹-۱۰۸۱ م) علمای حنفی مذهب با عقاید احمد اختلاف پیدا کردند. از سلطان ملک‌شاه تقاضای یاری نمودند. ملک‌شاه سمرقند را اشغال نمود و احمد خان را اسیر و به اصفهان تبعید نمود. سپس حاکمیت سلجوقیان را در برابر معترضین اعمال نمود و بار دیگر بالشکر کشی به ماوراءالنهر (۱۰۹۰ م) در آن جا ماندگار شد. در این سفر ملک‌شاه هنگام مراجعت درخواست باز گرداندن احمد خان به محل اقامتش شد. علمای حنفی مجدداً به احمد اتهام زندیق بودن را زدند. لذا وی پس از محاکمه در سال ۱۰۹۵ میلادی اعدام شد. و به جای او مسعود اول ابن محمد بر تخت نشست که راجع به دوران سلطنت وی هیچ اطلاعاتی در دست نداریم.

بعد از او سلطان سلجوقی برک یاروق^{۱۷۰} یا به تعبیر صحیح تر «بؤرکی یاروق» جهت فرمانروایی قراخانی غربی سه نفر را پشت سر هم انتخاب کرد، که از بین آن‌ها سومی بنام جبرئیل ابن عمر^{۱۷۱} (هارون) از دوران فترت سلجوقیان استفاده کرد و به سمت خراسان حرکت نمود. در این بین والی خراسان سنجر در مقابل جبرئیل به جنگ برخاست، در این جنگ جبرئیل اسیر و بعد اعدام گردید. پس از این پیروزی سلطان سنجر بر تشکیلات ماوراءالنهر نفوذ کرد. از سوی دیگر یقین ارسلاخان دوم محمدابن سلیمان تحت عنوان خاقان بزرگ (۱۱۲۹-۱۱۰۲ م) در سمرقند بر تخت نشست. ارسلاخان جهت خاموش کردن عصیان علمای حنفی با سلطان سنجر مشورت کرد. سنجر راساً برای سرپرستی پیروان مذهب حنفی بخارا مقامی تحت عنوان «الصدر» که شوهر خواهرش بود بنام عبدالعزیز ابن مازا^{۱۷۲} منسوب کرد. سلطان سنجر بدین وسیله از مجادله بین قاراخانیان و علمای حنفی جلوگیری نمود. در دوران سلطنت محمد دوم عمرخان و حسن ابن علی به همراه گروه‌هایی از مردم عصیان کردند، ولی این قیام‌ها با کمک سلطان سنجر سلجوقی سرکوب شد.

170, Berk yaruq & börki yaruq

171. Cibraill b. omer

172. Abdul Aziz b. Maza

حسن ابن علی، در سال ۱۱۰۹ میلادی در نخشب^{۱۷۳} شکست خورد. محمد هنوز دین اسلام را نپذیرفته بود که ترکان با حمله محمود دوم یک مدت در خراسان فرمانروایی کردند. حتی اوغوزها بعد از مرگ سلطان سنجر (۱۱۵۷ م) از محمود دوم خواستند که حکمرانی آن‌ها را قبول کند، محمود پسر پیشین خود، محمد را فرستاد تا یک مدت کوتاهی برای اوغوزها حکمرانی کند. مؤیدالدوله آی - آبا^{۱۷۴} از فرماندهان سلطان سنجر والی نیشابور، در آرزوی تصرف خراسان بود. او جهت نیل به این هدف طی یک عملیات نظامی محمود و پسرش محمد را اسیر کرد و برچشم آن دو میل کشید پس از مدت یکسال آن دو (پدر و پسر) به سال ۱۱۶۲ میلادی در زندان جان سپردند.

با مرگ آن‌ها دولت قراخانی غربی نیز عمرش رو به اتمام گذاشت. بعد از این حاکمیت خانواده علی تگین به پایان رسید و علی ابن حسن سوم ابراهیم جایگزین این خانواده شد. علی با فرمانده خلج‌ها به جنگ برخاست، فرمانده خلج‌ها یابغوخان را کشت. در سال ۱۱۵۸ میلادی از جانب خلج‌ها خوارزم شاه ایل ارسلان^{۱۷۵} (۱۱۷۲-۱۱۵۶ م) با متحدین خود در حوالی بخارا به منظور جلوگیری از وقوع جنگ بین دو طرف قرار دادی منعقد شد. در سال ۱۱۶۱ میلادی به جای علی ابن حسن سوم برادرش ابو مظفر دوم مسعود آمد. مسعود دوم مملکت را به آشوب کشید با خلج‌ها و اوغوزها به جنگ برخاست. پس از مرگ او در سال ۱۱۷۸ میلادی در رأس دولت قراخانی ابراهیم چهارم ابن الحسن مشاهده می‌شود. در سال (۱۲۰۴ م) به جای او پسرش عثمان اول می‌آید عثمان با درایت و تدبیر برای مردم فرمانروایی نمود، در نهایت تابع قراختائیان^{۱۷۶} بت پرست می‌شود. او علی‌رغم اینکه مسلمان بود از جانب قراختائیان جهت جلوگیری از جنگ و برقراری صلح و آشتی به عنوان

173. Naḥṣeb

174. Mueyyed ed-Devle -Ay-aba

175. Ḥarezmi Şah-il-Arsalan

۱۷۶. پاورقی، قراختائیان: کی تان‌ها یا ختائیان بنا بر رسم الخط چینی، ختایی، بنا بر رسم الخط عرب و ایرانی و کتبات بزبان مغولی در سالنامه‌های چینی از سال ۹۲۴ میلادی وارد مغولستان شدند و به اورخون رسیدند. ترکان اویغور را از آنجا بیرون کردند سپس به طرف ینی سی علیا و مرغزارهای مغرب عزیمت نمودند. در سال ۱۰۱۷ میلادی کیتان‌ها یا ختائیان سعی کردند کاشغر و ناحیه ایسیک گول را که در تصرف ترکان مسلمان قراخانی بود اشغال کنند که در این سال فرمانده قوای قراخانی بنام طغان که در ساحل چوی علیا و مغرب ایسیک گول مستقر بود قوای مهاجم را درهم شکست.

واسطه انتخاب شد. فرمانروای قراختایی گورخان دختر خود را به عقد عثمان در آورد. چندی وی بنام محمد خوارزمشاه خطبه خواند و با قدرت پول تطمیع شد، اما وقتی قراختائیان محمد خوارزمشاه را در سال ۱۲۰۷ میلادی شکست دادند عثمان از جانب قراختایی بخشیده شد. عثمان پس از مدتی با محمد خوارزمشاه مجدداً قرار داد مودت برقرار کرد و با دختر وی ازدواج نمود. برحسب عادت و رسوم یکسال در خوارزم اقامت نمود. عثمان وقتی از سمرقند برمی‌گشت از خوارزمشاهیان جدا شد و به قراختائیان پیوست. غیبت او در منطقه‌ی خوارزمشاهیان بویژه در بین مردم سمرقند تاثیر نامطلوبی بر جای گذاشت. عثمان به منظور کشتن خوارزمیان به طرف محمد خوارزمشاه حرکت کرد پس از اشغال سمرقند عثمان اسیر شد او به خاطر تشویق افراد جهت توهین به خوارزمیان در سال ۱۲۱۲ میلادی به قتل رسید. مرگ او باعث انقراض دولت قراخانیان گردید.^{۱۷۷}

۶. نقش خلیج‌ها در ظهور و سقوط دولت قراخانیان

همانطور که در سطور گذشته خواندیم، دولت قراخانیان از اتحاد قبایل ترک از جمله: خلیج یا خلیج یغما، تخصی و... تشکیل شد. قراخانیان از همان ابتدا از یک نظام دوگانه قدرت برخوردار بودند. خلیج‌ها تا سال ۱۰۳۲ میلادی یعنی تا پایان حیات ایلک یوسف قدرخان با این دولت همکاری نموده و مناسبات خوبی داشتند و همواره از دولت مرکزی حمایت می‌کردند اما، پس از مرگ ارسلان یوسف قدرخان اختلافات خانوادگی با نزاع و درگیری بین دو فرزند او شروع شد.

بنابه نوشته بارتولد برخی از قبایل تغزغان متحد قراخانیان ناحیه بالاساقون واقع در مغرب ایسی‌گول که موطن اقوام خلیج بود، به تصرف خود در می‌آورند. و شاید این واقعه نقطه آغاز و منشاء اختلاف خلیج‌ها با قراخانیان باشد.

جربان اختلاف از این قرار بود که بعد از مرگ علی‌تگین فرمانروای قراخانی سمرقند و بخارا در سال ۱۰۳۲ میلادی جانشین او پسرش ارسلان خان سلیمان ابن یوسف با هارون خوارزمشاه متحد شد و ترمذ را محاصره کرد. اما هارون در اثر یک سوء قصد جان سپرد و این امر باعث عقب نشینی یوسف از ترمذ گردید.^{۱۷۸} در این

۱۷۷. بنگرید به: دکتر جلال الدین صدیقی، افغانستان در دایره المعارف تاجیک ص ۳۴۵

۱۷۸. بنگرید به: نادر بیات، مهاجران توران زمین ص ۲۴۷

بین او از سلطان سلجوقی رنجید و به منظور مصالحه به سلطان مسعود غزنوی مراجعه کرد. سلطان مسعود غزنوی نیز از اشغال ختن منصرف شد و جهت مصالحه با ارسلان خان سلیمان ابن یوسف، فرزند علی‌تگین از دختر وی خواستگاری کرد. لذا بین دو خاندان غزنوی و قراخانی رابطه دوستی و خویشاوندی برقرار شد اما، این امر چندان دوام نیاورد زیرا، در سال (۱۰۳۴م) فرزند علی‌تگین وفات یافت، مرگ او باعث نزاع و درگیری خانوادگی در بین خاندان قراخانیان گردید.^{۱۷۹}

با مرگ علی‌تگین دو تن از فرزندان وی به نام‌های نصر بن علی محمد و بوری تکین ابراهیم، صاحب مایملک پدر شدند. محمد بن نصر در سال (۱۰۳۶ م / ۴۲۸ هـ) اوزکند را به تصرف درآورد و بوری تکین ابراهیم نیز وارد و ش و ختن گردید. در نزاع خانوادگی که بین فرزندان ارسلان خان یوسف قدر خان اتفاق افتاد، خلج‌های ساکن ایلی‌سفلی و بخشی از ترکمانان اوغوز از بوری تکین ابراهیم معروف به تمقاچ خان حمایت کردند و بخارا را به تصرف خود درآورده.

به بیان دیگر پس از مرگ یوسف قدر خان تمام متصرفات خاندان او که در بالاساقون، کاشغر و ختن تمرکز داده بود، بین او و فرزندش تقسیم شد. ارسلان خان مالک بالاساقون و کاشغر و ختن شد. محمد بغراخان مالک تالاس گردید. از تاریخ ۱۰۴۱ میلادی به بعد امپراتوری قراخانیان به دو بخش مستقل شرقی و غربی تقسیم گردید. بخش شرقی تحت امر قراخانیان درآمد، و بخش غربی گاهی تحت نفوذ غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان قرار می‌گرفت. بر اساس نوشته پرفسور فاروق سومر در نیمه اول قرن یازدهم میلادی در ماوراءالنهر، دو اجتماع قومی کوچ نشین بزرگ ساکن بودند.^{۱۸۰} اوغوزها و خلج‌ها. بی‌گمان این دو اجتماع قومی بزرگ نیز هرکدام در نتیجه‌ی فشارهای وارده بر آن‌ها به این نواحی آمده بودند. به احتمال قوی دلیل کوچ اوغوزها فشارهای ناشی از حملات قانقلی‌ها (قنقلی) باید باشد. محقق است که در نتیجه‌ی این حملات طوایف منسوب به قبایل افشار، سالور و ییوا به نواحی غرب و جنوب ایران مناطق خوزستان و شهر ارز روم در آناتولی، کوچ کرده‌اند.

۱۷۹. همان منبع ص ۲۵۳

۱۸۰. بنگرید به : پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۱۷۲

این نویسنده می‌افزاید: اوغوزها تحت حاکمیت قراخانیان بودند و مناسبات خوبی بین طرفین جریان داشت. آنان به احتمال قریب به یقین در مناطق شمال و شمال شرقی بخارا سکونت داشتند. اوغوزهای فوق در سال ۱۰۴۲ میلادی یعنی همزمان با درگیریهای داخلی قراخانیان و تقسیم این دولت به بخش شرقی و غربی، توسط خلیج‌ها مجبور به مهاجرت به سمت خراسان شدند و همین اوغوزها بودند که سلطان سنجر را به اسارت گرفتند. اجتماع قومی دیگری که در ماورالنهر سکونت داشتند خلیج‌ها بودند. بدون شک خلیج‌ها در نتیجه‌ی حملات قراختائیان از ناحیه ایللی و اطراف آن به ماورالنهر کوچ کرده بودند.^{۱۸۱}

وقتی مناسبات خلیج‌ها با قراخانیان به هم خورد، بر علیه ارسلان خان قراخانی قیام کردند. ابن اثیر بر این عقیده است که این قیام با هدف کسب حاکمیت صورت گرفته بود. ارسلان خان ناتوان از سرکوب شورش خلیج‌ها از سلطان سنجر استمداد طلبید.

همزمان با عبور فرمانروای سلجوقی از رود جیحون در سال (۱۱۲۹ م / ۵۳۳ هـ) خلیج‌ها عقب نشینی کردند به همین سبب این حادثه نتیجه‌ای دربر نداشت زیرا، ارسلان محمود خان قراخانی مجدداً در سال ۱۱۴۱ میلادی با عصیان خلیج‌ها مواجه شد. او نیز ناتوان از مقابله با خلیج‌ها از ولی نعمت ودایی خود یعنی سلطان سنجر کمک خواست. خلیج‌ها با مشاهده‌ی ورود سلطان سنجر به ماوراءالنهر از حکمران قراختائیان استمداد طلبیدند.

متعاقب قبول استمداد خلیج‌ها، گورخان قراختایی وارد صحنه شد و نبردی بین قوای مشترک خلیج و قراختایی از یک سو و سپاه سلجوقی در حومه‌ی سمرقند در دشت قطوان^{۱۸۲} روی داد، سپاه سلجوقی به سختی شکست خورد به طوری که همسر سلطان سنجر ترکن خاتون^{۱۸۳} (۱۱۴۱ م) نیز اسیر شد.^{۱۸۴} آن دسته از اقوام خلیج که در جنگ قطوان در صفوف قراختائیان جنگیده بودند، اوغوزها را مجبور به مهاجرت به ناحیه خراسان کردند. و برای مدتی کوتاه

۱۸۱. همان منبع ص ۱۷۳

182. Qatvan

183. Terken Hatun

۱۸۴. مراجعه کنید به: ابن اثیر جلد ۱۱، ص ۸۴ و ابن اثیر چاپ تورنبرگ جلد ۱۰ ص ۲۴۱

زندگی مستقل در ماوراءالنهر آغاز نمودند. همان خلج‌ها در سال (۱۱۵۶م/۵۵۰ق) در نزدیکی بخارا ابراهیم تامغاچ، خان قراخانی را کشتند و جسدش را در بیابان‌ها رها کردند.^{۱۸۵} لیکن جانشین او کوک ساقون یا چاغری خان^{۱۸۶} فرمانده بزرگ خلج‌ها به نام بیگو خان^{۱۸۷} را کشت و فرزند بیگو خان لاچین بیگ^{۱۸۸} و دیگر بیگ‌های خلج به ایل ارسلان خوارزمشاه پناه بردند و از او کمک خواستند.

ایل ارسلان در جواب استمداد آن‌ها با سپاه خود وارد ماوراءالنهر شد. چاغری خان ضمن تدارک نیرو از ترکمن‌های ساکن نواحی و سیع قزل قوم، از قراختائیان نیز درخواست کمک نمود.

گورخان نیز نیروی ده هزار نفری به فرماندهی ایلک ترک روانه کرد. اما کوک ساقون فرمانده قراخانی در مقابل نیروی ارسلان خوارزمشاه صلح را ترجیح داد. در سال (۱۱۶۱م) به جای علی‌ابن حسن سوم ابراهیم خان قراخانی غربی برادرش ابو مظفر آمد. او مملکت را به آشوب کشید باخلج‌ها و اغوزها به جنگ پرداخت.

در سال (۱۱۶۴م) گورخان حکمران قراختایی فرمان داد تا خلج‌ها را از ناحیه سمرقند و بخارا به سمت کاشغر به کوچانند.

تصمیم بر این بود که خلج‌ها در کاشغر سلاح خود را به زمین نهاده و به کار کشاورزی و سایر حرف مشغول شوند. حکمران قراخانی ضمن ابلاغ فرمان گورخان به خلج‌ها خواستار اجرای آن شد. اما خلج‌ها از دستور سرپیچی نموده و سر به شورش گذاشتند.

در نبردی که در حوالی بخارا به وقوع پیوست خلج‌ها به سختی شکست خورده و تلفات زیادی را متحمل شدند. بدین ترتیب خلج‌ها قدرت سیاسی خود را در ماوراءالنهر از دست دادند.

۱۸۵. مراجعه کنید به: ابن اثیر جلد ۱۱ ص ۲۰۲

186. Kok Sagu /Çagri Han

187. Beygu Han

188. Laçin Beg

لذا از تاریخ ۱۱۶۴ میلادی به بعد بخش بزرگی از آنها به سمت ایلی سفلی کوچ کردند و تحت انقیاد ایل ارسلان خان در آمدند. ایل ارسلان پایتخت خود را به شهر قیالوق^{۱۸۹} منتقل کرد و خود را خراج گزار قراخانیان کافر قرار داد.^{۱۹۰}

فصل پنجم

آغاز مهاجرت اقوام خلیج و اوغوز

به منطقه‌ی جبال ایران

(۱۳۲۰-۱۰۳۲ م)

۱. ظهور دولت ختائی‌ان یا کیتان‌ها

کیتان‌ها (بنابر رسم الخط چینی) یا ختائی‌ان (بنابر رسم الخط عربی وفارسی) یا کیتات (بزبان مغولی) در سالنامه‌های چینی از سال ۴۰۶ میلادی نامشان ذکر شده. قبیله‌ای بودند که در مغرب لیائو هو^{۱۹۱} بین این شط و شعبه و شاخه‌ی آن موسوم به شارامورن در ایالت ژهول Jehol اوروژی سکونت داشتند. اینها بزبان مغولی سخن می‌گفتند و به خانواده‌ی مغولی تعلق داشتند. در سال ۶۹۶ میلادی آنان از تنگه شان-هه کوئان باهدف قتل و غارت عازم هوپی طرف یونگ پینگ شدند.

از قرن دهم میلادی یکی از روسای جدی و فعال آن‌ها موسوم به آبا اوکی^{۱۹۲} و یا برسم الخط چینی یه-لیو تاش^{۱۹۳} توانست مقام و منزلت خانی را در قبیله خودش برقرار نماید. در سال (۹۲۴م) کیتان‌ها یا قراختائی‌ان وارد مغولستان شدند، به اورخون علیا رسیدند و سپس داخل شهر قرابلقاسون شدند و ترکان قرقیزی را که آن‌جا را از سال (۸۴۰م) تصرف کرده بودند بیرون رانده و آنان را مجبور به مهاجرت به سمت ینی‌سی علیا و مرغزارهای مغرب نمودند.^{۱۹۴}

قراختائی‌ان همواره به سرزمین‌های تحت حاکمیت قراخانیان دست اندازی می‌کردند. در سال ۱۱۲۸ میلادی عده‌ای از ختائی‌ان داخل کاشغر شدند ولی ارسال احمد قراخانی آن‌ها را از کاشغر بیرون کرد. عده‌ای از مهاجران ختایی تحت رهبری یکی از شاهزادگان خاندان سلطنتی خودشان که به زبان چینی او را یه-لیو تاش می‌نامیدند، توانستند در شمال غربی مستقر شوند و در ناحیه تاراگاتای شهر ایمیل را که نزدیک شهر چوچاک کنونی است بناء کند. در مغرب ایسی گول پادشاه قراخانی که در بالاساقون سلطنت می‌کرد، از دو طرف دچار خطر شده بود از ایلی سفلی ترکان خلیج و از شمال آرال ترکان خانگلی یا قانقلی او را تهدید می‌کردند. به همین سبب او متوسل به خان ختایی یه-لیو تاش شده و از او کمک خواست. فرمانده ختایی وارد بالاساقون شد و این پادشاه بی احتیاط را از تخت سلطنت

191. Leao-Ho

192. A.pao-chi

193. ye-lu tash

برداشت و خود بر سریر سلطنت جای گرفت. بدین ترتیب بالاساقون پایتخت یه-لیو تاش قراختایی گردید و او لقب گورخان را که به معنای شاه جهان است برای خود انتخاب کرد.^{۱۹۵}

نخستین گورخان قراختایی یه-لیو تاش (۱۱۴۲-۱۱۳۰م) پس از اینکه به زیان و ضرر قراخانیان شرقی پایه‌های سلطه و قدرتش را در ناحیه ایسی گول و کاشغر مستحکم کرد، به ترکستان غربی (قلمرو قراخانی غربی) که در ماوراءالنهر بودند حمله کرد و پشت سر آن‌ها به قلمرو سلجوقی که در ایران شرقی هنوز تحت سلطنت سلطان سنجر بود هجوم آورد. در ماه مه-ژوئن ۱۱۳۷ میلادی درخجند واقع در فرغانه پادشاه قراخانی سمرقند موسوم به رکن الدین محمود را شکست داد. سلطان سنجر به کمک دست نشاندگان خود در ماوراءالنهر شتافت در قشون واقع در شمال سمرقند از قراختائیان شکست خورد. در سال ۱۱۴۱ میلادی بخارا و سمرقند از تحت سلطه سلجوقیان خارج شد بدست گورخان قراختایی افتاد او نیز در سمرقند یکی از قراخانیان محلی را به عنوان وکیل و دست نشاندۀ خود مستقر کرد. در همین سال قراختائیان خوارزم را نیز اشغال کردند و شاه خوارزم علاءالدین اتسز قزل ارسلان بن محمد را مطیع و خراجگزار خود نمودند.

۲. نحوه‌ی پیدایش و شکل‌گیری امپراتوری سلجوق

در زمان سلطان محمود غزنوی قبایلی از ترکمانان^{۱۹۶} به همراه اقوامی از خلج‌ها با توافق سلطان محمود غزنوی در حوالی سرخس، غزنه و ابیورد ساکن شدند و عموماً اسلام را پذیرفته بودند. در رأس آنان شخصی بنام سلجوق^{۱۹۷} بود. سلجوق جد اصلی خاندان سلجوقیان بود. سلجوق فرزند شخصی بود که دقاق، تقاق یا یقاق نام داشت. دقاق یا تقاق به تمیر یالیق^{۱۹۸} که به معنای کمان آهنین است، شهرت داشت. دقاق از اعضای طایفه‌ی قنق که خاستگاه فرمانروایان اوغوز بود، به‌شمار

۱۹۵. بنگرید به: رنه کروسه امپراتور صحرانوردان ص ۲۷۸

۱۹۶. پاورقی: گردیزی و بیهقی مورخین غزنوی، اوغوزهای سلجوقی را بنام ترکمن ذکر میکنند. در مقابل مورخین خاور نزدیک از آن‌ها بنام الفز-اوغوز نام می‌برند. از زمان سلطنت ملک‌شاه سلجوقی به این طرف اوغوزها را ترکمن خوانده‌اند و از این تاریخ به بعد نام اوغوز فقط به اوغوزهایی که سلطان سنجر را مغلوب و سپس اسیر کردند اطلاق گردیده است.

197. Seljuk

198. temir yalıq

می‌رفت و از امیران معتبر یاوغو یا ییغو بشمار می‌آمد. سلجوق به علت مقام ارجمند دقاق در حکومت ییغوی اوغوزها، پس از پدر و از جانب ییغو، عهده‌دار سمت سوباشی (فرماندهی لشکر) شد. اما پس از مدتی روابط میان ییغو و سلجوق به علل مختلفی که منابع بیان می‌دارند و به‌طور کلی مشتمل بر افزایش روز افزون قدرت سلجوق، حسادت و فتنه‌انگیزی همسران ییغو و حسادت ییغو به قدرت و مقام سلجوق می‌باشد، رو به تیرگی نهاد و موجب شد سلجوق به اجبار به همراه یاران و احشامش، در سده‌ی چهارم هجری (واپسین دهه‌ی سده‌ی دهم میلادی) به سوی جند متواری گردد. در آنجا وی به همراه خاندانش به دین اسلام گروید و سلجوق مذهب حنفی اختیار نمود که در نتیجه، خاندان سلجوقی و زیر دستانشان نیز به مذهب حنفی گرویدند. او را نخستین فرد از ترکمانان اوغوز می‌دانند که اسلام اختیار کرده‌است.

روایات در باب تعداد فرزندان سلجوق و نام آنان، متفاوت است، اما سه نام در تمام روایات تکرار شده‌اند که شامل اسرائیل، موسی ییغو و میکائیل می‌باشند. دو نام دیگر نیز بر طبق بعضی روایات شامل یونس و یوسف می‌باشند.^{۱۹۹} عده‌ای وارثان سلجوق را متشکل از چهار پسر به نام‌های اسرائیل، موسی ییغو، یونس یا یوسف و میکائیل می‌دانند. پس از سلجوق پسرانش، اسرائیل، موسی ییغو و میکائیل به همراه فرزندان میکائیل که طغرل بیک و چغری بیک بودند، وارد چرخه‌ی نزاع‌ها و درگیری‌هایی که در ماوراءالنهر و خوارزم در جریان بود، شدند.

آل سلجوق با شخصی از قراخانیان به نام علی‌تگین همکاری کردند و او را در تصرف بخارا در سال ۴۱۱ هجری، یاری رساندند و سپس بزرگان سلجوقیان به وصلت با دختر علی‌تگین اقدام نمود که به دریافت جایگاهی ممتاز در حکومت علی‌تگین منجر شد. از سمت دیگر، سلطان محمود غزنوی با بهره‌گیری از اغتشاشاتی که در قلمرو قراخانیان در جریان بود و به بهانه‌ی رهایی بخشیدن ستم‌دیدگان از ظلم علی‌تگین و در حقیقت با محقق نمودن آرزوی خویش و حضور در آن سوی جیحون و سرکوب علی‌تگین که بر بخارا و سمرقند تسلط

۱۹۹. برخی از مورخین به واسطه‌ی نام‌های فرزندان سلجوق که شامل میکائیل، موسی و اسرائیل می‌باشد، او را یهودی یا مسیحی نستوری مذهب می‌دانند.

داشت، به آن ناحیه لشکرکشی نمود که با ورود او به ماوراءالنهر، علی‌تگین به بیابان‌ها گریخت و متحدش اسرائیل بن سلجوق نیز پنهان گشت. بر اساس روایات مختلف، اسرائیل با وقوف یمین الدوله به مخفیگاهش دستگیر شد و به سوی غرنین و سپس به سمت هندوستان فرستاده شد و تا پایان عمر اسرائیل به همراه یارانش در قلعه‌ای محبوس بود که در همان جا جان سپرد.^{۲۰۰}

این واقعه ذهنیت سلجوقیان را نسبت به غزنویان تیره و تار نمود. دو فرزند میکائیل یکی طغرل بیگ و دیگری چغری بیگ و عمویشان موسی عناصر فعال در رهبری این گروه بودند.^{۲۰۱} پس از سلطان محمود غزنوی نیز درگیری‌هایی بین سلجوقیان و غزنویان بوجود آمد یکی از این درگیری‌ها درنساء اتفاق افتاد. سلطان مسعود غزنوی سپاهی بسیار عظیم مجهز به تعداد ۱۷۰۰۰ سرباز تحت فرماندهی حاجب بگ دوعدی^{۲۰۲} به سوی سلجوقیان گسیل داشت، این سپاه عظیم مأموریت داشت سلجوقیان را از خراسان بیرون کند. سلجوقیان با شنیدن این خبر اضطرابی بدل را ندادند. برخوردی که درحومه‌ی نساء بوجود آمد، شکست سختی به سپاه غزنویان وارد شد، آنان تمام تجهیزات خود را از دست دادند. این نبرد در ۱۹ شعبان ۴۲۶ هـ-ق (۱۰۳۵م) اتفاق افتاد که برای سلجوقیان موفقیت مادی و معنوی به همراه داشت.^{۲۰۳} به دنبال این شکست غزنویان دهستان را به چاغری بیگ، نساء را به طغرل بیگ و فراوه را به موسی بیگو واگذار کردند.

بعد از این پیروزی قبایل زیادی از ترکمن‌ها و همچنین خلج‌ها پیرامون سلجوقیان گرد آمدند. سلجوقیان بخش بزرگی از اقوام اوغوز را پیرامون خود گرد آورده و ادعای رهبری آن‌ها را داشتند، به همین علت از میان خود کسی را به عنوان یابغو تعیین کردند.^{۲۰۴} آخرین جنگ سلطان مسعود غزنوی با سلجوقیان در مرو به سال ۴۲۹ هـ.ق. در بیابان‌های میانه مرو و سرخس موسوم به دندانقان رخ داد، در این نبرد سپاه غزنوی به سختی شکست خورد و مسعود به نیشابور گریخت و

۲۰۰. مراجعه کنید به دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا.

۲۰۱. بنگرید به: رسول جعفریان، طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان ص ۲۵۷

202. Beg dogdi

۲۰۳. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۱۳۳

۲۰۴. همان منبع ص ۱۱۵

آنگاه به هند رفت و چندی بعد به دست یکی از سربازانش به قتل رسید. پس از این پیروزی دو برادر (طغرل بیگ، چغری بیگ) و عمویشان موسی نشستند، ضمن انعقاد پیمان اتحاد با یکدیگر طی نامه‌ای به خلیفه عباسی [القائم لمرالله] نحوه پیروزی خود را بر سپاه غزنوی تشریح نموده و خود را مطیع خلیفه عباسی معرفی کردند و از او خواستند تا آن‌ها را تأیید کند. این نامه تحلیلی از اوضاع آن روزگار و موضع سلجوقیان را بازگو می‌کند که مطالعه‌ی آن جالب است، به همین دلیل متن نامه را می‌آوریم:

« ما بندگان آل سلجوق گروهی بودیم همواره مطیع و هواخواه دولت و حضرت مقدس نبوی و پیوسته به غزو و جهاد کوشیده‌ایم و بر زیارت کعبه معظم مداومت نموده. و ما را عمی بود در میان ما مقدم و محترم، اسرائیل بن سلجوق، یمین الدوله محمود ابن سبک تگین او را بی جرم و جنایتی بگرفت و به هندوستان به قلعه کالنجر فرستاد و هفت سال در بند داشت تا در آن جای جان سپرد. و بسیاری از پیوستگان و خویشان ما را به قلاع باز داشت. چون محمود درگذشت و پسرش مسعود به جای او بنشست، به مصالح ملک قیام نمی‌نمود و به لهو و تماشا مشغول بود... عاقبت بخت نیک روی نمود و دست باز پسین مسعود به نفس خویش با لشکری گران روی به ما نهاد... و مسعود شکسته و خاکسار و علم نگونسار پشت برگاشت و اقبال و دولت به ما گذاشت... شکر این موهبت و سپاس این نصرت را عدل و انصاف گسترديم و از راه بیداد و جور کرانه کردیم و می‌خواهیم که این کار بر نهج دین و فرمان امیرالمومنین باشد». نویسنده‌ی کتاب افغانستان در دایرت المعارف تاجیک، بر این عقیده است که خلیفه عباسی القائم به علت اضطراری که در استفاده از نیروهای ترکمان دچار آن شده بود، ناچار حکومت آنان را به رسمیت شناخت و بغداد نیز در همه موارد، آنان را مورد تأیید و تجلیل قرار داد. این تأیید براساس آن صورت گرفت که امیری از امرای دیلمیان فارس به نام «ارسلان بساسیری» [اهل فسا] که خود شیعه‌ی اسماعیلی بود، بر بغداد تسلط یافت. وی خلیفه القائم را از شهر بیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه‌ای به نام خلیفه فاطمی مصر المستنصر بالله خواند. خلیفه القائم که در تبعید

به سر می‌برد، از طغرل نخستین پادشاه سلجوقی کمک خواست.^{۲۰۵}

۳. حضور خلج‌ها در میان سپاهیان طغرل و آغاز مهاجرت به مرکز

ایران

طغرل سلجوقی مانند هر شاه دیگری که بنیان‌گذار سلسله‌ای در ایران بود، سال‌های متمادی از عمرش را به جنگ پرداخت. زمانی که خوارزم و خراسان زیرسلطه سلجوقیان درآمد، آنان به علت کمبودجا به سمت منطقه‌ی جبال حرکت کردند. باتشکیل پادشاهی طغرل سرزمین خراسان میان چهره‌های برجسته این خاندان تقسیم شد. چغری بیگ در مرو، موسی یبغو در بست، هرات، سیستان و قاوورد، پسر بزرگ چغری به ولایت طبرس و نواحی کرمان گماشته شدند. در همین زمان بخشی از ترکمانان به نام «ینالی یا یئنی ال» ها و به احتمال قریب به یقین اقوامی از خلج که تحت فرمان ابراهیم ینال یا به تعبیر نگارنده ابراهیم یئنی ال قرار داشتند^{۲۰۶} ابراهیم ینال نوه‌ی سلجوق و فرزند یوسف بود وی برادر ناتنی طغرل بیگ محسوب می‌شد^{۲۰۷} به علت در مضیقه بودن جا، بنابه درخواست اوغوزهای عراق عجم به فرماندهی ارسلان یبغوی سلجوقی به سمت ری، همدان، ساوه و اراک فعلی حرکت کردند. طغرل در سال (۱۰۴۲ م / ۴۳۳ ه.ق) ابراهیم ینال را به سوی ری اعزام کرد و خود نیز در پی وی به این شهر آمد. آن‌جا را آباد کرده و پایتخت خود قرار داد. مهاجرت گروههای ترک به طرق گوناگون از جمله در قالب سپاهیان جنگی و گروههای مستقل شامل خلج‌ها و اوغوزها به منطقه جبال ایران به اندازه‌ای بود که در سال (۴۴۰ ه. ق) ابراهیم ینال به آن‌ها گفت به لحاظ در مضیقه بودن جا بهتر است جهت نبرد به مرز بیزانس (روم شرقی) بروند و افزود که خود نیز به دنبال آنان خواهد آمد. درحقیقت کمی بعد ابراهیم ینال در رأس این ترکمانان علیه بیزانس پیروزی کسب نمود.^{۲۰۸} این احتمال می‌رود که اقوام خلج ساکن در منطقه ساوه از بازماندگان سپاهیان ابراهیم ینال سلجوقی باشند که حاکم جبال، همدان، کرمانشاه و اصفهان بود. اما دکتر ذهتابی ترکولوژ معاصر

۲۰۵. بنگرید به: قربان بابا یف، افغانستان در دایرةالمعارف تاجیک، مترجم دکتر جلال الدین صدیقی چاپ مسکو ۱۹۷۷ جلد دوم ص ۱۹۶

۲۰۶. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوزها، ص ۱۳۳

پیرامون مهاجرت خلیج‌ها از ماوراءالنهر به مرکز ایران در مقاله‌ی خود نظر دیگری دارد. او می‌نویسد: «براساس شواهد تاریخی ایل خلیج از قرن پنجم میلادی کم‌کم از ماوراءالنهر به سمت غرب کوچ نموده‌اند، در قرن نهم و دهم میلادی خلیج‌ها با اوغوزها متحد شده یک ایل بزرگ تشکیل داده و به سمت جنوب و شرق ماوراءالنهر آمدند که، به اینها خلیج‌های شرق گفته‌اند که در افغانستان کنونی و مشرق ایران سیستان، بلخ، غزنه و کابل زندگی می‌کردند». طبق نوشته ابو اسحاق اصطخری خلیج‌ها بعد از قرن دهم به سمت فارس و جبال ایران حرکت کرده‌اند ولی در آنجا نماندند بلکه به سمت تبت و پامیر هندوستان مهاجرت کردند، ابتدا در ولایت بیهار حکومت (۱۲۲۷ م) خلیجیان را تشکیل دادند که در فصل آینده پیرامون خلیج‌های هندوستان سخن خواهیم گفت.^{۲۰۷}

۴. نحوه‌ی مهاجرت خلیج‌ها به عراق عرب و آذربایجان

همانگونه که بیان شد گروهی از خلیج‌ها در زمان سلجوقیان با اوغوزها متحد شده و به همراه سپاهیان سلجوقی به منطقه‌ی جبال یعنی ری، ساوه، همدان و اصفهان و سپس به آذربایجان آمدند که، در این نگارش ما از این گروه بعنوان «خلیج‌های غربی» نام می‌بریم. گروهی از خلیج‌ها که به همراه سپاهیان سلجوق به عراق عجم و سپس به عراق عرب آمده بودند، در زمان خلیفه‌ی عباسی /المعتصم در سامرا مسکن گزیده و بخش دیگری از این قوم نیز در منطقه‌ی خرقان ساوه اقامت نمودند. آنگاه آن بخش بزرگی از خلیج‌ها که، در سامرا مسکن گزیده بودند، به سمت آذربایجان کوچ کردند.^{۲۰۸} آقای دکتر زهتابی براین عقیده است که خلیج‌ها پس از مهاجرت از جنوب دریای خزر به سمت آذربایجان، دو بار کوچ کرده‌اند، بار دوم زمان چنگیزخان نوه‌ی او هولاکو خان بود. در سال (۱۲۶۵-۱۲۱۷م) هولاکو خان از آسیای مرکزی دویست هزار خانوار از طوایف ترک جنوب خزر را به آذربایجان کوچاند، در میان این طوایف از اقوام خلیج نیز حضور داشتند. این‌ها به سمت مراغه، ساوه و تفرش کوچ کرده‌اند. و در آنجا ماندگار شده‌اند. علاوه بر خلیج‌های که از جنوب خزر به آذربایجان آمده بودند از شمال خزر نیز طوایفی از خلیج‌ها

۲۰۷. بنگرید به: دکتر علی کمالی، و دکتر محمد زهتابی، تلیم خان چاپ اول ۱۳۸۲ نشر اختر ص ۴۴

۲۰۸. همان منبع ص ۴۵

به آذربایجان مهاجرت و در مراغه ساکن شده‌اند. وقتی خلج‌ها و اوغوزها در قرن یازدهم باهم متحد شدند، از جنوب دریای خزر، خراسان و ب لخ به سمت منطقه جبال‌ری و سپس به سمت آذربایجان آمدند. متحدین اوغوزها از جمله خلج‌ها و قبیچاق‌ها از شمال خزر، از دربند عبور کردند و به آذربایجان آمدند. این‌ها حیوانات اهلی خود را از دربند داغستان و قلعه‌ی ماخاچ گرفته تا جنوب آذربایجان که منطقه بسیار حاصل خیز بود به چرا می‌بردند. این واقعیت را امروزه می‌توان به وضوح در اقصی نقاط آذربایجان مشاهده نمود، از جمله در شمال گوی چای، سلیان، زنگه زور، در جنوب اطراف تبریز، میاندواب، قاراداغ، مشگین، مراغه، زنجان، قزوین، ابهر، اراک، فراهان، شهریار، ورامین، کرج، قم و تفرش روستایی به نام خلج دیده می‌شود.

خلج‌هایی که از شمال دریای خزر آمدند اول در داغستان جنوبی اقامت گزیده آنگاه، به تدریج به سمت جنوب مهاجرت کردند. در قرن سیزدهم میلادی در سرتاسر دشت مغان، هم شمال ارس و هم جنوب آن، در شمال، جنوب و شرق شهر اردبیل خلج‌ها ساکن شدند. در ابتدای قرن سیزدهم میلادی همزمان با هجوم مغول‌ها و بر اثر فشار آنان، خلج‌هایی که در دشت مغان ساکن بودند مجبور شدند آن مکان را ترک نموده به سمت سوریه، لبنان و فلسطین مهاجرت نمایند. و تا زمان «امیر تیمور گورکانی» نیز در همان مناطق زندگی می‌کردند. وقتی یکی از فرمانروایان امیر تیمور به نام میصره به سوریه و فلسطین حمله کرد و آنجا را اشغال نمود، در طول اقامت خود در این بلاد با سران و بزرگان قوم خلج ملاقات نمود. آنان از وی خواستند که طوایف خلج را به ایران برگرداند، آن فرمانده نیز پذیرفت و به خلج‌های ساکن در سوریه، لبنان و فلسطین اجازه داد تا به ایران کوچ نمایند. لذا اقوام خلج به داخل ایران مهاجرت کرده و یک گروه در ناحیه‌ی بین ساوه و خرقان سکونت نمودند که، به قول «فاروق سومر» مرکز این ناحیه در آن هنگام قصبه‌ای بود به نام نوبران/Novberan واقع در غرب ساوه که در مسیر شاهراه می‌باشد و امروزه به منطقه مزلقان چایی معروف است. به خلج‌هایی که در این ناحیه سکونت دارند بعدها به عنوان «خلج قاهر» یا خلج ساوه معروف شدند. لذا خلجستان عنوانی است که اختصاصاً به این ناحیه اطلاق می‌شده است. گروه دوم

از خلیج‌ها در ناحیه‌ی بین شهر قم و سلطان آباد واقع در غرب آن ساکن هستند. به این خلیج‌های ساکن در این منطقه که امروزه به خلیجستان معروف است، خلیج امیرحسینلی یا به فارسی امیرحسینی گفته می‌شود.^{۲۰۹} در طول زمان برخی از قبایل خلیج که در خلیجستان ساوه ساکن بوده‌اند، بنابه دلایلی از آن‌ها جدا شده و به سمت جنوب ایران یعنی فارس مهاجرت کردند و با قشقایی‌ها یکی شدند. خلیج‌هایی که در ساوه ساکن بودند، نسل آنان امروزه هم در ساوه هم در خلیجستان موجود است. از بزرگان ادب این قوم می‌توان به استاد تئیم خان که در زمان فتحعلی شاه قاجار زندگی می‌کرد اشاره نمود.^{۲۱۰}

۵. نحوه‌ی مهاجرت ترکمانان و خلیج‌ها به بغداد و آناتولی

همانگونه که بیان گردید یکی از فرماندهان ترک به نام بساسیری با فاطمیان مصر مرتبط شد، کوشید تا زمینه تسلط آن‌ها را در بغداد فراهم کند. ظهور این پدیده برای خلافت عباسی بسیار خطرناک بود. فاطمیان نزدیک به یک صد سال رقیب بلامنازع عباسیان در خلافت بودند. اکنون ظهور بساسیری که خلعت از خلیفه‌ی فاطمی مصر دریافت کرده بود، می‌رفت تا بساط عباسیان را در بغداد جمع کند، که در این برهه خلیفه‌ی عباسی از طغرل سلجوقی کمک خواست و طغرل به همراه سپاه عظیمی از ترکان اوغوز و خلیج به سوی بغداد روانه شد، و بغداد را از دست فاطمیان گرفت و فرشته نجات خلیفه عباسی گردید. در آن عصر اختلاف شدیدی در بغداد میان شیعیان دوازده امامی، شیعیان فاطمی و سنیان متعصب رواج پیدا کرده بود. به همین سبب حضور طغرل در بغداد برای خلافت سنی مذهب عباسی مایه حیات شد. به همراه طغرل ترکان زیادی از اقوام اوغوز و خلیج وارد بغداد شدند و به تدریج در آنجا مستقر گردیدند. سکونت دهها هزار نفر از ترکان در بغداد سبب سخت شدن زندگی به مردم را همراه داشت. لذا به تدریج فریاد اعتراض آنان برضد طغرل بلند شد. در این هنگام القائم عباسی به دنبال عمیدالملک کندی وزیر طغرل فرستاد و مراتب اعتراض مردم را به او گوشزد نمود. پس از آن بود که طغرل تصمیم گرفت به سوی موصل حرکت کند. وی پس از

۲۰۹. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوزها، ص ۶۱

۲۱۰. همان منبع ص ۴۶

تصرف موصل برادرش ابراهیم ینال را حاکم موصل کرد اما در سال (۴۵۰ هـ. ق) بساسیری موصل را به تصرف درآورد. طغرل دوباره به آنسوی حرکت کرد اما بساسیری موصل را رها کرد و رفت. ابراهیم ینال برادر طغرل نیز از وی جدا شد. مجدداً به سمت همدان و ساوه آمد و سر به شورش برداشت. طغرل چون از موقعیت ابراهیم ینال وحشت داشت [زیرا ترکان بیشتر وی را دوست میداشتند] در پی ابراهیم آمد اما، با خروج طغرل از بغداد بساسیری مجدداً به این شهر حمله کرد و آن جا را به تصرف خود درآورد. به دنبال ورود بساسیری، خلیفه‌ی عباسی از شهر خارج شد و برای یکسال در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده می‌شد. این اثر بر این باور است که، او با مردم رفتار مناسبی داشت، هیچ گونه تعصب مذهبی به خرج نه داد به همین دلیل توده مردم از بساسیری حمایت می‌کردند. و نیروهای وفادار به طغرل نه توانستند کاری از پیش ببرند. ازسوی دیگر نیروهای اندک طغرل مجبور شدند با نیروهای فراوان ابراهیم ینال در عراق عجم مواجه شوند. بیشتر ترکان از ابراهیم ینال دفاع می‌کردند، زیرا او قول داده بود که ترکان را به عراق عرب باز نگرداند. ترکان از اقامت طولانی در عراق خسته شده بودند اما، نیروهای کمکی آلپ ارسلان فرزند چغری داود برادر طغرل از راه رسیدند و ابراهیم ینال را شکست دادند. طغرل در این جنگ ابراهیم را کشت. و بار دیگر طغرل به بغداد برگشت و خلیفه‌ی عباسی را به بغداد آورد بدین ترتیب دولت سلجوقی سبب حفظ خلافت عباسی شد. طغرل در برابر این خدمت از دختر خلیفه خواستگاری نمود. خلیفه با همه کراهتی که داشت به این ازدواج راضی شد. در سال (۴۵۵ هـ. ق) این ازدواج صورت گرفت پس از مدت کوتاهی طغرل در ری درگذشت.^{۲۱۱} پس از گشته شدن ابراهیم ینال قتلش عموی طغرل بر ضد آلپ ارسلان قیام کرد اما، وی در جنگی که رخ داد کشته شد فرزندان قتلش در بخش مسلمان نشین آسیای صغیر قدرت خود را حفظ کردند آنان پس از گشودن سرزمین‌های تازه در آن ناحیه سلسله‌ای که در تاریخ **بنام** سلاجقه‌ی روم شهرت دارد تأسیس کردند. آلپ ارسلان به منظور مقابله با امپراتوری بیزانس در ۲۶ اوت ۱۰۷۱ میلادی در دشت رهوار واقع در ملازگرد با سپاه روم به مقابله برخاست.

۲۱۱. مراجعه کنید به: رسول جعفریان، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمیان ص ۲۷۷

شمار سپاهیان بیزانس بسیار بیشتر از سپاهیان ترک بود آلپ ارسلان با اجرای اصول جنگی ترک‌ها امپراتوری بیزانس را شکست سختی داد. و این نبرد آغاز فتح آناتولی توسط ترک‌ها بود، به نحوی که آناتولی به صورت سرزمین ترک‌های اوغوز و خلج درآمد.^{۲۱۲} از آثار بجا مانده در پی حضور سپاهیان سلجوقی در آناتولی هم اکنون بر اساس نوشته‌ی پرفسور فاروق سومر جمعا چهار روستا به نام قالاچ و دو روستا به نام قالاچلی وجود دارد. دو روستای قالاچ در شهرستان‌های گرده (بولو) و آلاچام و دو روستای قالاچلی نیز در شهرستان‌های دادای و گزره است. همچنین در آناتولی بیست و یک روستا با عنوان خلج شناخته می‌شود، از این‌ها پنج روستا به نام خلج، ده روستا به نام خلج‌لی، سه روستا خلج‌لر و سه روستا خلج اوغلو نام دارند. بدون شک همه این اسامی با نام ایل خلج پیوستگی دارند. از اسامی فوق دو روستا به نام خلج در شهرستان گیره سون یکی در تیره بولو دیگری نیز در شهرستان کشاپ هستند. دو روستا به نام خلج‌لی و یک روستا به نام خلج اوغلو نیز در شهرستان‌های گیره سون و تیره بولو یافت می‌شوند. همه این‌ها دلالت بر این دارند که خلج‌ها و چینی‌ها در اسکان ترک درسواحل دریای سیاه نقش مهمی داشته‌اند.^{۲۱۳} در ناحیه‌ی کاستامونو، چهار روستا به نام خلج‌لر و خلج اوغلو وجود دارد. یکی از روستاهای دوگانه به نام قالاچ‌لی نیز در همان ناحیه قرار دارد. وجود نام‌های خلج در زنگولداق، قالاچلی در مسنیوب، قالاچ در سامسون و بولو و خلج در گزره همگی بیانگر نقش مهم خلج‌ها در مسکونی شدن سواحل دریای سیاه و مناطق وابسته به آن است. قابل ذکر است که پرفسور فاروق سومر بر این عقیده است که خلج‌ها دو طایفه از طوایف بیست و چهار گانه اوغوزها را تشکیل می‌دهند، آنان در آناتولی بیست و پنج روستا را نمایندگی می‌کنند در حالیکه، طایفه‌ی وابسته به اوغوزها تنها شش روستا به نام خود دارند.

۲۱۲. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر اوغوزها ص ۱۶۱

۲۱۳. همان منبع ص ۶۳

فصل ششم

فتوحات خلیج‌های شرقی

(۱۲۲۰-۸۹۳ م)

۱. نحوه ی مهاجرت و تجدید قوای خلیج های شرقی

منظور ما از خلیج های شرقی آن گروه از اقوام خلیج هستند که در اثر جنگ با اسماعیل احمد سامانی و شکست از او در سال ۸۹۳ میلادی از ماوراءالنهر به سمت خراسان کوچ کردند و از خراسان نیز به سمت جنوب به سیستان روانه شدند و در منطقه زمین داور مسکن گزیدند. عده ای از خلیج ها در خراسان بزرگ، غزنه، هرات و کابل ماندند و در خدمت سلاطین غزنوی و غوران و خوارزمشاهیان درآمدند. و در لشکرکشی های غزنویان و سلاطین غوری به هندوستان مشارکت نمودند. در همین راستا بخشی از آنان به هندوستان کوچ کردند و در فتوحات دولت غور در هندوستان نقش بسیار فعال و مهمی ایفاء نمودند. امیر اختیار الدین خلجی همان گونه که از نامش پیداست وابسته به این قوم از خلیج ها بوده است که با فتوحات خود در بنگال و در شرق هندوستان اسلام را گسترش داد.

در دوره پادشاهی ترکان دهلی (۱۲۹۰-۱۲۰۶ م) خلیج ها به تدریج قوت گرفتند، و در سال ۱۲۹۰ میلادی با کسب قدرت سیاسی سلسله ی خلجیان هند را تشکیل دادند، و یک دوره ی درخشانی را تا سال ۱۳۲۰ میلادی از خود به یادگار گذاشتند.^{۲۱۴} در زمینه مسکن خلیج های شرق ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود ذیل مبحث اقلیم سوم می-نویسد: از شهرهای سیستان بخت و طاق را می-توان نام برد و اما، کوهستان از بلاد خراسان است و بلاد معروف آن سرخس (قهستان) و در آخر این بخش است. درست باختر و خاور بخش هشتم از اقلیم سوم چادرگاه های خلیج واقع است که از طوایف چادر نشین ترک اند، این چادرگاه ها از مغرب به سرزمین سیستان و از جنوب به ناحیه ی کابل هند پیوسته است. و در شمال این چادرگاه ها نواحی کوهستانی غور واقع است که مرکز آن غزنه می باشد. غزنه به منزله ی بندر هند به شمار می رود. وی در توصیف اقلیم چهارم می نویسد: در ناحیه ی باختری بخش نهم این اقلیم پس از سرزمین فرغانه و چاچ در جنوب ناحیه خلخ و در شمال سرزمین است و ناحیه کیماک (قیماق) سرتاسر خاور این بخش قرار گرفته است.^{۲۱۵}

۲۱۴. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر اوغوزها ص ۶۰

۲۱۵. بنگرید به: عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران ۱۳۵۳ چاپ سوم جلد اول ص ۱۱۶

۲. همکاری خلج‌ها با غزنویان

همزمان با حکومت سلطان محمود غزنوی، در آن سوی ماوراءالنهر خاندان قراخانیان حکمروایی می‌کردند که طی سال‌های ۱۰۳۰-۹۹۸ میلادی بین دو فرمانروای ترک یعنی سلطان محمود غزنوی و علی ایلک نصرابن علی روابط دوستانه‌ای حاکم بود. به موجب موافقت نامه‌ای که امضاء کردند، رود خانه جیحون/آمودریا مرز دو سلطان نشین تعیین گردید. ایلک نصرابن علی فرمانروای قراخانیان برای اینکه کلیه‌ی مایملک سامانیان را تسخیر کند، بایستی وارد خراسان می‌شد. نویسنده‌ی تاریخ یمینی در این باره معتقد است: ارسال ایلک از غیبت سلطان محمود که در آن زمان در هندوستان به سر می‌برد استفاده کرد و قوای خود را از دوجناح به طرف خراسان اعزام نمود. خراسان، نیشابور و بلخ را تصرف کرد. سلطان محمود باشتاب خود از هندوستان برگشت. در آن زمان جعفر تگین، بر دارالملک بلخ بود و ارسالان جاذب خلج حاکم هرات. وی از حمله ارسالان ایلک مطلع شد از هرات متوجه غزنین گشت تا تختگاه را محافظت نماید و سوباشی تگین (به نظر نگارنده سباش sabaş یا ساواشی savaşı تگین درست تر است) را به هرات فرستاد و وزیر ابوالعباس الفضل ابن احمد در حفظ مسالک و ضبط اطراف ممالک از غزنه تا حدود بامیان و پنجشیر احتیاط بلیغ به جای آورد، مدخل و خارج آن نواحی را به مردان کار و حافظان هوشیار سپرد.^{۲۱۶}

جمعی از اعیان خراسان بواسطه امتداد زمان غیبت سلطان محمود، با ایلک خان پیمان دوستی و اطاعت بستند. چون سلطان محمود به غزنین رسید با لشکری انبوه از ترکان خلج به سوی بلخ آمد. جعفر تگین حاکم بلخ که از امیران سلطان محمود به شمار می‌رفت از فرمان سلطان سرپیچی نمود وقتی متوجه حرکت سلطان محمود به بلخ شد از بلخ به ترمذ گریخت. سلطان محمود، ارسالان جاذب خلج^{۲۱۷} حاکم هرات را با ده هزار سوار به سر راه سباشی تگین فرستاد. ارسالان

۲۱۶. بنگرید به: ابوالشرف ناصح بن ظفر جزفادقانی (۵۶۰۳) ترجمه تاریخ یمینی به اهتمام جعفر شعار نشر بنگاه ترجمه و کتاب

تهران ۱۳۴۵ ص ۲۸۱

۲۱۷. پاورقی: خلج‌های فوق ابتدا در خدمت امیر ناصر الدین سبکتکین که وی نیز از سرداران مشهور سلطان محمود غزنوی بود درآمدند و به اتفاق ایشان به جنگ چپپال پادشاه هند رفتند که در آن تاریخ لمعان را به تصرف خود درآوردند. در این نبرد امیر ناصرالدین به اتفاق جماعت افغان و خلج شکست سختی به چپپال وارد کردند و بعد از آن هندیها آرام شدند و از آن ولایت چشم پوشی

جاذب از کنار جیحون به سمت مرو و آنگاه به سرخس آمد. در بین راه محسن ابن طارق، مزاحم ادامه‌ی حرکت وی شد تا اینکه سباشی تگین از دست نیروهای ارسلان جاذب به سمت ابیورد گریخت.

مؤلف تاریخ یمینی می‌نویسد: «ارسلان جاذب در طوس مقیم بود که خبر یافت سباشی تگین براه بیابان بیرون آمد ابو عبدالله طائی را که با لشکر غرب در خدمت او بودند بر عقب او روان کرد ولی موفق به دستگیری سباشی تگین نشدند». سباشی تگین با چند تن از همراهان جان سالم به در برد، از جیحون گذشت به نزد ارسلان ایلک خان قراخانی رسید. ارسلان ایلک نصر ابن علی از پسر عموی خود **بنام** یوسف ابن هارون قدرخان که امیر ختن بود کمک خواست و قدرخان نیز به کمک او شتافت. شایان ذکر است که در این نبرد (۱۰۰۸م) برادر دیگر ایلک خان **بنام** طغان خان از سلطان محمود غزنوی حمایت می‌کرد. ایلک خان جعفر تگین را با شش هزار سوار به بلخ فرستاد تا سلطان را از قصد سباشی تگین مشغول دارد ولی سلطان اعتنایی به او نکرد و ایلک خان از اقصی نقاط ترکستان و ماوراءالنهر نیرو جمع کرد در کل پنجاه هزار نفر از جیحون عبور کردند به سمت تخارستان حرکت نمودند. این خبر به سلطان محمود رسید وی بلافاصله به بلخ رفت از اصناف ترک، خلیج، هندو و افغان لشکری فراوان فراهم نمود، و به چهار فرسخی بلخ به پل چرمیان رسید.^{۲۱۸}

سلطان محمود صفوف لشکر خود را بدین صورت بیاراست؛ قلب لشکر را به برادر خود امیر نصر ابن ناصرالدین والی جوزجان و ابونصر فریغون و ابو عبدالله طایی سپرد، میمنه را به آلتون تاش حاجب سپرد و میسره را به ارسلان جاذب خلیج و امرای افغان و اگزار کرد. از سوی دیگر ایلک خان خود در قلب لشکر و قدرخان با لشکر ختن در میمنه و جعفر تگین در میسره قرار گرفتند. آن روز تا غروب جنگیدند سرانجام در این نبرد ایلک خان شکست خورد و لشکر او پا به هزیمت

کردند. در آیین نبرد کشور هندوستان به تصرف امیر ناصرالدین درآمد. و تمامی افغانها و قوم خلیج که در آن دیار بودند به خدمت امیر ناصرالدین درآمدند. در آن تاریخ خلیفه عباسی بغداد القادر بالله بود که خلعتی گرانبایه به سلطان محمود فرستاد و او را به یمین الدوله و امین المله لقب داد.

جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی مترجم سعید نفیسی کتاب فروشی فروغی تهران ۱۳۴۲

۲۱۸. بنگرید به: ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی ص ۳۴۴

نهاد. ابو عبدالله طایی با پنج هزار سوار عرب و ارسلان جاذب فرمانده سپاه خلج باده هزار نفر ترک، خلج و افغان دو شبانه روز جنگجویان ارسلان ایلک را دنبال کردند، حدود هشت هزار نفر از آنان را به قتل رساندند و خراسان به تصرف سلطان محمود در آمد. ابن اثیر می‌نویسد: پاداشی که خلج‌ها از سلطان محمود غزنوی گرفتند آن بود که اجازه یافتند در مناطقی از بیابان‌های خراسان اسکان یابند و به نحوی که خودشان صلاح می‌دانند زندگی شان را تأمین کنند و گروههایی از آنان نیز وارد ارتش سلطان محمود شدند.^{۲۱۹}

۳. روابط خلج‌ها با خوارزمشاهیان

خوارزم در قرن چهارم هجری از مراکز مهم فرهنگی به شمار می‌رفت. و شخصیت‌هایی مانند ابوریحان بیرونی در آنجا پرورش یافته‌اند. با تسلط سلجوقیان بر خراسان این منطقه تحت سلطه آنان در آمد و یکی از امرای ترک دربار آنان **بنام** انوشته‌کین به خوارزم فرستاده شد و طبق سنت مرسوم در خوارزم خوارم‌شاه نامیده شد. انوشته‌کین در سال ۴۹۰ هجری درگذشت و فرزندش قطب الدین محمد به جای او حکومت خوارزم را بر عهده گرفت. وی در طول دوران فرمانروایی خود، با سلطان سنجر هماهنگ بود و به عنوان دست‌نشانده وی در منطقه حکومت می‌کرد. پس از درگذشت قطب الدین محمد در سال ۵۲۱ هجری فرزندش آتسز از سوی سلطان سنجر به امارت خوارزم انتخاب شد. او بتدریج در جهت استقلال خود قدم برداشت و کوشید تا دولتی مستقل از سلجوقیان در خوارزم پدید آورد. آتسز طی سال‌های حکمرانی خود میان خوارزمیان از محبوبیت خوبی برخوردار بود. مردم به طور کامل از او حمایت می‌کردند. آتسز تا سال ۵۲۹ هجری ارتباط خود را با سلطان سنجر حفظ کرد اما، از این سال به بعد پیوند خود را با سلجوقیان قطع نمود و کوشید تا با تصرف مناطق جدید حوزه جغرافیایی تحت سیطره خود را گسترش دهد. سلطان سنجر سپاه بزرگی فراهم کرد و به سوی خوارزم تاخت، دو لشکر در منطقه‌ای بنام *هزار اسب* با یکدیگر درگیر شدند. سپاه خوارزم با تحمل چندین هزار کشته و مجروح و اسیر شکست خورد. در این نبرد حتی فرزند آتسز

۲۱۹. بنگرید به: ابن اثیر جلد یازدهم ص ۲۹۹

نیز اسیر شد که به دستور سلطان سنجر دو نیم شد. سلطان سنجر فرمانروایی خوارزم را به برادر زاده اش سلیمان سپرد و خود بازگشت. از آن جا که مردم خوارزم آتسز را دوست می داشتند سلیمان را بیرون کردند و بار دیگر دولت خوارزمشاهی را در خوارزم بر سرکار آوردند. این بار آتسز کوشید تا با سنجر از در آشتی در آید و ارتباطش را با وی بر پایه دوستی متقابل استوار کند اما، از آن جا که اندیشه ی استقلال خواهی او را آرام نمی گذاشت، بلافاصله دوستی را بهم زد و به بخارا حمله کرد. سپس با ترکان قراختائی اظهار دوستی نمود و از آنان دعوت کرد تا به ماوراءالنهر حمله کنند. در نتیجه همانگونه که در فصل گذشته بیان شد، قراختائیان در سال ۵۳۶ هجری به سمرقند یورش آوردند طی نبردی که نزدیکی این شهر بوقوع پیوست، شکست سختی به سلطان سنجر وارد شد و حتی همسر او نیز به اسارت درآمد. به هر حال آتسز برغم تلاش های گسترده خود نه توانست آنگونه که آرزو داشت استقلال خوارزم را به دست آورد، تا اینکه (۵۵۱ه) ایل ارسلان فرزند آتسز جای او را گرفت وی توانست برخی از مناطق خراسان مانند دهستان و گرگان را ضمیمه قلمرو خویش کند.^{۲۲۰}

در زمان همین ایل ارسلان، خلیج ها در جنگ قطوان در صفوف قراختائیان جنگیدند و اوغوزها را مجبور به مهاجرت به خراسان نمودند. در نوزدهم رجب سال ۵۵۹ هجری ایل ارسلان خوارزمشاه در خوارزم به علت بیماری جان سپرد و پسر کوچک خود سلطان شاه را به جای خود گماشت اما پسر دیگر ایل ارسلان **بنام** تکش بر سر قدرت با برادرش به نزاع برخاست. در این نزاع تکش مغلوب گشت و به قراختائیان پناهنده شد.^{۲۲۱} ملکه ی قراختائیان که نیابت سلطنت را برعهده داشت، به شوهر خود «یه-لیو-شه» مأموریت داد تا با لشکری روانه خوارزم گردد و سلطان را از تخت بردارد و برادرش تکش را به جای وی بر سریر پادشاهی به نشاند. قبل از انجام این مأموریت گورخان قراختائی طی فرمانی دستور داد تا خلیج ها از ناحیه سمرقند و بخارا به جانب کاشغر کوچ کنند و سلاح های خود را نیز

۲۲۰. بنگرید به: رسول جعفریان، طلوع طاهریان تاغروب خوارزمشاهیان، پایگاه اطلاع رسانی اندیشه جوان اینترنت

۲۲۱. بنگرید به: علا الدین عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ۶۵۸ هجری نگارش دکتر منصور ثروت انتشارات امیر کبیر

چاپ دوم ۱۳۷۸ ص ۶

به زمین بگذارند. به احتمال قوی علت این امر حمایت اقوام خلج از جانشین ایل ارسلان خوارزمشاه یعنی سلطان شاه می‌باشد که در نزاع بین دو برادر از سلطان شاه حمایت نموده‌اند، به همین سبب نیز خلج‌ها از دستور گورخان سرپیچی کردند و حتی سر به شورش نهادند همچنان که درفصول گذشته بیان شد، خلج‌ها در نبردی که حوالی بخارا به وقوع پیوست به سختی شکست خوردند و تلفات زیادی را متحمل شدند ناچار مجبور به اطاعت از گورخان گردیدند. و از آن پس به سمت قیالیک آمدند و در آنجا حکومتی به فرماندهی ارسلان خان خلج را تشکیل دادند که تابع گورخان قراختائیان بود.^{۲۲۲} از سوی دیگر هر چند تکش به کمک قراختائیان توانست تخت و تاج برادرش را بگیرد و این را مدیون گورخان بود، ولی طولی نه کشید که طغیان کرد و سر از اطاعت برنهاد و از پرداخت باج و خراج ابا نمود. قراختائیان نیز سیاست خودشان را تغییردادند و برادر، تکش سلطان شاه را تقویت کردند تا علیه برادر خود اقدام کند، وی اگرچه نه توانست پادشاه خوارزم شود لیکن، بالشکری خراسان را به تصرف خود درآورده و حکومت مرو، سرخس، نساء و ابیورد را تا پایان عمر خود، سال (۱۱۹۳ م/ ۵۸۹ ه) در اختیار خود گرفت. پس از مرگ او برادرش علاء الدین تکش خوارزمشاه بر تمام خراسان حاکم شد و سپس اقدام به تصرف عراق عجم نمود. تکش خوارزمشاه در سال (۱۱۹۳ م/ ۵۸۹ ه) ری را به تصرف خود درآورد، آنگاه در سال (۱۱۹۴ م/ ۵۹۰ ه) با کشتن طغرل فرزند ارسلان شاه آخرین فرمانروای سلجوقی این سلسله را منقرض کرد و عراق عجم را ضمیمه قلمرو خود نمود.^{۲۲۳} تکش در سال ۵۹۶ هجری درگذشت و علاء الدین محمد فرزند تکش به جای پدر بر تخت نشست. در همان زمان دولت غوری (که در فصل آینده پیرامون آنها صحبت خواهیم نمود) به رهبری غیاث الدین و شهاب الدین^{۲۲۴} غوری به قصد تصرف نیشابور، مرو و سرخس به این منطقه حمله کرده و آن جا را به

۲۲۲. بنگرید به: پرفسور فاروق سومر، اوغوزها ص ۲۴۱

۲۲۳. بنگرید به: رسول جعفریان، روزگار خوارزمشاهیان پایگاه اینترنتی اطلاع رسانی کانون اندیشه جوان

۲۲۴. پاورقی: بنا به نوشته مؤلف کتاب امپراطوری صحرائوردان، شهاب الدین محمد غوری (۱۲۰۶-۱۱۶۳ م) پادشاه غوریان در مشرق زمین بود. او آخرین سلطان غزنوی را در پنجاب از سلطنت خلع نمود و این سرزمین را به تصرف خود درآورد. شهاب الدین محمد به اوج قدرت رسیده بود که دچار هجوم و حمله هم نام خود محمد خوارزم شاه شد اولین پیکار این دو محمد در کنار جیحون بود که بفتح غوریان تمام شد و غوریان آمدند شهر خوارزم را به تصرف خود درآوردند.

تصرف خود در آورد. محمد خوارزم شاه فرمانروای قراختایی را که سرور خود می دانست به یاری طلبید و گورخان قراختایی با لشکری به فرماندهی سردار خود بنام *تانی کوت طراز* و یکی دیگر از مطاوعین خود بنام عثمان قراخانی پادشاه سمرقند را به کمک فرستاد. سپاه غوری شکست خورد و آن ها مجبور به عقب نشینی از شهر خوارزم گردیدند.

پس از مرگ محمد غوری (۱۲۰۶ م) محمد خوارزم شاه توانست هرات و خود غور را از دست غوریان خارج کند. در سال ۱۲۱۵ میلادی محمد خوارزم شاه تصرف افغانستان را به پایان رساند و شهر غزنه را تسخیر نمود، او این فتوحات را مدیون گورخان قراختایی بود. وانگهی چون خود از مطاوعین گورخان بود و برای یک سلطان مسلمان باج و خراج دادن به قراختائیان کافر امری تحمل ناپذیر بود از سوی دیگر فرمانروای مسلمان قراخانی سمرقند، عثمان بن ابراهیم نیز از مطاوعین قراختائیان بود که همان احساس را داشت لذا محمد خوارزم شاه ابتدا با عثمان ابن ابراهیم سازش و مصالحه نمود و در سال ۱۲۰۷ میلادی سمرقند را اشغال کرد و خود جای قراخانیان را گرفت و فرمانروای سمرقند را مطیع خود ساخت. در سال ۱۲۱۲ میلادی عثمان بن ابراهیم چون از اطاعت خوارزمیان نیز به ستوه آمده بود، قیام کرد اما سلطان محمد به سمت سمرقند رهسپار گشت شهر را اشغال نمود و سپس آن را به غارت داد و عثمان نیز گشته شد و سلسله قراخانیان در ترکستان منقرض گردید.^{۲۲۵} علا الدین محمد خوارزم شاه قلمرو خود را به چهار قسمت تقسیم کرد: بخش شرقی شامل غزنه تا هند و بست را به جلال الدین منکبرتی فرزند ارشد خود سپرد. بخش شمالی شامل شمال خراسان و خوارزم و مازندران را به قطب الدین ازلاغ شاه فرزند دیگرش که ولیعهدش نیز بود داد. قسمت جنوبی را به غیاث الدین پیر شاه و قسمت غربی را تا عراق عجم به رکن الدین شای سپرد. با این وجود دولت خوارزم شاه دوام چندانی نیاورد زیرا در سال ۶۱۷ ه. ق مغولان با هجوم خود خوارزم را به اشغال خود درآوردند.^{۲۲۶}

۲۲۵. بنگرید به: رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ۲۸۴-۲۸۳

۲۲۶. مراجعه کنید به: به همان منبع ص ۲۸۵ و نیز به: رسول جعفریان، روزگار خوارزم شاهیان پایگاه اینترنتی اطلاع رسانی کانون اندیشه جوان.

۴. جنگ علاءالدین محمد خوارزمشاه با خلیفه‌ی عباسی

یکی از مشکلات خوارزمشاهیان برقراری ارتباط با خلافت عباسی در بغداد بود. تا این زمان دولت سلجوقی از طرف خلافت عباسی به رسمیت شناخته می‌شد. درمیان سال‌های ۵۵۵-۵۳۰ ه.ق آتسز در صدد برآمد تا حکم مستقلی از ابو عبدالله محمد المقتفی خلیفه عباسی به گیرد. رشید الدین وطواط منشی معروف وی چندین نامه از طرف خوارزمشاه به مقتفی نوشت. او در این مکاتبات، ضمن بیان بدگویی از سلطان سنجر سلجوقی [که اندکی مورد تنفر عباسیان نیز بود] و نیز شرح سوابق اجدادش در جهاد با کفار، با عبارات بلیغی اظهار اطاعت نموده و از او خواست تا سلطنت خوارزمشاهیان را به رسمیت به شناسد. همین روابط با ابوالمظفر یوسف المستنجد (۵۶۶-۵۵۵ ه.ق) و ابو محمد الحسن المستنصری عباسی (۵۷۵-۵۶۶ ه.ق) نیز برقرار بود. روشن بود که سلطه سلجوقیان بر بغداد انجام این امر برای خلیفه دشوار بود. خلیفه‌ی بعدی ابوالعباس احمد الناصر (۶۲۲-۵۷۵ ه.ق) بود که چهل و هشت سال خلافت کرد. الناصر عباسی در سال ۵۸۴ ه.ق با سپاه سلطان سلجوقی درگیر شد و در این جنگ شکست خورد. پس از آن وی به اختلاف میان خوارزمشاهیان و سلطان طغرل سلجوقی دامن زد تا اینکه طغرل در سال ۵۹۰ ه.ق توسط خوارزمشاهیان کشته شد. این بار درگیری میان خوارزمشاهیان و الناصر عباسی آغاز شد، زیرا خواست خوارزمشاهیان آن بود تا بنام آنان در بغداد خطبه خوانده شود اما، الناصرنه تنها با آن مخالف بود بلکه؛ خواستار آن بود تا بطور مستقیم بر سرزمین‌های تحت سلطه‌ی سلجوقیان حکومت کند. الناصر در سال ۵۹۱ ه.ق سپاهی به سوی اصفهان فرستاد و آن شهر را از دست خوارزمشاهیان خارج کرد و آنگاه همدان و خوزستان نیز تسخیر نمود. اما این امر چندان دوام نیاورد چرا که سال بعد میان سپاهیان خوارزمشاه و خلیفه درگیری پیش آمد، در این نبرد سپاه خلیفه شکست خورد و خوارزمشاهیان دوباره بر خوزستان، اصفهان و همدان مسلط شدند. خوارزمشاهیان در اداره کشور رفتار مناسبی با مردم نداشتند و شیوه‌ی ظلم و ستم را اتخاذ نمودند. الناصر خواستار آن بود که علاءالدین تکش به سرزمین آباء و اجداد خود قانع باشد، اما تکش حکومت خوزستان را از او می‌خواست. الناصر از سلطان غوری درخواست

حمله به خوارزم را نمود، تکش که احساس خطر کرد از ترکان قراختایی آن سوی جیحون خواست تا هماهنگ با یکدیگر به غزنه حمله کنند. این اقدام در سال ۵۹۴ ه.ق اتفاق افتاد. ترکان شکست خورده باز گشتند. خوارزمشاه که نه توانست کاری انجام دهد، با خلیفه صلح کرد و خلیفه نیز خلعت سلطنت برای وی فرستاد. تا اینکه تکش در سال ۵۹۵ ه.ق درگذشت. در سال های نخست سلطنت بیست و یک ساله، علاالدین محمد (۶۱۷-۵۹۵ ه.ق) رابطه ای او با الناصر حسنه بود اما؛ پس از استقرار کامل وی براریکه ی قدرت و درخواست خواندن نام وی در خطبه ی بغداد رابطه او را با خلیفه تیره نمود. علاالدین محمد که قدرت بی چون و چراییی یافته بود، مصمم شد تا خلافت عباسی بغداد را منحل نموده و با یکی از علویان بیعت کند. این اقدام او چندان مورد استقبال عامه ی مردم قرار نگرفت، بویژه در خوارزم که مردم سنی مذهب بودند و حتی در همان جا نام خلیفه را از خطبه حذف نکردند. اختلاف میان آن دو بیشتر گشت تا آنکه در سال ۶۱۴ ه.ق علاالدین محمد عازم عراق شد، هنوز چندی از همدان دور نشده بود که، هوا بسیار سرد گردید، و سربازان و سواران بسیاری از خوارزم شاه تلف شدند. لذا، وی مجبور به بازگشت شد. این وضعیت در میان مردم به عنوان یک امداد غیبی تلقی گردید. از سوی دیگر الناصر عباسی متهم به این است که برای نابودی خوارزمشاهیان از مغولان خواسته تا به عراق بیایند. این مسئله را برخی از محققان انکار کرده اند. شایان ذکر است که خلافت الناصر یکی از طولانی ترین خلافت دوره عباسیان است. ویژگی دیگر الناصر آن بود که وی همانند مادرش، شخصا عقیده به مذهب امامی داشت. این عقیده تا آنجا بود که به دستور وی بنای سرداب امام زمان علیه السلام در شهر سامراء ساخته شد. کتیبه ی مزبور بنام او تاکنون برجای مانده است. در این دوره پس از آنکه شمار زیادی از دبیران و منشیان بغداد شیعه بودند اختلافات مذهبی در این شهر کاهش یافته بود.^{۲۲۷}

۲۲۷. بنگرید به : رسول جعفریان طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان ، پایگاه اینترنتی کانون اندیشه جوان

فصل هفتم

ماوراءالنهر در آغاز پیدایش مغول

(۱۲۳۰-۱۲۱۰م)

۱. وضعیت ماوراءالنهر در آغاز ظهور چنگیزخان مغول

هنگامی که چنگیزخان تصرف چین شمالی را آغاز کرده بود سرداران قراختایی بلاساقون را که در قسمت علیای رود چو در مغرب ایسی گول واقع است، پایتخت خود قرار دادند و خود را ملقب به گورخان یعنی خان جهان لقب دادند، متابعین آن‌ها بدین قرار بود:

أ- در مشرق اویغورها که قومی ترک بودند، با مذهب نستوری و بودایی، بشش بالوق، تورفان، قراشهر و کوچا مسکن آن‌ها بود.

ب- در شمال خلج‌ها/ خلج‌ها که آن‌ها نیز در ایلی سفلی سکونت داشتند.

ج- در جنوب غربی شاهان خوارزم که ترکان مسلمان شده بودند و آن‌ها ماوراءالنهر و ایران شرقی را در تصرف داشتند.

در سال ۱۲۱۱ میلادی ارسلان حاکم یک قبیله‌ای که در ایلی سفلی فرمان می‌راند و پایتخت آن شهر قیالیق بود و بوزر که ماجراجویی ترک بود و خود را شاه آلمالیق (نزدیک قولجای فعلی) واقع در ایلی علیا می‌دانست از اطاعت قراختائیان سرباز زدند و خود را تحت امر چنگیزخان قرار دادند. ابهت و جاذبه‌ی مغولستان متحد به حدی بود که تمام آن شاهان خرد و کوچک ترک که در صحرای گوبی و اطراف بالخاش می‌زیستند به چنگیزخان مغول پیوستند.^{۳۲۸} رفتار کوشلوک باعث عدم رضایت اهالی ایلی نیز شده بود. پادشاه آلمالیق موسوم به بوزر همانگونه که بیان شد قبلاً خود را مطیع مغولان ساخته بود در شکارگاه توسط کوشلوک گشته شد، اما او نه توانست شهر آلمالیق را تصرف کند زیرا سلیک ترکان همسر بوزر به خوبی از شهر دفاع کرد. سمیرچه و بالاساقون بدون مقاومت خود را تسلیم قوای مغول کردند. امپراتوری چنگیزخان همسایه‌ی شاهنشاهی خوارزمشاهیان شد.

تمرکز قوای مغول در تابستان ۱۲۱۹ میلادی در کنار نهر ایرتیش علیا به عمل آمد. در پاییز چنگیزخان به قیالیق واقع در جنوب دریاچه‌ی بالخاش نزد خلج‌ها رسید و پادشاه آنان ارسلان خان به چنگیزخان پیوست. و نیز سوقناق تکین پادشاه آلمالیق و بیدی قوت برقوق پادشاه ایغوری باعساکر و قوای خودشان به لشکر یان

۳۲۸. بنگرید به رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ۳۸۴

چنگیز خان ملحق شدند. لشکریان مغول را بارتولد، بین یکصد و پنجاه تا دویست هزار نفر تخمین زده است.^{۲۲۹}

بارتولد مؤلف کتاب تاریخ ترک‌های آسیای میانه می‌نویسد: در همان سال ۱۲۱۱ میلادی که یک سال از پیروزی شاه خوارزم بر گورخان می‌گذشت و طی آن چنین وانمود شد که وی مسلمانان را از یوغ کافران نجات داده است.

یکی دیگر از امیران تابع گورخان قراختایی، حکمران مسلمان خلج‌ها **بنام** ارسلان خان بود که خود را تابع چنگیزخان اعلام نمود. ارسلان خان پس از مراجعت به سمرقند با آگاهی کامل همراه با ساکنان پایتخت برضد آزاد کنندگان مسلمان خود یعنی همان سلطان محمد خوارزمشاه که او را از زیر سلطه گورخان آزاد کرده بود شورش کرد، شاه خوارزم این عصیان را با جاری کردن سیل خون سرکوب نمود پس از این حادثه مرز قلمرو شاه خوارزم تمام گسترده ناحیه مجاور سیر دریا (شامل کرانه راست از فرغانه تا دریای آرال) را دربر می‌گرفت. دیگر مناطق مسلمان نشین که پیش از آن زیر فرمان قراختائیان بود به استثنای خانات خلج در منتهی‌الیه شمالی که مطیع چنگیزخان مغول بود، مطیع قدرت کوچلوک^{۲۳۰} شدند.^{۲۳۱}

شاه خوارزم جنگ بر علیه کفار را ادامه داد اما بیشتر تلاش خود را در جهت نابودی آن دسته از خلج‌ها که در منطقه شمال سیر دریا ماندگار شده و خود را مطیع چنگیزخان قرار داده بودند بکار برد. زیرا این گروه قوت کمتری داشتند و چندان هم خوب سازماندهی نشده بودند. البته در این ناحیه درحوالی ایرقیز برخوردی کم و بیش تصادفی میان سپاه محمد خوارزمشاه و سپاه مغول به فرماندهی جوجی رخ داد.^{۲۳۲}

۲۲۹. بنگرید به رنه کروسه، امپراتوری صحرانوردان ص ۳۹۲

230. kuçlok

۲۳۱. بنگرید به: بارتولد تاریخ ترک های آسیای میانه ص ۱۷۷-۱۷۶

۲۳۲. بنگرید به : رنه کروسه امپراتوری صحرانوردان ص ۳۹۶

۲. جنگ محمد خوارزمشاه با مغولان و پایان حیات سیاسی قوم

خلج در ماوراءالنهر

محمد خوارزمشاه سربازان و نیروهای خود را بین مسیر سیحون و قلاع و استحکامات ماوراءالنهر متفرق و تقسیم کرد. یک سپاه مغولی به فرماندهی دو تن از پسران چنگیز بنام «چغتای و اوگدای» مقابل قلعه‌ی شهر سنگر گرفتند. این قلعه پس از مدتی محاصره سقوط کرد. یک سپاه دیگر تحت فرماندهی جوجی پسر ارشد چنگیز خان از سیحون به سمت پایین آمد و شهرهای، سوقناق و جند را تصرف کرد. پنج هزار سپاه مغولی دیگر مأمور سیحون علیا بودند. شهر بناکت را در مغرب تاشکند گرفتند و خجند را محاصره نمودند. حکمران این شهر مردی با اراده، بنام «تیمور ملک» بود، پس از دفاع مردانه از شهر بر زورقی سوار شد و فرار نمود. چنگیز با پسر کوچک خود بنام تولوی قسمت اعظم قشون خود را برداشت و عازم بخارا شد و در تاریخ اول ماه فوریه سال ۱۲۲۰ میلادی به این شهر رسید. اهالی شهر چون دیدند مدافعین، شهر را رها کرده‌اند، در روز دهم تاشانزدهم فوریه ۱۲۲۰ میلادی خود را تسلیم قوای مغول کردند. شهر بطور کلی تحت غارت و چپاول مغول‌ها قرار گرفت. چنگیز خان از بخارا عازم سمرقند شد. پسران او اوگدای و چغتای نیز به چنگیز پیوستند. پس از آنکه کار سلطان محمد خوارزمشاه خاتمه یافت، چنگیز خان در بهار ۱۲۲۱ میلادی از آمویه گذشت و به تصرف افغانستان و خراسان و سرکوب بقایای نیروهای خوارزمشاه پرداخت. علی‌رغم اینکه اهالی بلخ تسلیم شدند، کلیه شهر توسط مغولان ویران شد.^{۲۳۳}

چنگیز خان اولین امیر مسلمانی را که به اطاعت او درآمده بود، یعنی ارسلان خان خلج را در ناحیه یتی‌سو به فرمانروایی گماشت اما، اندکی بعد بناء به دلایلی که بر ما روشن نیست ارسلان خان خلج با خوردن دارویی جان سپرد و چنگیز خان نیز سلاله حکمران قبایلیق را که فرزند ارسلان بود بدون دلیل عزل نمود و آن را به پسر منگوخان که حکمران شهر اوزکند، مرکز فرغانه بود و اگذار کرد. با این وجود برما معلوم نیست آیا باز ماندگان ارسلان خان خلج چه اقدامی انجام دادند؟ بدین

۲۳۳. بنگرید به : بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه ص ۱۵۰

ترتیب خلج‌های ماوراءالنهر از این تاریخ به بعد قدرت سیاسی خود را در این منطقه از دست دادند لذا مورخین سخنی از سکونت آنان در آن سوی ماوراءالنهر به میان نمی‌آورند. به احتمال قوی گروهی از خلج‌های قبایلیق بعد از حمله مغول‌ها زندگی یک جانشینی را اختیار کرده و داخل سایر اقوام مستحیل شده‌اند و گروهی نیز در سال‌های بعد وارد سپاه سیف الدین اغراق شده و در نبردهای بعدی با مغولان کشته شده‌اند.

۳. فتح قلعه‌ی پروان توسط سپاه مشترک خوارزم، خلج و ترکمن

علاالدین محمد خوارزمشاه پس از آنکه (در سال ۶۸۷ ه.ق) مغولان به خوارزم رسیدند و آن شهر را به تصرف خود درآوردند اندکی بعد دریکی از جزایر دریای مازندران درگذشت. وی زمان کوتاهی بیش از درگذشت خود ولایتعهدی را به فرزند بزرگش جلال‌الدین منکبرتی سپرد که در آن شرایط کار عاقلانه‌ای بود.^{۲۳۴} جلال‌الدین از راه نساء عازم شاد باخ شد، وقتی به استوا رسید در پشته شایقان با لشکرتاتار دست و پنجه نرم کرد. وی با تعداد اندک نیرو ساعت‌های متمادی با مغولان جنگید و در مقابل، یورش‌های پی‌درپی آنان مقاومت نمود و هنگام شب از میان آن قوم رهایی یافت و مغولان از تعقیب وی نا امید شدند. سلطان به سفر ادامه داد. بر اساس نوشته‌ی تاریخ جهانگشای جوینی خلج و ترکمان بی حد از خراسان و ماوراءالنهر بهم افتاده بودند و در پيشاور به فرماندهی سیف‌الدین اغراق ملک^{۲۳۵} گردهم آمدند. رضی‌الملک را طمع افتاد که بر سر ایشان رود و ایشان را بزند و بعد از آن بر هندوستان مسلط گردد. لشکر به‌گرفت به قصد ایشان به پیشاور رفت، ترکمانان و خلج‌ها او را بزدند و او را و اکثر لشکر او را بکشتند و برادرش عمدت‌الملک در غزنه حاکم بود اعظم ملک که پسر عمادالدین در بلخ حاکم بود و ملک شیرکه حاکم کابل بود با لشکر غوری که به ایشان ملحق شده بودند به غزنه آمدند و عمدت‌الملک را در قلعه‌ای میان شهر غزنه محاصره نمودند و به جنگ مشغول شدند، منجنیق نهادند تا بعد از چهل روز قلعه بگرفتند همان روز که قلعه بگرفتند. شمس‌الملک که سلطان جلال‌الدین به وقت آمدن از خراسان

۲۳۴. بنگرید به: عطا ملک جوینی تاریخ جهانگشای جوینی ص ۲۷۰

بهزیمت از پیش مغول به قلعه کجوران رسید او را خلاص داده بود فرستاد تا در غزنه اسباب و ترتیب پادشاهی آماده کند به غزنه رسید. سیفالدین اغراق ملک با قشون خلج و ترکمانان از پیشاور هم به خدمت سلطان آمدند اعظم ملک و ملک شیر و غوریان خلق بسیار در خدمت سلطان مرتب گشتند تا اینکه هفتاد هزار نفر قشون آماده جانفشانی به استقبال سلطان جلال الدین آمدند و سلطان نیز به غزنه رسید.^{۲۳۶} تمامی لشکر، رعیت و قوم، مقدم سلطان را گرامی داشتند و به وجود او دلگرم شدند. سلطان دختر امین‌الملک را نامزد کرد و زمستان را در غزنه و در میدان سبز ساکن شد. مؤلف تاریخ جهانگشای می‌نویسد: «وقتی شکوه و فر کار سلطان افزون گشت و لشکری انبوه فراهم آمد. اول نوبهار هنگام تبسم گلها از غزنین بیرون آمد به سوی پروان رفت وقتی آنجا رسید با خبر شد که تکچک و ملغور^{۲۳۷} با سپاه مغول مشغول محاصره قلعه‌ی والیان است، و نزدیک است آن را بگشاید. سلطان آذوقه و چیزهای سنگین را در پروان گذاشت و با لشکر خود بر سر تکچک و ملغور تاخت و حدود هزار مرد از قراولان تاتار را گشت. چون لشکر سلطان در تعداد بیشتر بود لشکر مغول از رودخانه گذشتند و پل را پشت سر خود خراب کردند در آن سوی رود فرود آمدند. رودخانه میان دو لشکر حایل شد دست به تیرباران یکدیگر گشودند وقتی شب رسید لشکر مغول کوچ کرد و سلطان بازگشت و ذخایر زیادی را به آنجا انتقال داد. آنگاه ذخیره گنجینه‌ها را درآورد و به لشکر تقسیم کرد و به پروان برگشت. وقتی این خبر به چنگیز رسید شیکی قوتوقو نویان را با هزار جنگجو مأمور حمله به پروان کرد وقتی سلطان به پروان رسید بعد از یک هفته لشکر مغول در بامداد فرود آمد. سلطان به سرعت بر اسب نشست و حدود یک فرسنگ پیش رفت آنگاه در برابر دشمن صف کشیدند. سلطان جناح راست را به (پدر زن خود) امین‌الملک سپرد و جناح چپ را به سیف الدین اغراق ملک فرمانده سپاهیان خلج و ترکمن داد و خود به همراه خوارزمیان در قلب سپاه ایستاد. دستور داد تمام پیاده شدند و اسب‌ها را به دست گرفته تن به مرگ دادند چون تعداد جانب راست لشکر که در دست امین‌الملک بود بیش از

۲۳۶. بنگرید به: عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، جلد دوم چاپ ۱۳۳۴ هجری مطابق با سال ۱۹۱۶ میلادی ص ۱۹۴
237. Takçek ve Malgur

لشکر مغول بود ده هزار سوار از مردان کار زار بر جناح راست زدند و آن را از جا برداشتند. از قلب و جناح چپ پی در پی کمک شد تا لشکر مغول را به مرکز بردند. در این حمله از هردو طرف بسیار کشته شدند و نبر سنگین نمودند، هیچ یک از طرفین پشت به دشمن نه کردند هر کسی در مرکز خود فرود آمد. به لشکر مغول دستور دادند تا هر سواری بر اسب یدک تمثالی نصب کند».

عطاملک جوینی می‌افزاید: روز دیگر که شمشیر زن فلک تیغ را برکله‌ی شب راست کرد باز از دو سو صف آراستند لشکر سلطان در پس لشکر مغول صفی دیگر دیدند پنداشتند کمک رسیده است و ترسان شدند مشورت شد که فرارکنند و کوه‌های بسته و تیرها را پناهگاه سازند. سلطان بر آن رضایت نداد و از قبول نظریات آنان خود داری کرد. طبق معمول روز گذشته پیاده شدند لشکر مغول چون شجاعت و عرض و طول لشکر سیف الدین اغراق ملک فرمانده خلج را دیده بود، بهادران را گزین کرده و بر جناح چپ گذاشت خلج‌ها تیر اندازی کردند و پافشاری نمودند با وجود زخم تیرها حمله‌ها آوردند مانع حمله مغول گشتند. وقتی مغول از آن حمله برگشت و راه گریز را پیمود سلطان دستور داد کوس کوبیدند. تمامی لشکر سوار شده به یکباره یورش آوردند لشکر مغول روی برگردانید و در عین حال بار دیگر عقب گرد کردند و بر لشکر سلطان روی آوردند و نزدیک به پانصد مبارز را بر زمین افکندند. سلطان چون شیر مرغزار و نهنگان در رسید و مغولان فرار کردند، هر دو سردار، تکچک و ملغور با تعداد اندک به خدمت چنگیز خان رفتند لشکر سلطان به غنیمت مشغول گشتند در این اثناء نزاعی میان خلج‌ها، ترکمانان و غوریان بر سر تقسیم اسبان غنیمت گرفته شده با خوارزمیان رفت. مخالفت در میان لشکر سلطان افتاد چون امین‌الملک پدرخانم سلطان جلال‌الدین تازیانه‌ای بر سیف‌الدین اغراق ملک زد و از طرف سلطان بازخواست نشد، سیف‌الدین اغراق فرمانده خلج‌ها آن روز توقف نمود شب که در رسید سیف‌الدین به اتفاق اعظم ملک با تمامت سپاه خلج و ترکمن و غوری برگشتند و به راه پیشاور برفتند. و سلطان جلال‌الدین با لشکر ترک و خوارزم که با او بماندند روی به غزنه نهادند بر آن نیت که از رود خانه سند عبور کنند.

چنگیز خان چون کار طالقان را به پایان برده بود و از سوی دیگر از پراکندگی یاران سلطان نیز آگاهی داشت. پس برای دفع و انتقام از سلطان چون برق فروزنده و سیل بنیان کن با دلی آکنده از انتقام به سوی او روی آورد. وقتی آوازه‌ی او به سلطان رسید متوجه شد که لشکر او تاب مقاومت در برابر چنگیز را ندارد. لذا قصد گذر از رود سند را کرد دستور داد، کشتی‌ها را آماده سازند از سوی دیگر چنگیز از نقشه‌ی سلطان آگاهی یافته بود. پیش دستی کرده و جلوی او را گرفت و لشکرها را از پس و پیش او فرود آورد. با این همه سلطان دل از دست نداد و آوازه مردانگی در داد و آماده کارزار شد. چنگیز بر جناح راست که امین الملک فرمانده آن بود یورش آورد و آن را از جای برداشت و اکثرشان را کشت امین الملک از صحنه گریخت و به سوی پیشاور زد تا مگر جان را در برد. ولی لشکر مغول راهها را بر او مسدود کردند و وی جان سپرد. مغولان جناح چپ سلطان را نیز برداشتند ولی سلطان در قلب سپاه با هفتصد جنگجو پافشاری کرد و از بامداد تا نیمروز مقاومت نمود. عرصه، لحظه به لحظه بر سلطان تنگ می‌شد. سلطان پس از وداع از فرزندان خود سوار بر اسب دیگری شد و بر اسب تازیانه زد از کنار آب تا رود خانه ده گز یا بیشتر بود اسب را به آب انداخت و همچون شیر از آب عبور کرد به ساحل رسید. بدنبال سلطان یاران وی نیز خود را به آب زدند ولی چنگیز دستور داد آن‌ها را تیر باران کنند با این حال چندتن از یاران سلطان توانستند جان سالم بدر برند و به او ملحق شدند».

سلطان جلال الدین به طرف دهلی حرکت کرد چون پادشاه دهلی در آن تاریخ شخصی بنام «التتمش یا التوتیمش»^{۲۳۸} خان ترک بود. سلطان جلال الدین پس از مدتی اقامت در دهلی در حدود بلاله و کاله مستقر شد. آوازه شهامت و مردانگی او باعث شد افراد فوج فوج به کمک او بیایند، تا سپاهی به استعداد ده هزار تن تشکیل داد. و تاج الدین ملک خلج را به فرماندهی این سپاه منسوب نمود و دستور داد به سوی کوه جود عزیمت کنند. در سال ۱۲۲۴ میلادی سپاه سلطان

۲۳۸. پاورقی: سلطان ترک نژاد دهلی التتمش خان ابتدا از جلال الدین به گرمی استقبال کرد و دختر خود را به عقد او درآورد ولی چون جلال الدین علیه او توطئه کرد التتمش نیز او را بیرون کرد. در سال ۱۲۲۳ میلادی چنگیز خان و قسمت اعظم سپاه او به ترکستان رفتند لذا جلال الدین از بی علاقه‌ی مغولان نسبت به امور ایران استفاده کرد و در سال ۱۲۲۴ میلادی به سمت عراق عجم حرکت کرد.

جلال الدین به سمت ایران حرکت کرد و از طرف اتابکان کرمان و فارس^{۲۳۹} به گرمی استقبال شد. این دو اتابک سلطنت جلال الدین خوارزمشاه را به رسمیت شناختند و جلال الدین از شیراز عازم اصفهان گردید تا عراق عجم را از دست برادر خود غیاث الدین که در آنجا سلطنت نموده بود خارج کند.^{۲۴۰}

۴. سرنوشت سیف‌الدین اغراق ملک و اعظم ملک فرماندهان

خلج و ترکمن

مؤلف تاریخ جهانگشای جوینی راجع به دو تن از سرداران سلطان جلال الدین خوارزمشاه که در فتح قلعه پروان به سلطان یاری کردند، اما بعداً به دلایلی که ذکر شد از وی جدا شدند می‌نویسد: «اغراق ملک و اعظم ملک و دیگر امرای خلج و ترکمن و غوری چون از سلطان جلال الدین برگشتند به بکرهار رفتند که از اقطاع اعظم ملک بود. اعظم ملک ایشان را ضیافت‌ها فرمود و مراعاتها به جای آورد. اما میان نوح جهاندار که امیری از خلج‌ها بود و پنج، شش هزار سپاه داشت و اغراق ملک فرماندهی دیگر خلج‌ها و ترکمن‌ها عداوت و دشمنی حاکم بود. سیف‌الدین اغراق ملک با بیست هزار مرد جنگی روی به پیشاور نهاد و نوح جهاندار به بکرهار به علفخوار بایستاد. چون سیف‌الدین اغراق ملک یک منزل از بکرهار رفته بود با اعظم ملک کسی را فرستاد که میان من و تو، پدر فرزندی است. من پدر تو و تو فرزند، اگر رضای من می‌طلبی نوح جهاندار را در مقام ولایت خود رخصت مده و مگذار که آنجا باشد. اعظم ملک گفت: در این حال میان لشکرهای مسلمانان محاربت و اختلاف صلاح نباشد. باسواری پنجاه تن از خواص خود برعقب سیف‌الدین اغراق رفت تا میان او و نوح جهاندار موافقتی بوجود آورد. سیف‌الدین از او استقبال کرد و او را به مجلس شراب با خود بنشانند. اعظم ملک سخن نوح جهاندار آغاز کرد و درباب او شفاعت می‌کرد و اغراق ملک ابا می‌نمود. سیف‌الدین اغراق در حالت مستی ناگاه برنشست و با صد سوار به لشکرگاه نوح جهاندار نهاد. نوح پنداشت که به دیدار او می‌آید بنابر این با پسرانش به استقبال او آمدند و

۲۳۹. پاورقی: اتابک کرمان به نام براق حاجب که مؤسس سلسله محلی قتلغ خان بود و اتابک فارس سعدین زنگی از خانواده سلغریان محسوب می‌شد.

۲۴۰. بنگرید به: رنه کروسه امپراطوری صحرانوردان ص ۴۲۶

خدمت کردند. اغراق ملک مست بود شمشیر بکشید تا برنوح بزند لشگر نوح در حال او را بگرفتند و پاره پاره کردند. چون خبر او به لشکرگاه رسید مردم او گفتند این خدعه‌ای بوده که اعظم ملک بوجود آورد و با این طرح اغراق ملک را به هلاکت داد، با این نیت اعظم ملک را گرفتند و بکشتند. در جمله از هر دو جانب بسیار کشته شدند و غوریان هم در آن میان با ایشان جنگ کردند و تلفات دادند. در آن اوضاع تکچک و سید علاء الملک قندوز بفرمان چنگیز خان برایشان رسیدند و تکچک امیر لشکر مغول بود و علاء الملک سرخیل چریک پیاده لذا بقایای لشکرهای خلج و ترکمان و غور را منهدم کردند فی الجمله بیست هزار خلج و ترکمن و غوری بعد از آنکه از نزد سلطان جلال الدین رفتند یک مرتبه در عرض دو سه ماه همه کشته و متفرق شدند، چه بدست یکدیگر و چه بدست لشکرهای چنگیز خان و اثری از ایشان بر جای نماند.^{۲۴۱}

۲۴۱. بنگرید به: همان منبع ص ۱۹۷

فصل هشتم

خلج‌ها و دولت غوریان

(۶۱۲-۵۴۳ هـ-ق/۱۲۱۵-۱۱۴۸ م)

۱. موقعیت دولت غوریان

مناطق کوهستانی بین هرات و غزنه درسرزمین غور که در محل افغانستان فعلی قرار داشته است، مرکز یک دولت کوچک ولی کاملاً مستقل محسوب می‌شد که پایتخت آن قلعه فیروزکوه بوده است.

مؤلف کتاب تاریخ طبقات ناصری می‌نویسد: «چون امارات خراسان و زاولستان از سامانیان و صفاریان به امیر سبکتکین غزنوی رسید و او چند کُرت از بست به طرف جبال غوری لشکر کشیده بود و قتال بسیار کرد، هنگامی که تخت به امیر محمود سبکتکین غزنوی رسید، امارات غوریان به امیر محمد سوری رسیده بود و مملکت غور کرده تا گاهی سلطان محمود را اطاعت می‌نمود و گاه طریق عصیان سپرده و تمرد ظاهر کردی».^{۲۴۲} سلطان محمود غزنوی چون نگران اوضاع غورستان بود با لشکری فراوان به سمت غور حرکت نمود و قلعه‌ی آهنگران را محاصره کرد. مدتها آن قلعه نگاهداشت و قتال بسیار کرد بعد از مدتی محمد سوری به طریق صلح از قلعه خارج شد و به خدمت سلطان محمود رسید. اما سلطان محمود در سال (۴۰۰ هـ) وقتی بر قلعه مستولی شد محمد سوری را با زهر به قتل رساند و پسرش ابوعلی بن محمد سوری را حکمرانی غورستان منصوب کرد. وی مردی نیکو سیرت و گزیده اخلاق بود. آخرین جانشینان محمد سوری که نامشان ذکر شده دو تن به اسامی قطب الدین حسن و پسرش عزالدین حسین بوده‌اند. عزالدین حسین هفت پسر داشت که یکی از آن‌ها قطب الدین محمد معرف به ملک جبال با تحریک پدر زنش بهرام شاه غزنوی به قتل رسید و سیف الدین سوری برادر قطب الدین که والی غور بود جهت انتقام خون برادرش در سال ۵۴۳ هجری غزنه را تصرف کرد، از آن پس غوریان به دو شعبه تقسیم شدند: شعبه اول دولت، سیف الدین سوری و برادرش فخرالدین مسعود است که در بامیان تأسیس شد. شعبه‌ی دوم، دولتی بود که دیگر برادران آن دو به تأسیس آن همت گماشتند،

۲۴۲. بنگرید به: قاضی منهای سراج، تاریخ طبقات ناصری ۵۸ هجری، تصحیح عبدالجی حبیبی قندهاری، جلد اول چاپ کابل

مرکز این شعبه در فیروزکوه بود.^{۲۴۳}

یک سال پس از اشغال غزنه توسط سیف‌الدین سوری به سبب آن‌که بهرام شاه غزنوی مجدداً بر پایتخت مستولی شد وضع سیف‌الدین تغیر کرد زیرا، که توسط بهرام شاه اسیر گردید و پس از شکنجه به قتل رسید. این واقعه باعث بروز فاجعه‌ای در غزنه شد، زیرا یکی دیگر از برادران قطب‌الدین **بنام** علاءالدین حسین به خونخواهی برادرش، غزنه را به آتش کشید و شهر را ویران نمود و سپس دوباره به غور بازگشت. علاءالدین به سبب این واقعه بزرگ به جهانسوز لقب گرفت.^{۲۴۴}

۲. غوریان فیروزکوه

چون سلطان علاءالدین حسین جهانسوز بر تخت فیروز کوه نشست، هر دو برادر زاده خود را بنام‌های غیاث‌الدین محمد سام و معزالدین محمد سام را که فرزندان شهاب‌الدین سام بودند، در قلعه و جیرستان زندانی نمود. در این برهه سلطان سنجر سلجوقی طریق استبداد آغاز نموده و مكاوحت پیش گرفت. سلطان سنجر لشکر خراسان را جمع کرد و به بلاد غور عزیمت نمود. سلطان علاءالدین نیز لشکر غور را بسیج نموده به استقبال سلطان سنجر تا حدود قصبه بامیان، فیروزکوه و هرات رفت و در آن محل میان هر دو لشکر جنگ آغاز شد. بنابه نوشته مؤلف تاریخ طبقات ناصری در این نبرد حدود شش هزار سوار غز (ترکمن) و خلج که از غوریان حمایت می‌کردند کشته شدند و سپاه علاءالدین هزیمت نمود. علاءالدین نیز در این نبرد اسیر شد. به دستور سلطان سنجر او را بستند و تخته بند آهن آوردند و پای او را بر آن نهادند و بر شتری نشانند و به نزد سلطان سنجر بردند. سنجر چون ذکر لطافت طبع و شهامت عقل علاءالدین را در آن عصر شنیده بود، علاءالدین را در روز بعد آزاد گردانید و یک طبق گوهر ثمین به وی بخشید.^{۲۴۵} علاءالدین پس از مدت کوتاهی در سال (۵۵۱ ه.ق / ۱۱۵۶ م) در گذشت و پسرش سیف‌الدین محمد در فیروزکوه حکومت را در دست گرفت. او غیاث‌الدین

۲۴۳. بنگرید به: استانی لین پل وسایرنویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی خاندان های حکومتگر، ترجمه صادق سجادی جاد دوم

نشر تاریخ ایران ۱۳۷۵ ص ۵۰۱

۲۴۴. همان منبع ص ۵۰۲

۲۴۵. بنگرید به: قاضی منهج سراج، تاریخ طبقات ناصری ص ۳۴۶

محمد و برادرش معزالدین محمد سام را که به فرمان پدرش در زندان بودند آزاد کرد. سلطان غیاث الدین در فیروزکوه آرام گرفت، و به خدمت سلطان سیف الدین در آمد و سلطان معزالدین به خدمت عم خود ملک فخرالدین مسعود حسین به بامیان رفت. این دو برادر پس از مدت کوتاهی در حالیکه غزها (ترکمن‌ها) سرگرم هجوم به ایران بودند به ریاست خاندان غوریان نایل شدند. در سال (۵۶۹ ه.ق/۱۱۷۳م) برادر بزرگتر یعنی غیاث‌الدین محمد سام غزنه را از دست غزه بیرون آورد و پس از دوسال بر هرات مستولی گشت. و تا سال ۵۹۹ (ه.ق) فرمانروای رسمی سرزمین‌های تحت سیطره‌ی خاندان غوریان بود، در حالیکه فرمانروایی حقیقی در دست برادر کوچکتر معزالدین محمد سام معروف به محمد غوری و ملقب به شهاب الدین قرار داشت.^{۲۴۶}

سلطان غیاث‌الدین، در سال (۵۶۹ ه.ق) غزنین را فتح نمود و سلطان معزالدین ابو مظفر محمد ابن سام را بر تخت غزنین نشاند و خود به غور بازگشت. سلطان معزالدین در سال (۵۷۰ ه.ق) گردیز را تصرف نمود و در سال (۵۷۲ ه.ق) لشکر به طرف سنقران برد و بیشتر ایشان را به قتل رسانید. وی یک سال بعد یعنی (۵۷۵ ه.ق) به طرف فرشور لشکر کشید و آن‌جا را به تصرف خود درآورد. آنگاه به سمت لاهور سپاه اعزام کرد. چون کار دولت غزنویان به آخر رسیده بود مملکت هندوستان نیز تسلیم سلطان معزالدین گردید.

سلطان معزالدین معروف به سلطان غازی پس از فتح لاهور بر راجه (پرتوی) حاکم /جمیر و رئیس راجپوت‌های جهان حمله برد اما، اولین حمله‌ی محمد غوری در سال (۵۸۷ ه.ق) با تحمل خسارات هنگفت عقیم ماند.^{۲۴۷} ولی در سال بعد راجپوت‌ها

۲۴۶. بنگرید به: استانی لین پل، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان حکومتگر ص ۵۰۳.

۲۴۷. پاورقی: مؤلف تاریخ طبقات ناصری می نویسد: در مصاف با هندوها سلطان غازی نیزه بسته و بر پیل حمله کرد که رأی دهلی بران پیل بود. سلطان غازی حیدر زمان ورستم ثانی بود به نیزه بر آن پیل حمله کرد گویند رأی را بر پشت پیل برده‌ان نیزه زد چنانکه دو دندان آن در دهان افتاد. او و شمشیر بر بازوی او زد زخم محکم آمد. سلطان سراسب بازگردانید و بازگشت نمود. و از شدت آن زخم بیش طاقت مقاومت بر پشت اسب نمود. هزیمت بر لشکر اسلام افتاد نزدیک بود سلطان از پشت اسب افتد که خلیج بچه عیاری مبارزی گرفت سلطان را به شناخت و در ردیف سلطان شد و او را بر پشت اسب کنار گرفت و بانگ براسب زد و از میان مصاف بیرون آورد و اهل اسلام چون سلطان را ندیدند. نفیر از خلق برخاست تا به منزلگه لشکر بشکسته آنجا از تعاقب کفار ایمن شدند ناگاه سلطان برسید. جماعت امراء غوری بچگان و معارف سلطان را با آن خلیج بچه شیر مرد دیده بودند به شناخته جمع شدند و نیزه‌ها به شکستند و سلطان را بر سرو دیده نهادند و بان نبرد به پیروزی رسیدند. ص ۳۹۹

در همان میدان نبرد یعنی دشت تانسوار^{۲۴۸} به کلی شکست خوردند و راجه پرتوی همراه با یکصد و پنجاه تن از امرای هندی به قتل رسیدند. با این پیروزی تمام بخش‌های شمالی هند به تصرف غوریان درآمد.^{۲۴۹} به این صورت برای اولین بار مناطق هند به درجات متفاوت حاکمیت مسلمانان را پذیرفتند و محمد غوری نیز طی مدت حیات برادرش غیاث‌الدین به مثابه یکی از والیان مطیع و فرمانبردار او عمل کرد. اما بلافاصله پس از فوت برادرش، غیاث‌الدین زمام امور را کاملاً در دست گرفت. و اولین اقدام وی دفاع از قلمرو خود در برابر خوارزمشاهیان بود. زیرا آنان می‌خواستند بر افغانستان استیلا یابند. هنگامی که محمد غوری در سال (۶۰۳ ه.ق/۱۲۰۶ م) آماده جنگ با قراخانیان در ماوراءالنهر می‌شد، ناگهان توسط یکی از فدائیان غطاری‌های هند گشته شد. خانواده‌اش نیز پس از او عمر چندانی نکردند با اینکه برادر زاده اش محمود بن غیاث‌الدین محمد سلطنت خود را در مناطقی که عمویش فتح کرده بود اعلام نمود، ولی وحدت دولت غوریان با مرگ محمد غوری معروف به سلطان معزالدین یا غازی به پایان رسیده بود. محمود بن غیاث‌الدین در سال (۶۰۹ ه.ق/۱۲۱۲ م) درگذشت و پسرش بهاء‌الدین سام بر جای او نشست. بهاء‌الدین با فتح فیروزکوه کلیه‌ی سرزمین‌های غوریان را به قلمرو خود افزود. اما، علاء‌الدین آتسز معروف به جهانسوز فیروزکوه را محاصره کرد و با کمک محمد خوارزمشاه بر آن مسلط شد. و بهاء‌الدین سام را همراه با برادرش شمس‌الدین محمد به اسارت گرفتند و آنان را نزد خوارزمشاه بردند. و با آغاز حمله مغول‌ها به قلمرو خوارزمشاهیان این دو برادر در کنار رود جیحون به قتل رسیدند و خود علاء‌الدین آتسز نیز در سال (۶۱۰ ه.ق/۱۲۱۳ م) پس از چهار سال حکومت بدست فردی معروف به امیرشکار کشته شد. پس از او برای بار دوم علاء‌الدین محمد بن شجاع‌الدین علی بن عزالدین حسین که از سابق در زندان بود حکومت را در دست گرفت، او پس از مدت کوتاهی به خوارزمشاهیان پناهنده شد و بعد به قتل رسید. با مرگ او شعبه غوریان فیروزکوه منقرض شد.^{۲۵۰}

248. Thane swar

۲۴۹. بنگرید به: استانی لین پل تاریخ دولت‌های اسلامی و حکومت‌گرس ۵۰۴

۲۵۰. همان منبع ص ۵۰۵

۳. دولت غوریان شعبه بامیان

غوریان شعبه دیگری در بامیان واقع در شرق غورستان در مناطق بین هند و ترکستان بدست فخرالدین مسعود از اولاد عزالدین حسین در سال ۱۱۵۵ میلادی تأسیس کرده بودند. این شعبه نیز با استیلای خوارزمشاهیان بر قلمرو آنان منقرض شد. قطب الدین ایبک از جمله اولین سرداران بنام ترک است که در دوران حکومت محمد غوری در خدمت این خاندان بود و سپس در دهلی حکومت مستقلی تشکیل داد. اما پس از اندکی به سال (۶۰۳ ه.ق/ ۱۲۰۶ م) قطب الدین ایبک به رحمت ایزدی پیوست، امراء و ملوک هندوستان صلاح بر این دیدند که از برای تسکین فتنه‌ها و آرامش رعایا و اطمینان قلب لشکریان آرامشاه را بر تخت نشانند. ملوک به اتفاق او را آوردند و به تخت دهلی نشانند و دختر سلطان قطب الدین ایبک را به حباله‌ی او در آوردند. اما برای آرامشاه نیز اجل مهلت نداد و پس از او مملکت هندوستان به چهار قسم تقسیم گردید:

أ- مملکت سند را ناصرالدین قباچه که یکی از فرماندهان ترک محمد غوری بود تصرف کرد.

ب- مملکت دهلی را سلطان سعید شمس الدین التتمش صاحب شد.

پ- مملکت لکهنوتی را امیران و فرماندهان خلج ضبط کردند.

ت- مملکت لاهور نیز گاهی ملک تاج الدین و گاهی ملک ناصرالدین قباچه^{۲۵۱} و گاهی نیز در تصرف شمس الدین التتمش در می‌آمد.

منه‌اج السراج معتقد است که ملک ناصرالدین قباچه، بنده سلطان غازی معزالدین معروف به محمد غوری بود در غایت کیاست و کاردانی و تمیزی صداقت و دانایی. چون ملک ناصرالدین قباچه بعد از حادثه سلطان قطب‌الدین به طرف اچه^{۲۵۲} رفت و شهر ملتان را ضبط کرد. بطور مدام بین ناصرالدین قباچه و سلطان سعید شمس الدین التتمش^{۲۵۳} منازعت بود. تا اینکه در مصاف کنار آب سند

۲۵۱. بنگرید به: قاضی منه‌اج سراج، طبقات ناصری جلد دوم ص ۴۱۹

252. Acha & Egeh

۲۵۳. پاورقی: سلطان سعید شمس الدین التتمش همان امیر دهلی است که جلال الدین خوارزمشاه پس از شکست از مغولان و عبور از سند به قلمرو او آمد و شمس الدین ابتدا به گرمی از جلال الدین منکبرتی استقبال کرد و حتی دختر خود را به عقد وی درآورد، اما بعداً به علت توطئه و خیانت جلال الدین وی را از دهلی اخراج کرد.

سلطان جلال الدین خوارزمشاه بزمین سند آمد و به خدمت سمش‌الدین رسید. لشکر مغول بعد از فتح بلاد نوپان به دروازه شهر ملتان آمد و چهل روز آن شهر را محاصره کرد، ملک ناصرالدین در جنگ درخزانه گشود و به خلق احسان بسیار کرد و این حادثه حصار در سال ۶۲۱ ه.ق اتفاق افتاد. در سال ۶۲۳ ه.ق سپاه خلج به فرماندهی ملک خان خلج بر ناصرالدین قباچه پیروز شد و سرزمین ملتان که از بلاد سیستان است را به تصرف درآورد. چون خبر فتح اچه و ملتان به ملک ناصرالدین رسید وی با شنیدن این شکست خود را در آب سند غرق کرد و به حیات خود پایان داد و حکومت بیست و دو ساله‌ی او به اتمام رسید.

حسب نوشته‌ی نویسنده تاریخ طبقات ناصری، قاضی منهاج السراج در همین سال از خراسان از راه غزنین و ملتان بوسیله کشتی به تاریخ بیست و ششم جمادی اولی ۶۲۴ ه.ق به اچه رسیده است.

۴. نفوذ اسلام در بنگال و آغاز فرمانروایی امیران ترک خلج در

این سرزمین

سرزمین بنگال پیش از ورود مسلمانان، به ایالات مختلف تقسیم و هر ایالت در تصرف عده‌ای از حاکمان محلی بود. حکومت مسلمانان در بنگال از سال ۱۲۰۱ الی ۱۷۵۷ میلادی به طول انجامید. پس از شکست لاکشمن‌سن آخرین فرمانروای هندو مذهب توسط اختیارالدین محمد بختیارخلجی حکومت خلج‌ها در بنگال شروع می‌شود. در این دوران بنگال تحت تسلط دولت مرکزی دهلی بود و از جانب سلطان دهلی، حاکم بنگال تعیین می‌شد. البته به علت فاصله‌ی زیاد از دهلی، بعضی از حکام بنگال خود مختاری و آزادی را پیشه‌ی خود ساختند. قاضی منهاج سراج هریک از امیران و فرمانروایان خلج حاکم در بنگال را بدین شرح تشریح می‌کند:

أ. محمد بختیار خلج

مؤلف تاریخ طبقات ناصری می‌نویسد: بختیار خلج از سرزمین کرمسیر غور بود، مردی دلیر، شجاع، فرزانه و کاردان بود که از قبایل خلج به طرف غزنین و آنگاه به خدمت سلطان معزالدین محمد غوری آمد. او را در دیوان عرض بسبب آنچه که او

در نظر صاحب دیوان عرض مختصر نمود قبول نکرد، لذا از غزنین به طرف هندوستان آمد و از دهلی به سمت بدوان رفت و در آنجا به خدمت مقطع بدوان سپهسالار هژبرالدین حسن ادیب رفت او را مواجی مقرر کرد. بعد از چندی به طرف اوده رفت و به خدمت ملک حسام الدین اغلبک در آمد. چون اسب و سلاح نیکو حاصل کرده بود در چند موضع جلادت و مبارزت نمود. اقطاع سهلت و سهولی^{۲۵۴} را به وی محول کردند. چون مرد شجاع و دلیر بود بطرف منیر و بهار تاخت و تاز نمود و غنائیم بسیار بدست آورد تا استعداد تمام از اسب و سلاح و جنگجو بدست آورد. و ذکر مبارزت و غنائیم او شایع شد، جماعت خلج‌ها از طرف هندوستان روی بر وی آوردند و ذکر او به خدمت سلطان قطب‌الدین رسید. او را تشریف فرستاد و اعزاز وافر نمود. چون، بر آن اکرام استظهار یافت لشکر به طرف بهار برد و آن ولایت را نهب کرد. یکی دو سال بر این منوال بدان حوالی و ولایت میدوانید تا استعداد حصار بهار کرد. هنگام محاصره بهار دو برادر دانشمند اهل فرغانه به اسامی نظام‌الدین و صمصام‌الدین نیز در خدمت محمد بختیار بودند. مؤلف طبقات ناصری می‌نویسد: هنگامی که محمد بختیار در سال (۶۴۱ه.ق) بهار را محاصره کرد، این دو برادر دانشمند در بین فوج غازیان جانباز حضور داشتند، که در آن نبرد خود را به قوت و دلیری در تنوره دروازه آن حصار انداختند و قلعه را فتح کردند و غنائیم بسیار بدست آوردند.

بیشتر ساکنان آن محل برهمنان بودند، سرهای تراشیده داشتند همه کشته شدند. چون آن فتح بر آمد باغنائیم بسیار بازگشت و به خدمت سلطان قطب‌الدین آمد و اعزاز و اکرام یافت.^{۲۵۵} مؤلف تاریخ طبقات اضافه می‌کند؛ جماعتی از امراء محمد بختیار را آن انتشار ذکر و اعزاز و انعامی که از سلطان قطب‌الدین در حق او مشاهده کردند غیرت آمد و مجلس عشرت با محمد بختیار بر سبیل طعن و خوار داشت (سخنان تمسخرآمیز صریح و مرموز گفتندی) تا کار بجایی رسید که د رقصر سپید او را با پیل جنگ فرمود. به یک گرز که در خرطوم فیل زد پیل از پیش او به هزیمت شد. محمد بختیار پیل را تعقیب کرد چون آن جلوه گری بیافت

۲۵۴. پاورقی: اکنون سهلت و سهولی در بنگال است.

۲۵۵. بنگرید به : قاضی منهاج اسراج ، تاریخ طبقات ناصری ص ۴۲۲

سلطان قطب‌الدین از خاص خود انعام فرمود و امراء را فرمان داد تا او را چندان انعام کردند. محمد بختیارخلجی هم در آن مجلس تمام آن نعمت را بر پاشید و به خلق داد با تشریف خاص سلطان بازگشت و به طرف بهار رفت و رعب او دردل کفار و اطراف بلاد لکهنوتی و بهار و بنگ و کامرود اثر تمام کرد. از ثقات روایت کرده‌اند که هرگز از دست او بر قلیل و کثیر برکسی ظلم نرفت. وقتی که محمد بختیار خلج از خدمت سلطان قطب‌الدین بازگشت و منطقه بهار را فتح نمود، شجاعت و فتوحات او به گوش «رأی لکهنه» و اطراف ممالک او رسید. عده‌ای از منجمان و برهمنان به خدمت رأی لکهنه رفتند و به او خبر دادند که این مملکت بدست ترکان خواهد افتاد و آن روز نزدیک است. لذا بهتر آن است که رأی موافقت کند تا کلیه افراد مردم از این مملکت کوچ نمایند تا این که از هجوم ترکان جان سالم بدر برند.^{۲۵۶} رأی چنین جواب داد: این مرد را که قرار است بر بلاد ما مستولی گردد آیا در کتاب شما علامتی از او بیان شده است؟

برهمنان پاسخ دادند علامت او آن است که چون راست به ایستد بردو قوم و دستها فرو گذارد هر دو دست او از سر زانوی او درگذرد. چنانچه انگشت دست او به ساق پای او برسد. رأی گفت صواب آن باشد که معتمدان فرستیم تا تفحص کردند و علامت بواجبی بجای آرند. تفحص کردند و آن علامت ایشان را محقق شد. اکثر برهمنان و ساهان بدیار سکانات و بلاد بنگ و کامرود و رأی لکهنیه را ترک مملکت گرفتن موافق نیفتاد. سال بعد محمد بختیار خلجی لشکر مستعد گردانید و از بهار بکشید ناگاه به در شهرنودیه بار آمد، درحالیکه بیش از هجده سوار با وی نبود، مابقی لشکر متعاقب او می‌آمد. چون محمد بختیار به در شهر رسید هیچکس را زحمتی نداد و کسی گمان نبرد که وی محمد بختیار خلجی است و اغلب چنان تصور می‌کردند که او بازرگان است. تیغ بر کشید و نبرد آغاز کرد. خبر به رأی آوردند که بر سر طعام نشسته بود. رأی با پای برهنه از پس پشت سرای خود گریخت و جمله زنان و حرم رأی بدست بختیار افتاد. غنایم فراوانی نصیب سپاه اسلام شد. محمد بختیار، پس از تصرف آن مملکت شهر نودیه را خراب

کرد و بر موضعی که لکهنوتی است دارالملک ساخت، خطبه و سکه ایجاد نمود، مدارس و مساجد و خانقاه در اطراف ساخت و غنایم بسیار خدمت سلطان قطب الدین فرستاد. بعد از گذشت چند سال مشخص شد که قصد حمله به ولایت تبت و ترکستان را در سر دارد. لشکر مرتب گردانید و به استعداد ده هزار سوار آماده کارزار شد.

منهاج السراج می‌نویسد: در اطراف آن کوه‌هایی که میان تبت و بلاد لکهنوتی است سه جنس خلق است، یکی را، کوچ، دوم را، میچ و سوم را، تهادو گویند. همه ترک چهره‌اند و ایشان را زبان دیگر است.

یکی از روسای قبایل کوچ و میچ بنام علی میچ بدست محمد بختیار اسلام آورد. دلالت و رهبری آن کوه قبول کرد، فرمانده خلیج را به محلی آورد که آن جا شهر یست بنام مردن کوت (مرهن کوت) پیش آن شهر آبی می‌بود در غایت عظمت نام او بنکمتی گویند چون به دیار هندوستان در آید او را به زبان هندو «سمندر» خوانند که به بزرگی و وسعت و عمق سه چندان گنگ باشد. محمد بختیار بر لب آن آب آمد و علی میچ در پیش لشکر اسلام شد. و مدت ده روز لشکر به طرف بالای آب روان کرد در میان کوهها برد و به محلی آورد که از قدیم در آنجا پلی بنا شده بود که، از سنگ تراشیده بودند با بیست و اندی طاق. چون لشکر او از آن پل عبور کرد، دو امیر خود را یکی بنده ترک و دوم امیر خلیجی بر سر آن پل نصب گماشتند، با حشم بسیار تا محافظت کنند آن پل را تا هنگامی که مراجعت او باشد. محمد بختیار با باقی حشم بر آن پل بگذشت. چون رأی کامرود را از گذشتن لشکر اسلام خبر شد معتمدان فرستاد و گفت صواب نیست عزیمت بلاد تبت کردن، در این وقت باز باید گشت و استعداد تمام باید کرد. علی میچ گفت من که رأی کامرود قبول می‌کنم که سال آینده لشکر خود مجهز کنم و پیش لشکر اسلام (پیش مرگ) شوم و آن بلاد را به اسلام آوریم. محمد بختیار به هیچ وجه آن نصیحت قبول نکرد و روی به جبال تبت نهاد.

قاضی منهاج پیرامون عاقبت این لشکر کشی می‌نویسد: «از معتمدان دولت که قبول همراهی محمد بختیار را کرده بودند در سال (۶۴۱ ه.ق) یک شب در بنگاون حین نزول مهمان در خانه او، از وی شنیده شده است، هنگامی که از آن پل

گذشتند شانزده روز میان کوه‌ها بر فراز و نشیب راه رفتند، و در روز شانزدهم به سطح زمین تبت رسیدند.

در آن سرزمین قبایل معمور و روستاهای آباد را مشاهده کردیم. دست به نهب بردند اهل آن قلعه و حوالی برای دفع پیش باز آمدند. جنگ شروع شد از بامداد تا نماز جنگ سختی رخ داد. جمع کثیری از سپاهیان اسلام گشته شدند. چون شب فرا رسید جمعی را که اسیر شده بودند از آن‌ها تفحص نمودند معلوم شد که بر پنج فرسنگی آنجا شهریست، آن را کرم بتن خوانند در آنجا به اندازه سیصد و پنجاه هزار ترک شجاع و تیر انداز باشد. همان لحظه که سوار مسلمان برسید قاصدان به فریاد رفته‌اند تا بامداد آن سواران می‌رسند. چون محمد بختیارخلجی را از وضعیت آن سرزمین مطلع شد، حشم اسلام مانده و کوفته بودند. در اول روز تعدادی شهید و مجروح شدند. پس از مشورت با امراء خود مراجعت کرد، تا بار دیگر با استعداد تمام بدین دیار باز گردند. هنگام مراجعت در طول راه یک برگ کاه و یک شاخ هیزم نمانده بود، جمله آتش زده بودند بسوخته و در مدت پانزده روز یک سیر علوفه و یک شاخ کاه علف ستور حاصل نشد. همه اسب می‌کشتند و می‌خوردند تا چون به کوه‌های زمین کامرود به سر آن پل رسیدند، دو طاق پل را خراب دیدند. به سبب آن که هر دو امیر را با هم خصومت شده بود و هر دو به خصومت یکدیگر ترک محافظت سرپل و راه گرفته بودند و هندوان بلاد کامرود آمده و پل را خراب کردند. چون محمد بختیار با لشکر بدان موضع رسید راه عبور نیافت و کشتی موجود نبود متحیر بماند و سرگردان بگشت. اتفاق کردند که به موضعی اقامت کنند و چاره‌ای برای ساخت کشتی و عبور از آن بیابند. در جوار آن جا بتخانه نشان دادند، در غایت ارتفاع و حصانت و عمارت آن به غایت خوب. در آن جا بتان زرین و سمین بسیار موجود بود و یک بت بزرگ چنانچه وزن او تقریباً بیش از دو هزار مثقال زرصامت بود. محمد بختیار و باقی سپاه بدان بتخانه پناه جستند و تدبیر چوب و رسن جهت ستون (مرزآبه) و عبور از آب کردند. چنانچه رأی کامرود را از نکبت و عجز لشکر اسلام آگاهی افتاد تمامت هندوی آن ولایت را فرمان داد تا فوج فوج می‌آمدند و در اطراف بتخانه نیزه بزمین فرو می‌بردند و درهم می‌بافتند تا به شکل دیوار می‌شد. چون لشکر اسلام آن حال مشاهده کردند

به محمد بختیار گفتند، اگر چنین بمانیم در دام کفار گرفتار شویم. به طریقی خلاص باید جست. به اتفاق حمله کردند و از آنجا بیکباره بیرون آمدند و بر یک موضع زدند و خود را راه کردند از آن تنگنا به صحرا رسیدند. هندوها در عقب ایشان چون به لب آب رسیدند منزل کردند و هرکس به قدر امکان برای گذشتن حيله ساخت ناگاه یکی از لشکریان اسب را در آب زد به قدر، یک تیر پرتاپ پا آب بود، فریاد در میان لشکر افتاد که پایاب یافتند، جمله خود را در آب زدند و هندوها در عقب آب بگرفت چون میان آب رسیدند غرقاب بود همه هلاک شدند. محمد بختیار با سوار محدود بقدر یکصد سوار با کم و بیش از آب عبور کرد با حيله بسیار و دیگران همه غرق شدند، چون محمد بختیار از آب بیرون آمد جماعت کوچان و میچان را خبر شد. علی میچ راهبر قرابتان خود را برگذر داشت پیش آمدند و استقبال کردند و خدمتی بسیار آوردند. چون به دیوکوت رسید از غایت اندوه بیماری بروی مستولی شد و بیش از شرم زنان و فرزندان خلیج که هلاک شده بودند سوار شده بودند سوار نشد و هرگاه که سوار شدی جمله خلق بر فراز بام‌ها و کوجه‌ها از زنان و اطفال فریاد می‌کردند و دعای بد و دشنام می‌گفتند. محمد بختیار در آن عصر رنجور شد و به بستر بیماری افتاد و جان سپرد.^{۲۵۷}

ب). الملك عزالدین محمد شیران خلجی

محمد شیران و احمد شیران دو برادر از امراء خلیج در خدمت محمد بختیار خلجی بودند. زمانی که محمد بختیار به طرف کوه‌های کامرود و تبت لشکر کشید، محمد شیران و برادرش را همراه با فوجی از لشکر به طرف لکهنوتی و جاجنگر اعزام کرده بود. هنگامی که خبر شکست سپاه مسلمانان و مراجعت آنان به ایشان رسید، به سمت دیوکوت باز آمدند و احترام بجای آورده و سپس به طرف نارکوتی رفته که از مناطق تحت حاکمیت علی مردان بود. در آنجا علی مردان را دست گیر

۲۵۷. پاورقی: منهاج السراج صاحب طبقات ناصری می نویسد: برخی روایت است که امیری بود از آن محمد بختیار خلجی بنام علی مردان خلجی درغایت دلیری و بیباک اقطاع نارکوتی بدو مفوض (واگذار) شده بود چون از این حادثه خبر یافت به دیوکوت آمد. محمد بختیار در بستر بیماری بود مدت سه روز بود که کسی را فرصت دیدن او نبود علی مردان به طریقی نزدیک او آمد و چادر از روی او برکشید و او را با کارد شهید کرد. این واقعه در سال ۶۸۰ هـ - ق اتفاق افتاد. بنگرید به همان منبع ص ۴۳۰-۴۲۶

کرده و زندانی نمود و به کوتوال آن محل **بنام** «باباکوتوال صفاهانی» سپرد آن گاه به طرف دیوکوت بازگشت و امراء خلج را جمع کرد.

مؤلف طبقات ناصری می‌نویسد: «محمد شیران مردی بغایت جلد و نیکو اخلاق بود، وقتی که محمد بختیار شهر نودیه را نهب کرد و رأی لکهنیه را منهزم گردانید و سربازان و پیلان او متفرق شدند و سپاهیان اسلام بدنبال غنیمت برفتند، محمد شیران سه روز از لشکر غایب بود به نحوی که همه امراء بخاطر او دل نگران شدند. بعد از سه روز خبر آوردند که محمد شیران در فلان جنگل هجده پیل گرفته است و تنها ست، سوار فرستادند تمامت آن پیلان نزد محمد بختیار آوردند. خلاصه محمد شیران مردی بود جلد و بسامان چون علی مردان را دربند کرد و بازگشت. چون او مهتر امراء خلج بود، همگان او را بخدمت می‌کردند و هر امیری بر سر اقطاع خود می‌بود تا علی مردان طریقی کرد (چاره‌ای اندیشید) و به کوتوال دست راست گرفت و از قید (زندان) بیرون آمد و به دهلی رفت و از سلطان قطب الدین تقاضا کرد تا دستور دهد «قایماز رومی» از اوده به طرف لکهنوتی رود. و با این کار فرمان امراء خلج را ساکن گردانید.

حسام‌الدین عوض خلجی که از والیان محمد بختیار در منطقه کنکوری بود، قایماز رومی را استقبال کرد و با او به سمت دیوکوت رفت و با اشاره قایماز رومی بازگشت و با امراء خلج به نبرد پرداخت.

محمد شیران و امراء خلج منهزم گشتند و بعد از آن در محل مکسیده و متطوس ایشان را مخالفتی افتاد، محمد شیران شهادت یافت و تربت او همانجا است.^{۲۵۸}

پ). ملک علاءالدین علی مردان خلجی

علی مردان خلجی به غایت جلد و دلیر و بی باک بود. وقتی از زندان ناکورتی خلاص شد به خدمت سلطان قطب‌الدین آمد و با سلطان قطب‌الدین به طرف غزنین رفت و به دست ترکان غزنین گرفتار شد. نویسنده تاریخ طبقات ناصری که همزمان با سلاطین غوری در قید حیات بوده است می‌نویسد: «علی مردان روزی در شکار گاه همراه سلطان تاج‌الدین یلدوز بود با یکی از امراء خلج که او را *سالار ظفر*

۲۵۸. بنگرید به: منهاج اسراج، تاریخ طبقات ناصری ص ۴۳۳-۴۳۲

گفتندی گفت: چه می‌گویی که اگر بیک تیر این تاج‌الدین یلدوز را هلاک کنم در این شکارگاه و ترا پادشاه گردانم؟

ظفر خلج مردی عاقل بود، او را از آن منع کرد چون از آنجا بازگشت او را دو رأس اسب داد و روان کرد وقتی به هندوستان باز آمد، بخدمت سلطان قطب‌الدین پیوست و ممالک لکهنوتی بدو مفوض شد و به طرف لکهنوتی رفت چون از آب کوس بگذشت. حسام‌الدین خلجی از دیوکوت استقبال نمود و به دیوکوت آمد و به امارت بنشست و جمله ممالک لکهنوتی ضبط کرد. وقتی سلطان قطب‌الدین به رحمت حق پیوست علی‌مردان چتر بر گرفت و خطبه باسم خود خواند. او را سلطان - علاء‌الدین لقب شد. و او مرد قتال و خون ریز بود به اطراف لشکر فرستاد و بیشتر امراء خلج را شهید کرد و راویان اطراف از او اندیشمند شدند، اموال و خراج به وی فرستادند. وی کارش به جایی رسید که بر سر جمع بارگاه حدیث ملک خراسان و غزنین و غور می‌گفت و ترهات بی‌فایده بر زبان او جاری می‌شد.

تا بحدی که از وی مثال غزنین و خراسان و عراق التماس نمودندی و فرمان دادی. چنین می‌نویسند که بازرگانی در آن ولایت تنگدست شد و مال از وی تلف گشت، از علی‌مردان خلجی احسان التماس نمود. فرمود که آن مرد از کجا ست؟ گفتند از صفاهان. فرمان داد تا مثال صفاهان به اقطاع او نویسند و هیچ کسی را از غایت سیاست و بیباکی او، مجال نبودی که گفتن صفاهان در تصرف مانیست و هر چه از این بابت مثال آوردی. اگر گفتند در تصرف ما نیست جواب دادی که خواهیم گرفت آن بازرگان را مثال صفاهان فرمود. آن مسکین محتاج لقمه و خرقة بود. بزرگان و عقلاء در آنجا به خاطر منفعت آن غریب عرضه داشتند که فرمانروایی صفاهان به خرج راه و استعداد سپاه نیاز است تا آن شهر را ضبط کند. لذا علی‌مردان تا این اندازه قتال و ظالم بود، ضعفاء و رعایا و سپاه بدست تعدی، ظلم و قتل او در ماندند. به هیچ وجهی خلاص نیافتند جز خروج کردن بروی. جماعت امراء خلج اتفاق کردند و علی‌مردان را کشتند و حسام‌الدین عوض خلجی را بر تخت نشاندند. اما مدت فرمانروایی او دو سال بیشتر نبود.^{۲۵۹}

(ت). حسام الدین عوض حسین خلجی

حسام الدین عوض خلجی مردی نیکو سیرت و از اقوام خلج گرمسیر غور بود. نویسنده تاریخ طبقات ناصری پیرامون زندگی حسام‌الدین چنین آورده است: روزی حسام الدین در حدود کوهپایه غور بوسیله درازگوشی، بار بجایی می‌برد. وقتی از مرز والشتان به سمت بالای که آن را «پشته افروز» گویند عبور می‌کرد، دو نفر درویش خرقه پوش به او رسیدند. از حسام‌الدین خلجی پرسیدند آیا هیچ طعامی همراه خود داری؟ حسام الدین عوض خلجی پاسخ داد بله دارم. چند قرص نان و مقداری خورش جهت سفر با خود داشت، بار از درازگوش فرود آورد و رخت بگشاد و آن سفره پیش درویشان نهاد. چون طعام خوردند کوزه آب خوردن را در دست گرفت و بخدمت درویشان ایستاد. هنگامی که آن دو درویش طعام و شراب میل کردند با هم گفتند این شیر مرد ما را خدمت کرد نباید حق او گذاشت، خطاب به خلجی کردند و گفتند ای سالار به طرف هندوستان برو تا آنجا که مسلمانان ساکن هستند به تو بخشیدیم. مؤلف طبقات ناصری می‌نویسد: «حسام الدین با اشاره آن درویشان از آنجا بازگشت و زن خود را بر آن درازگوش نشاند و به طرف هندوستان آمد، به محمد بختیار خلجی پیوست. کار او تا آنجا رسید که خطبه و سکه بلاد لکهنوتی بنام او شد. و به سلطان غیاث‌الدین خطاب کردند و شهر لکهنوتی را دارالملک ساخت و حصار به سنکوت بنا کرد و خلایق از اطراف روی به او آوردند. او مردی به غایت نیکو ظاهر و باطن، گزیده اخلاق، صاف سیرت، جوانمرد، عادل و بخشنده بود. در عهد او سپاه و رعایای آن بلاد در رفاهیت و آسایش بودند و از بذل و عطایای او همگنان نصیب تمام یافتند و نعمت بسیار گرفتند و از وی در آن دیار آثار خیر بسیار ماند و مجامع و مساجد بنا کردند. چون کاتب این سطور، منهج السراج در سال (۶۴۱ ه.ق) به دیار لکهنوتی رسید، در اطراف بلاد خیرات آن امیر مشاهده کرد. بلاد لکهنوتی دو جناح دارد بر دو طرف آب گنگ. طرف غربی را *رال* گویند و شهر لکهنوتی بدان جانب است و طرف شرقی را *بربند* گویند و شهر دیوکوت بدان جانب است. از لکهنوتی تا به در لکهنور و از اطراف دیگر تا به شهر دیوکوت پل بسته است، به قدر ده روز راه است. در عهد او به خاطر احداث این پل‌ها راه بر جمیع خلایق کشاده شد. و چنین در اذعان

افتاد که سلطان سعید شمس‌الدین وقتی به دیار لکهنوتی رسید، بعد از فوت ملک ناصرالدین محمود قباچه و به دفع فتنه ملک اختیارالدین بلکا و خیرات غیاث-الدین خلجی در نظر او بسیار مبارک آمد. هرگاه که ذکر غیاث‌الدین افتاد، خطاب او سلطان غیاث‌الدین خلجی یاد می‌کرد.

خلاصه در سال (۶۲۴.ق) ملک ناصرالدین محمود از اوده برای عزالدین ملک جانی لشکر جمع کرد و به سمت لکهنوتی رفت در این سال غیاث‌الدین خلجی از لکهنوتی به طرف بنگ و کامرود سپاه برده بود و شهر لکهنوتی را خالی گذاشته بود لذا ملک ناصرالدین شهر را فتح کرد و غیاث‌الدین با سپاه خود بخاطر این حادثه بازگشت و با ملک ناصرالدین به نبرد پرداخت، در این نبرد غیاث‌الدین خلجی و جمله امراء او اسیر و گشته شدند.^{۲۶۰}

فصل نهم

حکومت خلج‌ها در شبه قاره‌ی

هندوستان

(۱۲۹۰-۱۵۳۰ م)

۱. آغاز حکومت خلج‌ها در هند

همچنانکه در فصل پیش بیان شد، غوریان بعد از انقراض سلسله‌ی غزنویان از سال (۵۴۳-۶۱۳ ه.ق/ ۱۱۴۸-۱۲۱۵ م) حکومت نمودند. اسلام در زمان سلطان محمد غوری به اقصی نقاط هندوستان گسترش پیدا کرد. بعد از وفات محمدغوری (۵۶۰۳/ق. ۱۲۰۶م) و جانشین او قطب الدین ایبک^{۲۶۱} نیز اسلام در حال توسعه و گسترش در هندوستان از جمله دهلی بود، اما در سال (۵۶۰۸/ق. قطب‌الدین‌ایبک در اثر حادثه‌ای جان سپرد و جانشین او آرامشاه نیز عمرش کفایت نکرد. لذا یکی از سرداران او بنام شمس‌الدین التتمش (التوت‌میش) در دهلی بر تخت نشست و تا سال (۵۶۳۴/ق. ۱۲۳۶م) حکومت نمود. از جمله جانشینان وی دخترش سلطان رضیه الدین و بعد سلطان شمس‌الدین است که از بین جانشینان سلطان شمس‌الدین بنابه نظر، ابن بطوطه کسی به لیاقت و کفایت غیاث‌الدین بلبن نمی‌رسد.^{۲۶۲} او از بهترین پادشاهان، مردی حلیم، عادل و فاضل بود. از جمله کارهای او این بود که محلی بنام «دارالامن» ساخت که هر وامداری به آن خانه می‌آمد و ام او را می‌پرداختند و هرکسی که از خوف یکی از اقویا به آنجا پناهنده می‌شد از شر او در امان بود. غیاث‌الدین بلبن پس از مرگ درهمین مکان به خاک سپرده شده است. وی در سال (۵۶۴۳/ق. حمله مغول را دفع کرد و در سال (۵۶۸۵/ق. ۱۲۷۸م) و فات نمود. غیاث‌الدین را دو پسر بود یکی خان شهید که ولیعهد او نیز محسوب می‌شد. او از طرف پدر در بلاد سند حکومت می‌کرد، مقر او شهر مولتان بود. خان در جنگ بامغول‌ها کشته شد. فرزند دوم غیاث‌الدین بلبن، ناصرالدین نام داشت که اودرنواحی لکهنوتی و بنگال حکم می‌راند. ناصرالدین پسری داشت بنام کیقباد که به معز‌الدین نیز معروف بود. وی چهار سال بر سریر حکومت مستقر بود. ابن بطوطه می‌نویسد: این مدت برای مردم چون عید بود چون خیرات فراوانی انجام داد، اما او در زن و شراب افراط می‌کرد و بدین سبب مرضی به او عارض شد که اطباء از درمانش فرو ماندند، لذا یک طرف بدن او فلج گردید. قائم مقامش جلال‌الدین خلجی بر علیه او قیام کرد و به بیرون شهر رفت و روی تپه‌ای که

261. Qutb Al-Din Aibeg

۲۶۲. بنگرید به : سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موجد، جلد دوم موسسه انتشارات آگاه ۱۳۷۰ ص ۵۵

در کنار قبه معروف به جیشانی واقع شده است موضع گرفت. معزالدین امراء لشکر را به دفع فتنه او گسیل داشت. اما همه آنان بسوی جلال‌الدین رفتند و با او بیعت کردند، سپس به شهر بازگشتند قصر سلطنتی را به مدت سه روز محاصره کردند. در این بین یکی از همسایگان قدری طعام برای معزالدین فرستاد و بعد به قصر وارد شد و او را به قتل رساند. بدین ترتیب عمر دولت غوریان با مرگ معزالدین کیقباد به پایان رسید و خاندان خلجیان حاکم شدند.^{۲۶۳}

۲. اختلاف نظر در منشأ قومی سلسله‌ی خلجیان هندوستان

در مورد منشأ قومی خلجی‌ها در زمان حاکمیت این سلسله در هندوستان اتفاق نظر موجود نیست. یک تعداد منابع خلجی‌های قرون دهم تا سیزدهم میلادی را بعضی‌ها ترک‌تبار دانسته و تعدادی هم با این نظر موافق نیستند (سونیل کمار، ۱۹۹۴م، ص ۳۶). تعدادی خلجی‌ها را همان غلجی‌ها (غلجایی‌ها، غلزاییها) معاصر افغانستان می‌دانند (عرفان، حبیب، ۱۹۸۱م). احمد حسن دانی (۱۹۹۹م) معتقد است که پشتو زبانهای غلزایی معاصر افغانستان نیز از بازماندگان مردم خلج می‌باشند؛ که تغییر قومی آنها به یک قوم افغان مدتها قبل از قرن شانزدهم میلادی صورت گرفته است. موصوف می‌نویسد که بعد از چند تغییر قومی از خلج‌های افغان همین قوم غلزایی موجوده بجا ماند (احمد حسن دانی، ۱۹۹۹م، ص ۱۸۱). موصوف می‌نویسد که مردمان خلج غرب ایران به زبان خلج تکلم می‌کنند.

تعدادی خلجی‌ها را یک نژاد مخلوط ترک و افغان می‌دانند. آنها می‌نویسند که خلجی‌ها اساساً از مردمان آسیای مرکزی بوده اما، بعد از اقامت طولانی در افغانستان در رفتار، کردار و زبان خود از ترک‌تبارها متفاوت شده‌اند (گیشبرت اوونک، ۲۰۰۷، بورجور آوانی ۲۰۱۳، اشیر بادی لعل شریواستوا ۱۹۵۳). بنابر این به قدرت رسیدن خلجی‌ها در سلطنت دهلی انکشافی بیشتر از تغییر یک سلسله می‌باشد. گیشبرت اوونک (۲۰۰۷م) و بورجور آواری (۲۰۱۳م) آنها را ترک‌تبارانی میدانند که قبل از رفتن به هندوستان سالهای طولانی در افغانستان اقامت کرده‌اند. آشیر بادی لعل شریواستوا (۱۹۵۳م، ص ۱۵۰) می‌نویسد که اجداد جلال‌الدین خلجی برای

بیش از دو صد سال در مناطق میان هلمند و لغمان می‌زیسته‌اند. محمد ابن نجیب بکران در کتاب «جهان نامه» خلج‌ها را ترک می‌داند اما می‌نویسد که صورت آنها (به نسبت ترک‌ها) تیره‌تر شده و زبان آنها به اندازه کافی تغییر یافته تا یک لهجه‌ی مشخص گردد (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۱).

مؤرخ معاصر عرفان حبیب مدعی است که خلجی‌ها به ترک‌ها ارتباط نداشته و یک قوم افغان می‌باشند (عرفان حبیب ۱۹۸۱). موصوف می‌نویسد که در کتیبه‌های قرن پانزدهم دیواناگاری ساتی^{۲۶۴} به خلجی‌های ملوا^{۲۶۵} بنام «خلچی» (با خ فته) و «خلچی» (با خ کسره) یاد شده‌اند و در کتاب قرن هفدهم «پادشاه نامه» یک منطقه در نزدیکی بست (هلمند) در افغانستان بنام «خلج» (با کسر ل) یاد گردیده که خلجی‌ها زمانی در آنجا زندگی می‌کردند.

به همین ارتباط عبدالحی حبیبی در اثر خود بنام «خلجی‌ها افغان هستند» می‌نویسد که بر اساس معلومات تاریخی و زبانی موجود خلجی همان غلجی امروزی بوده که نام یکی از اقوام افغانستان است. ریشه‌های این در غرچ، غرچه، غلچه، و سائر کلمات تاریخی موجود بوده «غ» به مرور زمان به «خ» عوض شده است که در نتیجه غلجی اشتباها خلجی تلفظ شده است. این تغییر در نوشته‌های قرون سوم و چهارم هجری و بعد آن به ملاحظه می‌رسد. او می‌نویسد که به قول منهاج سراج (در طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲) پانزده شخصیت بزرگ خلجی بالای هندوستان حکمروایی کرده و فرهنگ خراسانی و اسلامی را در شمال هندوستان تا بنگال گسترش داده‌اند. حبیبی مینویسد تمام این حکمروایان غلجی‌های افغانستان می‌باشند. او مینویسد چندین منطقه در افغانستان هنوز هم خلج نام دارند مانند خلج نزدیک ارزگان، و خلج هلمند (استخری نیز از آن یاد کرده است) و خلج غزنی که به قول یاقوت آنرا نزدیک غزنی در زابلستان میداند (مؤزن البلدان، ج ۳، ص ۳۸۱). از نوشته‌هایی که به قدرت رسیدن خلجی‌ها را در هندوستان بیان می‌دارند بر می‌آید که آنها را در اواخر قرن سیزدهم میلادی در دهلی یک نژاد کاملاً متفاوت از ترک‌ها می‌دانستند (پیتر جکسن ۲۰۰۳، ص ۸۲). به نظر او خلجی‌ها در اصل

264. Devanagari Sati inscriptions

265. Khaljis of Malwa

ترک بوده به افغانستان مهاجرت کرده بودند و در نتیجه‌ی زندگی طولانی در میان افغانها و ازدواجهای مختلط با آنها عادات و رسوم افغانها را کسب کردند.

یک جغرافی دان دیگر بنام ابن محمد اصطخری (در حدود سال ۹۵۱م) می‌نویسد که خلج‌ها یک طایفه‌ی اتراک‌اند که در زمانه‌های باستان به مناطق میان هندوستان و سیستان آمده‌اند. آنها رمله‌های بزرگ گوسفند داشتند و زبان و لباس‌های آنها شبیه ترکها بود (مسالك الممالك، ص ۲۴۵).

برخی از نویسندگان افغان، بر این باورند که خلجی‌ها از قوم پشتون هستند آنها ادعا می‌کنند که در یک کتاب قدیمی نوشته شده که زبان خلجی‌ها زبان افغانی (پشتو) بوده است. در یک کتاب خطی که در باب معجزه‌های سلطان سخی سرور (که مشهور به لخداتا بود و در سال ۱۱۸۱م وفات کرده و در شاه کوت دیره غازی خان دفن است) به زبان دری توسط یک نویسنده ناشناس نوشته شده آمده است که در تاریخ غزنی به قلم ابو حمید الزوالی آمده است که «کابل شاه خنجل (۷۷۹م تاریخ یعقوبی) یک پارچه شعر را بزبان خلجی به لویک غزنی ارسال کرد». ارزیابی این شعر نشان می‌دهد که بزبان قدیم پشتو نوشته شده بود که عفته می‌شود زبان خلجی‌ها بوده است که همان غلجی‌های امروزی هستند. کلمه لویک غزنی در حقیقت همان کلمه لویه یا بزرگ غزنی بزبان پشتو می‌باشد.

فخرالدین مبارکشاه که بنام فخر المدبر معروف است و نویسنده کتاب معروف آداب الحرب و سائر کتابها می‌باشد در کتاب تاریخ هندوستان (۱۲۰۵م) می‌نویسد که سربازان قشون قطب الدین ایبک متشکل از ترکها، غوریها، خراسانی‌ها، خلجی‌ها و هندیها بودند. این می‌رساند که در آغاز قرن هفتم هجری ترکها و خلجی‌ها دو قوم متفاوت محسوب می‌شدند.

بر اساس نتیجه‌گیری حیبی خلجی‌های هند مربوط به غلجی‌های ولایت زابل افغانستان بوده که اسم اصلی آنها در پشتو غرزئی یا کهزاد می‌باشد. به این اساس غرزئی در اسناد تاریخی افغانستان و هندوستان به خلجی و متعاقباً غلجی مبدل گردید است.^{۲۶۶}

۲۶۶. خالدی نور احمد، آیا خلجی‌ها و غلجی‌ها یک مردم‌اند؟ ۱۴ جنوری ۲۰۱۹

۳. سلطان جلال‌الدین خلجی معروف به فیروزشاه

فیروز شاه در دوم جمادی الآخر سال (۶۸۹هـ-ق/۱۲۹۰م) حکومت خود را آغاز کرد و برای خود لقب جلال‌الدین^{۲۶۷} را انتخاب کرد. از وی به عنوان فرمانرویی حلیم و گشاده دست نام برده‌اند و همین حلم او سرانجام سرش را به باد داد. جلال‌الدین سال‌ها حکومت نمود و قصری را که **بنام** خود او معروف است بناء کرد، این همان قصری است که سلطان محمد آن را در عروسی خواهرش به داماد امیر غدا پسر امیر مهنا بخشید.

سلطان جلال‌الدین خلجی را پسری، بنام رکن‌الدین و برادر زاده‌ای **بنام** علاء‌الدین بود، که دختر خود را به ازدواج او در آورد و حکومت کرا و مانکپور و نواحی آن را که از نواحی حاصلخیز، بلد هند است به او بخشید. این نواحی به کثرت کندم، برنج و شکر معروف است. و در آنجا پارچه‌های اعلاء بافته می‌شود که جهت فروش به دهلی می‌آورند، از این منطقه تا دهلی هجده روز راه است.^{۲۶۸}

در زمان سلطان جلال‌الدین فیروز شاه مغول‌ها به سرزمین هندوستان هجوم آوردند، ولی جلال‌الدین با رشادت و شهامت در برابر آن‌ها ایستاد و بر آنان پیروز شد، در نتیجه مغول‌ها فرار کردند و تعدادی از آنان نیز اسیر شدند که به دستور سلطان در اطراف دهلی زندانی کردند. سلطان جلال‌الدین خلجی در سال (۶۹۴هـ-ق/۱۲۹۵م) سپاهیان خود را به دکن فرستاد و این شهر را تسخیر نمود. لذا برای اولین بار اسلام به مردم دکن معرفی شد و سلاطین مسلمان قدم به سرزمین دکن گذاشتند.^{۲۶۹} عیب بزرگ سلطان جلال‌الدین این بود که بیش از اندازه به اطرافیان خود حسن ظن داشت، در همین راستا بود که برادر زاده اش علاء‌الدین توانست در چهارم رمضان سال (۶۹۴هـ-ق/۱۲۹۵م) طی توطئه‌ای او را به قتل رساند.^{۲۷۰}

ابن بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد: «علاء‌الدین مردی باشهامت، دلاور و موفق بود که، سودای سلطنت در سر می‌پخت. اما، ثروتی جز آنچه به ضرب

267. Djala Al-Din

۲۶۸. بنگرید به: عبدالمنعم النمر، تاریخ الاسلام فی الهند، دارالعهد الجديد للطباعة، القاهرة ۱۹۵۹ میلادی ص ۱۲۳

۲۶۹. بنگرید به: عصام عبدالروؤف الفقی، الدول الاسلامیه المستقله، دارالفکر العربی، القاهرة ۱۹۸۷ میلادی ص ۲۱۱

۲۷۰. پاورقی: جریان توطئه از این قرار بود که چون زن علاء‌الدین با وی ناسازگاری می‌نمود، وی مرتباً پیش عموی خود (جلال‌الدین) از رفتار همسرش شکایت داشت و همین امر موجب شد که سرانجام بین آنان نزاع ایجاد گردد.

شمشیر خویش از کفار به غنیمت می‌گرفت نداشت، اتفاقاً یک بار در نواحی دویقیرکه بلاد کتکه نیز نامیده می‌شود و کرسی نشین نواحی مالو و مرهته است، به جنگ با کفار رفته بود. سلطان این نواحی بزرگترین پادشاهان کفار است. اسب علاءالدین نزدیک سنگی لغزید و از زیر پای او صدایی شنیده شد، علاءالدین فرمود تا آنجا را حفر کنند، کنجی عظیم پدید آمد که آن را درمیان کسان خود تقسیم کرد و چون به دویقیر رسید، سلطان آن ناحیه به اطاعت او درآمد و شهر را بدون جنگ به او تسلیم کرد و هدایای بسیار تقدیم داشت. علاءالدین به شهرکرا بازگشت و از غنائمی که به چنگ آورده بود چیزی به عمومی خود نفرستاد. مفسدان سلطان را برضد او برانگیختند تا او را به پایتخت طلبید. لیکن علاءالدین از آمدن امتناع نمود، سلطان گفت من خود می‌روم و می‌آورم چه علاءالدین جای فرزند من است. پس امر به تجهیز سپاه داد و تا کنار شهر کرا پیش رفت و این همان محلی بود که سلطان معزالدین در وسط رودخانه با پدر خود ناصرالدین ملاقات کرد و کار به صلح انجامید. سلطان به قصد ملاقات با برادر زاده خود برکشتی نشست. از طرف دیگر علاءالدین نیز سوارکشتی شد اما، به همراهان خود سپرد که چون من سلطان را در آغوش گیرم او را مورد حمله قرار داده مقتولش سازید.

در وسط رودخانه عمو و برادرزاده بهم رسیدند، علاءالدین سلطان را بغل گرفت و در همین هنگام کسان او بنابه قرار قبلی به سلطان حمله آورده او را کشتند و کار ملک و سپاه بدست علاءالدین خلجی افتاد».^{۲۷۱}

۴. سلطان علاءالدین خلجی معروف به محمدشاه اول

پس از قتل جلال الدین خلجی بیشتر سپاهیان او به فرمان علاءالدین گردن نهادند، برخی نیز به دهلی بازگشته به رکن الدین ابراهیم پیوستند. اما، چون رکن الدین به قصد جلوگیری از علاءالدین روانه گشت سپاهیان او را ترک نموده و به علاءالدین ملحق شدند. رکن الدین به نواحی سند، ملتان گریخت. علاءالدین به پایتخت آمد و از سال (۶۹۵ه.ق/۱۲۹۶م) به مدت بیست سال حکومت نمود. وی ملک کافور رابه فرماندهی سپاه نصب و امور لشکری را سامان بخشید و سپاه

۲۷۱. بنگرید به: سفرنامه ابن بطوطه، جلد دوم ص ۵۷

مقتدری تشکیل داد.^{۲۷۲}

بر اساس نوشته ابن بطوطه علاءالدین از سلاطین خوب هند محسوب می‌شود. مردم هند ثنای او زیاد بر زبان می‌رانند، او خود کارهای رعایا را رسیدگی می‌کرد و نرخ اجناس را مورد بازرسی قرار می‌داد و جهت اطلاع از اوضاع بازار هر روز پیش محتسب که او را رئیس می‌نامند حاضر می‌شد.

می‌گویند روزی از محتسب پرسید که، گوشت چرا گران شده؟ جواب داد بسبب عوارض زیادی که بر گاو بسته‌اند. سلطان فرمان داد که عوارض مزبور را لغو کنند و آنگاه بازرگانان را احضار نمود و پول در اختیار آنان گذاشت و گفت با این پول به حساب خزانه به تجارت گاو و گوسفند پردازید، هر چه و صول شد حق العمل خودتان را بردارید و باقی را به خزانه بدهید و به همین نحو عمل شد. ابن بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد: «سلطان علاءالدین خلج برای نماز جمعه یا نماز عید یا مراسم دیگر بیرون نمی‌آمد. زیرا، برادر زاده‌ای داشت بنام سلیمان شاه که سخت مورد محبت و احترام او بود. روزی سلطان با او به شکار رفته بود، سلیمان شاه تصمیم گرفت همان بلا را سر عموی خود، جلال الدین بیاورد چون سلطان از بهر طعام پیاده شد، سلیمان شاه تیری برکشید و او را هدف قرار داد. سلطان بیفتاد و یکی از غلامان سپر خویش بروی او فرا کشید. سلیمان شاه پیش آمد. غلام گفت سلطان جان سپرد و او حرف غلام را باور کرد، سوار اسب شد و به قصر رفت و به حرم اندر آمد. سلطان از ضعفی که بر او عارض شده بود، افاقه یافت و سوار شد لشکریان بر سر او گرد آمدند. سلیمان بگریخت. اما، گرفتار شد. او را شبانه پیش سلطان آوردند، آنگاه به دستور وی او را به قتل رساندند. لذا این ماجرا سبب شد که سلطان بعدها از سواری و رفتن به بیرون احتراز می‌کرد».^{۲۷۳}

ا. نبرد علاءالدین خلجی با مغولان

خاندان چغتایی مغول که دوواخان آن را به مقام حاکمیت و استقلال رسانده بود، شروع به مداخله و اعمال نفوذ در خارج از یورت خود کردند. آنها سعی کردند از طرف افغانستان و هندوستان اراضی خود را توسعه دهند. خان‌های ایرانی که

۲۷۲. بنگرید به: عبدالمنعم النمر، تاریخ الاسلام فی الهند، ص ۲۱۴

۲۷۳. بنگرید به: ابن بطوطه ص ۵۶

دربارشان در آن سوی ایران یعنی سمت آذربایجان بود اهمیت و ارزش کمی برای سرزمین ایران شرقی (افغانستان فعلی) قائل بودند. از این نظر جغتائیان استفاده نموده و در بدخشان، کابل و غزنه مستقر شدند. زیرا، افغانستان غربی تحت حاکمیت خاندان غوریان بود و هر اقدامی از آن ناحیه باعث زحمت جغتائیان می‌شد، لذا ناگزیر به طرف شرق افغانستان تاختند و از آنجا به شمال غربی هندوستان حمله کردند.

در سال ۱۲۹۷ میلادی *دووا خان* (دئوه خان) مغول پنجاب را غارت نمود، در این زمان علاءالدین خلجی در دهلی سلطنت می‌کرد. چون قدرت نظامی سلطان علاءالدین با سپاه قدرتمند خود تمام حملات جنگی خاندان جغتایی مغول را دفع کرد اما، مغول‌ها همچنان بر بخش غربی هندوستان حمله می‌کردند. به‌دستور سلطان مغول در سال (۵۶۹۸ ه.ق/ ۱۲۹۷ م) سپاهی عظیم به فرماندهی قتلوق خواجه به هند حمله کرد. علاءالدین خلجی با رشادت و پایمردی، فرماندهانش از جمله ظفرخان و (اولان) ^{۲۷۴} *الن خان* راه را بر مغولان بستند و تلفات زیادی بر آنان وارد آوردند، مغول‌ها مجبور به عقب نشینی و فرار شدند. اما این اقدامات مانع حملات پی در پی مغولان و غارت شهرهای هند نشد. بار دیگر در سال (۱۳۰۰ م) ملک قتلوق خواجه فرمانده سپاه مغول به سوی هند لشکر کشید و تا نزدیکی دروازه‌های دهلی آنچه را یافت غارت کرد.

در سال (۱۳۰۳ م) باز لشکرکشی دیگری از طرف شاهزاده تورقایی ^{۲۷۵} که او نیز از شاخه جغتایی مغول بود به عمل آمد. این شاهزاده با سپاهی قریب به یکصد و بیست هزار نفر در نزدیکی دهلی خیمه زد. ^{۲۷۶} نزدیک به دو ماه شهر را محاصره کرد و هرچه در آن منطقه بود غارت کرد، اما چون ادوات لازم برای تخریب بارو و برج‌ها نداشت با غنایمی که بدست آورده بود به افغانستان برگشت.

در سال (۱۳۰۴ م) لشکرکشی دیگری از سوی مغولان به عمل آمد، چهل هزار سوار مغول وارد پنجاب در شمال لاهور شدند و شهر را مورد چپاول و غارت قرار

274. Olan khan

275. Turgai

۲۷۶. بنگرید به: احمدساداتی، تاریخ الاسلام فی شبه القاره الهندیه وحضارتهم، مکتبه آلاذاب ومطبعها، القاهرة ۱۹۵۷ ص ۱۷۸

دادند، حتی به آموها^{۲۷۷} مشرق دهلی رسیدند، سرانجام یکی از فرماندهان سلطان علاءالدین خلجی بنام توقلوق خان^{۲۷۸} لشکر مغول را مغلوب نموده و نه هزار نفر از آنان را اسیر و به زیر پای فیلان انداخت. شاهزاده جغتایی «کوپک/کبک خان» از راه کینه توزی و انتقام جویی در سال (۱۳۰۵م) شهر مولتان را مورد چپاول و غارت قرار داد. ولی، هنگام بازگشت کنار شط سند، بدام توقلوق خان افتاد و تعداد زیادی از مغول‌ها کشته و اسیر شدند که این بار نیز اسیران را به دهلی آوردند و در زیر پای فیلان به هلاکت رساندند.^{۲۷۹} در همین زمان که علاءالدین خلجی مشغول جنگ با سپاهیان مغول بود، سرداران او در نقاط دیگر هندوستان سرگرم تکمیل متصرفات خود بودند. در سال (۵۶۹۹ق/۱۲۹۹م) یکی از فرماندهانش به نام (اولان)الن خان از پیروزی خود مبنی بر شکستن حصار قلعه‌ی رنتنه‌پور خبر داد. این قلعه از بزرگترین قلعه‌های سرزمین راجیوتانا می‌باشد. در ادامه‌ی این فتوحات ممالک ملوه، اوجین و دهری نجری نیز به تصرف علاءالدین درآمد و قلعه بزرگی به دستور سلطان برنوک کوه منحوته در صخره بنا گردید.

در سال (۷۰۶ه/۱۳۰۶م) علاءالدین الهنیستان، بنگال و پنجاب را تصرف کرد. علاءالدین این پیروزی را مدیون فرمانده سپاهش ملک کافور بود. فتوحات این فرمانده همچنان ادامه داشت تا اینکه سرزمین ملوه و کجرات را به سیطره‌ی خود درآورد. در سال (۷۱۰ه/۱۳۱۰م) سلطان علاءالدین حمله‌ی جدیدی به جنوب هندوستان آغاز کرد و پیروزی‌های درخشانی نصیب او شد، به همین سبب خود را به اسکندر ثانی لقب داد.^{۲۸۰}

ب). فرزندان سلطان علاءالدین خلجی

سلطان علاءالدین دارای چهار پسر به اسامی خضرخان، شادی خان، ابوبکرخان و شهاب الدین مبارک ملقب به قطب‌الدین بود. قطب‌الدین نزد پدر مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود. علاءالدین، به هرسه فرزند خود فنون جنگی را آموخته بود ولی به قطب‌الدین چیزی نمی‌آموخت. روزی پدر با وی گفت می‌خواهم آن چه

277. Amroha

278. Tughluq Khan

۲۷۹. بنگرید به: رنه کروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۵۵۴

۲۸۰. بنگرید به: این بطوطه، سفرنامه جلد دوم، ص ۵۷

برادرانت را داده‌ام ترا نیز بدهم. قطب الدین گفت مرا خدا باید بدهد. سلطان علاءالدین از این سخن به وحشت افتاد. هنگام بیماری سلطان همسرش موسوم به ماه حق که مادر خضرخان بود با برادر خود سنجر همدستان گشت، تاخضرخان را بر تخت بنشاند. ملک نایب که از بزرگترین امرای سلطان بود و القی نامیده می‌شد، از این موضوع اطلاع یافت. وجه تسمیه‌ی این امیرآن بود که سلطان او را به هزار تنکه یعنی دوهزار و پانصد دینار زر مغربی خریده بود. القی مراتب را به سلطان خبر داد و او را به خواص خویش گفت که چون سنجر پیش من آید جامه‌ای به او خواهم داد، وقتی که آن را پوشید آستین‌های ویرا بگیرید و بر زمین زنید و سرش را از تن جدا کنید. این معامله با سنجر انجام گرفت.

ابن بطوطه روایت می‌کند: در این هنگام خضرخان در فاصله دو روزه راه دهلی در جایگاهی که سندیات نامیده می‌شد بنا به نذری که داشت پیاده به زیارت قبور شهدای که در آن نقطه واقع است رفته بود تا درحق پدر دعا کند. چون این خبر به او رسید سخت اندوهناک شد، لیکن مخبر مطلب را به گوش پدر وی رساند، موجب عدم رضایت او گشت. چون خضرخان پیش پدر بازگشت مورد خشم و ملامت قرار گرفت لذا دستور داد بند بر دست و پای او نهادند و او را به ملک نایب مذکور سپردند تا به دژ کالیور بردند. وقتی ملک نایب خضرخان را به دژ رساند او را به کوتوال دژ و پاسداران سپرده گفت نگوئید این پسر پادشاه است تا اکرامش کنید، بلکه او سخت ترین دشمنان سلطان است و مانند یک دشمن محافظت کنید. هنگامی که بیماری سلطان شدت گرفت، ملک کافور را صدا کرد و گفت؛ فرزندم خضرخان را پیش من بیاورید تا امور مملکت را بعد از خودم به او بسپارم. ملک نایب (کافور) گفت چشم ولی کاری انجام نداد. هر وقت سلطان از این موضوع می‌پرسید پاسخ می‌داد خضرخان در راه است به همین زودی فرا می‌رسد، این وضع ادامه داشت تا اینکه سلطان در سال (۷۱۵ه.ق/۱۳۱۴م) وفات یافت.^{۲۸۱}

۵. سلطان شهاب‌الدین خلجی

بعد از وفات سلطان علاءالدین، ملک نایب معروف به ملک کافور، فرزند کوچکتر او موسوم به شهاب‌الدین مبارک را بر تخت نشاند و مردم با او بیعت کردند. و ملک نایب خود تمام امور را قبضه کرده چشمان ابوبکر خان و شادی خان را میل کشید و آنان را به کالیور فرستاد و دستور داد که چشمان خضر خان را که در آنجا زندانی بود میل بکشند. قطب الدین نیز با برادران خود زندانی گردید، اما چشمان او را میل نکشیدند. سلطان علاءالدین دو غلام خاصه داشت، یکی **بنام** بشیر و دیگری مبشر. خاتون کبری زن علاءالدین که دختر سلطان معزالدین بود کسی پیش این دو غلام فرستاد سوابق خدمات سلطان را به ایشان یاد آور شد و گفت می‌دانید که این ملک نایب کافور با فرزندان من چه معامله‌ای کرده و هم اکنون تصمیم دارد که قطب الدین را نیز بکشد. آن دو تن گفتند که نتیجه کار ما را خواهی دید. این دو به ملک کافور خیلی نزدیک بودند، چنانکه پیش او می‌رفتند و شبانگاه نزد او می‌خوابیدند. پس شبانه وارد منزل او شدند، نایب ملک کافور (در خرمقه که اطاقک چوبین است رویش چادر می‌اندازد و در موقع بارانی بالای پشت بام در اندرون آن می‌خوابند)، نشسته بود چون آن دو غلام وارد شدند، اتفاقاً نایب شمشیر یکی را گرفت و در دست خود زیر و رو کرد و پس داد و او با همان شمشیر نایب را مضروب کرد. غلام دیگر نیز ضربتی وارد آورد، آنگاه سرش را از تن جدا کرده به زندان قطب الدین آوردند و پیش او بیفکندند و قطب الدین را از زندان آزاد کردند. قطب الدین از زندان پیش برادر خود شهاب‌الدین آمد و چند روز در خدمت او بود، به این عنوان که سلطان او است و قطب الدین خود سمت نیابت او را بر عهده دارد لیکن، بعد تصمیم گرفت برادر را خلع کند و خود جانشین او گردد.

۶. سلطان قطب‌الدین مبارک شاه خلجی

قطب‌الدین برادر خود شهاب‌الدین را از سلطنت برداشت و انگشتان او را قطع کرده به کالیور فرستاد، تا با برادران خود در زندان بماند. کار کشور بر او راست گردید تا وقتی که خواست از دهلی به دولت‌آباد سفر کند.

ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود نوشته است؛ فاصله‌ی این دو شهر چهل روز راه است که از میان درختان بید و غیره رد می‌شود و چنان می‌نماید که رهگذر تمام مدت را از وسط باغی عبور می‌کند. در فاصله‌ی هر مایل از این جاده سه پست داوه (خانه) برقرار است، در هر یک از پست خانه‌ها کلیه‌ی مایحتاج مسافر فراهم است و این راه بقدری مجهز می‌باشد که توگویی انسان در میان بازاری که چهل روزه راه مسافت آن است مسافرت می‌کند.

سلطان قطب‌الدین که به این مسافرت اقدام کرد برخی از امراء بر ضد او دسته بندی کردند و تصمیم گرفتند که برادر زاده‌ی او را که تقریباً ده ساله بود (فرزند خضرخان) به سلطنت به نشانند. این همراه سلطان بود، چون خبر توطئه به سلطان رسید؛ دستور داد تا او را گرفته به نزد او آورند، آنگاه از پاهای او گرفت، سرش را محکم به سنگ کوبید تا مغزش متلاشی گشت. و به یکی از امراء **بنام** ملک شاه دستور داد تا به کالیور عزیمت نموده و خضرخان و برادرانش را به قتل رساند. ابن بطوطه می‌نویسد: «قاضی زین‌الدین مبارک، قاضی دژ کالیور به اوحکایت کرد؛ روزی که ملک شاه دم چاشت وارد شد من در زندان پیش خضرخان بودم او از خبر رسیدن ملک شاه بیمناک گشت و رنگش دگرگون شد. وقتی او را دید پرسید چرا آمده‌ای؟ گفت برای انجام کاری که سلطان عالم فرموده است. پرسید جان من درامان خواهد بود؟ گفت آری. ملک شاه بیرون رفته کوتوال را (فرماندار دژ) با پاسداران که سیصد تن بودند احضار کرد و مرا نیز آنجا خواند، شهود را نیز دعوت کرد. آنگاه فرمان سلطان را داد تا به خوانند. اول شهاب‌الدین مخلوع را آورده سرش از تن جدا ساختند. او عجز و زاری نمی‌کرد و خون سرد بود. سپس ابوبکر خان و شادی خان را گردن زدند. چون نوبت به خضرخان رسید وحشت و هراس بر او مستولی گردید. مادر خضرخان با او بود لیکن درب را بروی او بستند و نگذاشتند وارد شود. بعد از قتل او همه را درگودالی انباشتند، حتی مراسم کفن و غسل را هم انجام ندادند تا چندین سال بعد آن‌ها را ازگودال درآورده در مقبره‌ی پدران به خاک سپردند. مادر خضرخان مدتی بعد از این داستان زنده بود و من در سال ۷۲۸ ه.ق او را در مکه دیدم».^{۲۸۲} چون قطب‌الدین

برادران خود را گشت در ظاهر هیچ رقیبی در برابر او نماند، اما طولی نکشید که توسط یکی از فرماندهان خود به نام ناصرالدین خسرو شاه به قتل رسید و بجای او بر مسند قدرت تکیه زد.

۷. ناصرالدین خسرو شاه

ناصرالدین خسرو خان^{۲۸۳} از بزرگترین امراء قطب الدین محمد خلجی بود، او مردی شجاع و خوبروی بود. خسرو خان نواحی جندیروی و اطراف معبر را که از پر نعمت‌ترین قسمت‌های هند است فتح نمود. قطب الدین او را بسیار دوست می‌داشت و همین امر موجب شد که به دست وی به هلاکت برسد. قطب الدین معلمی داشت به نام قاضی خان صدر جهان که ارشد امراء و کلیددار سلطنتی بود. او شب‌ها را با مأمورین نوبتی که هزارتن بودند و هر چهار شب به نوبت کشیک می‌دادند، بر درسرای سلطان می‌خوابید. این مأمورین در دو رده در میان درهای قصر پاس می‌دادند و اسلحه خود را در پیش می‌گذاشتند، هر کس که می‌خواست وارد خانه شاه به شود می‌بایست از میان آنان بگذرد. و بامداد مأمورین شبانه جای خود را به قراولان روز می‌دادند، این پاسداران افسران و دفتر دارانی داشتند که حضور و غیاب آنان را یادداشت می‌کردند. قاضی از کارهای خسروخان ناراضی بود. زیرا، او با کفار هندو، روابط نیکوداشت. وی این مطالب را در پیش سلطان نیز عنوان می‌کرد، لیکن او گوش به سخنان قاضی نمی‌داد و می‌گفت بگذار تا هرچه خواهد بکند. روزی خسروخان به سلطان گفت که گروهی از هندویان می‌خواهند به دین اسلام درآیند. رسم آن نواحی چنین بود که هر کس از هندویان می‌خواست، بدین اسلام مشرف شود، او را پیش سلطان می‌آوردند و سلطان جامه‌ای با گردن بند و بازوبندهای طلا که در خور مقام شخص تازه مسلمان باشد به او اعطا می‌کرد. لذا این بار هم خسرو خان این مطلب را پیش کشید، سلطان گفت آنان را به حضور من بیاورید. خسرو خان گفت این جماعت از خویشاوندان و بزرگان خود احتیاط می‌کنند و نمی‌خواهند روز روشن این مراسم را انجام دهند و سلطان جواب داد مانعی ندارد، شب بیایند. خسروخان خلجی جمعی از دلیران و بزرگان هندو را که

برادرش خان خانان نیز در زمره‌ی آنان بود، جمع کرد (این امر در فصل تابستان بود زیر اسلطان بالای پشت بام قصر می‌خوابید و در آن هنگام جز چند تن از غلامان کسی پیش او نبود) این عده از درهای چهارگانه کاخ گذشتند و به درب پنجم که قاضی خان آنجا بود رسیدند. وی از مسلح بودن آنان بدگمان شد و از ورود به قصر ممانعت کرد و گفت باید خودم از سلطان عالم اجازه بگیرم. آن جماعت قاضی خان را مورد حمله قرار دادند و به قتل رسانیدند، سر و صدا بلند گردید. سلطان گفت چه خبر است؟ خسرو خان پاسخ داد هندوهایی که برای قبول اسلام آمده‌اند قاضی خان از ورودشان ممانعت می‌کند. در این هنگام داد و فریاد شدید شد و سلطان درهراس افتاد، برخاست که به درون کاخ برود اما، در بسته بود و پیشخدمت‌ها نزدیک درب بودند سلطان در را زد، در این هنگام خسرو خان از عقب سر او را در بغل گرفت لیکن چون سلطان زورمندتر بود او را به زمین افکند. ناگهان هندویان وارد شدند، خسروخان بانگ به زد اینکه روی من نشسته بکشید و آن جماعت سلطان را به قتل رسانیده سرش را از تن جدا ساختند.

خسرو خان بلافاصله امراء و افسران را که از ماجرا بی خبر بودند احضار کرد. هرگروه که وارد می‌شد و او را بر مسند سلطنت می‌دید ناچار بیعت می‌کرد. چون صبح شد داستان از پرده افتاد و فرامین که در آن جا طی مراسمی خوانده می‌شد به تمام بلاد هند نوشته شد و هر یک از امراء را خلعتی فرستادند، همه امراء از خسروخان اطاعت کردند، غیر از توقلوق/تغلق شاه پدر سلطان محمد شاه که در آن هنگام امیر دبال پور از بلاد سند بود.

چون خلعت خسروخان به او رسید آن را بر خاک افکند و روی آن نشست. خسرو شاه برادر خود خان خانان را به جنگ تغلق فرستاد، لیکن او شکست خورد و سرانجام چنانکه بیان خواهد شد بدست تغلق کشته شد. خسرو شاه بعد از استقرار بر اریکه‌ی قدرت هندوها را دور خود جمع کرد، بر اساس آئین هندو ذبح گاو را قدغن نمود. (مذهب هندویان گاو را محترم شمرده و هرکس آن حیوان را بکشد باید پوست همان گاو را برتن او کرده و در آتش انداخت) لذا تمایل خسروخان به هندوها باعث شد که مسلمانان از او برگشته به جانب تغلق روی

آورند.^{۲۸۴}

ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «وقتی تو قلوبق/تغلق درصدد مخالفت با خسرو خان برآمد سیصد مرد جنگی داشت و نامه‌ای به کشلو خان که در فاصله‌ی سه روزه راه از دبال پور در مولتان بود نوشت و با یاد آوری نیکوئی‌های قطب‌الدین از او درخواست کرد که برای خونخواهی ولی نعمت خود قیام کنند. در آن هنگام پسر کشلو خان در دهلی بود، پاسخ نوشت که اگر فرزند اینجانب بو به کمک تو می‌شتافتم. تغلق تصمیم خود را در طی نامه‌ای به فرزندش محمد اطلاع داد و نوشت با پسر کشلو خان از دهلی فرار کنند و پیش او آیند. محمد حيله‌ای اندیشید که مؤثر واقع شد. او به خسرو شاه گفت: اسب‌ها بسیار فربه گشته اند و تیراق لازم دارند. یعنی باید ورزش کنند تا لاغر شوند. به همین سبب همه روزه با کسان خود اسب‌ها را سوار شده یکی دو ساعت بیرون می‌رفت، کم‌کم این گردش‌ها تا چهار ساعت ادامه پیدا کرد. روزی برفت تا بعد از ظهر باز نیامد، چون هنگام نهار فرا رسید سلطان به فرمود تا سوارگان بدنبال وی رفتند، لیکن دست نیافتند. محمد به همراه پسر کشلو خان پیش پدر گریخت و با رسیدن وی تغلق علم مخالفت بر افراشت و به جمع آوری لشکر همت گماشت. کشلو خان نیز با افراد خود به کمک او شتافت. سلطان خسرو شاه خلجی برادر خود خان خانان را به جنگ آنان فرستاد، لیکن او سخت شکست خورد و لشکریانش به تغلق خان پیوستند. خان خانان به دهلی بازگشت و سپاهیان او کشته و اموال و خزائن او به دست دشمن افتاد. تغلق به سوی دهلی عزیمت کرد. خسرو خان با لشکریان خود در بیرون شهر در محلی موسوم به «آسیا آباد» اردو زد و سپس فرمان داد که، گنجینه‌ها را گشودند و بین لشکریان تقسیم کردند. چون جنگ فرا رسید هندویان به سختی جنگیدند و تغلق را شکست دادند. اردوی او را غارت کردند، سپاهیان تغلق فرار را برقرار ترجیع دادند و او ماند با همان سیصدتن مرد جنگی که از سابق با خود داشت. به آنان گفت کجا بگریزیم که هرجا برویم گرفتار و کشته خواهیم شد؟

۲۸۴. بنگرید به: عبدالمنعم النمر، تاریخ الاسلام فی الهند ص ۲۱۱

در این موقع که لشکریان خسرو شاه سرگرم غارت اردوی تغلق بودند. تغلق با آن عده قشون بر سر خسروخان تاخت و او را مورد حمله قرار داد. تنورهی جنگ دو باره گرم شد، لشکر خسروشاه تار و ما و منهزم گشت و کسی با او نماند ناچار اسب خود را نیز رها کرد و پای به گریز نهاد. جامه و سلاح برانداخت و گیسوان چون درویشان آن دیار بر دوش افکنده به باغی که در آن حوالی بود پناه برد. مردمان بر سر تغلق گرد آمدند و او بسوی شهر روانه گشت. کوتوال کلید دروازه را به او تسلیم کرد. تغلق به کاخ سلطنتی رفت و درگوشه‌ای فرود آمد. کشلوخان را گفت: سلطنت با تو خواهد بود. کشلوخان امتناع نمود و گفت این حق توست و اگر خود نمی‌خواهی فرزندت متصدی این مقام باشد. تغلق از این پیشنهاد شاد گشت و خود بر تخت نشست. و همه با او بیعت کردند. بعد از سه روز، گرسنگی برخسرو خان که در همان باغ پنهان شده بود، سخت فشار آورد، لذا از مخفیگاه خود بیرون آمد باغبان را دید و از او غذا درخواست نمود. چون او چیزی نداشت انگشتی خود را به او داد و گفت برو این را گرو گذاشته قدری طعام تهیه کن. باغبان انگشتی را به بازار آورد، لیکن مورد سوءظن قرار گرفت. کار به پلیس و شحنة کشید. پاسبان او را نزد تغلق شاه برد، باغبان داستان را به سلطان بازگو نمود. سلطان پسر خود محمد را فرستاد تا خسروخان را دستگیر نموده پیش سلطان آوردند. خسرو گفت من گرسنه‌ام طعامی بدهید میل کنم. شربت و طعام به او دادند و او چون از طعام برخاست گفت: ای تغلق در شئون پادشاهان با من رفتار کن و مرا رسوا مساز. تغلق گفت پذیرفتم. امر کرد سر او را در همانجا که قطب الدین را کشته بو از تن جدا ساختند، همان معامله را که او باقطب‌الدین روا داشته بود با وی کردند. یعنی سر و تن او را از پشت بام بر زمین افکندند و سپس مراسم غسل کفن بر او انجام دادند و جنازه اش را در مقبره‌ی خاص به خاک سپردند. بدین ترتیب سلسله خلجیان در دهلی به سال ۷۲۰ هـ - ق/ ۱۳۲۰ میلادی به دست غازی ملک تغلق فرمانده ارشد خلجیان منقرض شد و خاندان تغلقیان حاکم شدند.^{۲۸۵}

۸. حکومت خلیج‌ها در مالوه

مالوه از دول راجپوتی قدیم بود که بیشترین مقاومت را در برابر فتوحات اسلامی از خود نشان داد. پایتخت مالوه^{۲۸۶} شهر اوجین^{۲۸۷} مرکز دانش و هنر بود. مالوه پس از سه قرن تلاش به اطاعت حکومت اسلامی درآمد. حدود طبیعی مالوه عبارت است از: منطقه نربادا^{۲۸۸} در جنوب، چمبال^{۲۸۹} در شمال، گجرات و بوند لکند^{۲۹۰} در غرب و شرق. در ایام حکومت خلیج‌ها، مالوه به هوشنگ آباد و آجمیر^{۲۹۱} و رانتیمپهور^{۲۹۲} و الیچپور^{۲۹۳} منضم شد. پادشاهان مالوه مرتب با همسایگان خود (شاهان گجرات) در جنگ بودند، تا اینکه در سال (۹۳۷هـ-ق/۱۵۳۰م) پادشاه گجرات، مالوه را به قلمرو خود منضم کرد و دولت مالوه منقرض گردید. دلاورخان غوری که از جانب سلاطین دهلی در مالوه حکومت می‌کرد در سال ۱۴۰۱ میلادی اعلام استقلال نمود. و فرزندش هوشنگ شاه غوری از سال ۱۴۰۵ تا ۱۴۳۵ میلادی حکومت مالوه را به دست گرفت و پایتخت خود را به شهر ماندو منتقل کرد. در سال ۱۴۳۶ میلادی محمود شاه خلجی وزیر هوشنگ شاه حکومت را به دست گرفت و سلسله خلجیان مالوه را بنیاد گذاشت. وی تا سال ۱۴۶۹ میلادی حکومت نمود. بعد از محمود شاه خلجی به ترتیب زیر، فرزندان و نوادگان وی تا سال ۱۵۳۰ میلادی در مالوه فرمانروایی نمودند. سرانجام توسط سلطان گجرات مالوه اشغال و حکومت خلیج‌ها به پایان رسید.^{۲۹۴} اسامی سلاطین خاندان خلجی مالوه عبارتند از:

۱. محمودشاه اول ۱۴۳۶-۱۴۶۹ میلادی
۲. غیاث شاه پسر محمودشاه ۱۴۶۹-۱۵۰۰ میلادی
۳. ناصرشاه پسر محمودشاه ۱۵۰۰-۱۵۱۱ میلادی
۴. محمود شاه دوم پسر ناصر ۱۵۱۱-۱۵۳۱ میلادی

286. Malawa

287. Ujjayn

288. Narbada

289. Chambal

290. Bandalkand

291. Ajmir

292. Rantambhor

293. Elichpur

۲۹۴. بنگرید به: اساللات الاسلامیه، الطبعه الجدیده (The New Ishamic dynasties) کلیفورد ادموند بوزورث

فصل دهم

شمایی از تاریخ ادبیات
زبان ترکی

۱. شیوه‌ی نگارش کؤک تورک‌ها

نحوه نگارش زبان ترکی، کؤک تورک‌ها از سنگ نوشته‌ها و بعضی کتاب‌ها و اسنادی که از دوران فرمانروایی آنها باقی مانده است، مورد شناسایی و مطالعه قرار می‌گیرد. قدیمی‌ترین آثار ادبی ترکی که بیش از هزار و پانصد سال قدمت تاریخی دارد، همان سنگ نبشته‌های معروف به *اورخون*^{۲۹۵} است.

او یغورها، قرقیزها و خلج‌های قدیم نیز از این شیوه [خط اورخون] برای نگارش استفاده می‌کردند. همچون داستان آفرینش، در جهان ترک نیز داستان ارگنه قون^{۲۹۶}، داستان اوغوز قاغان، داستان ماناس^{۲۹۷}، حکایت‌های دده قورقود، داستان کور اوغلو، دیوان لغات الترک، قوتادقوبیلیگ، عتبت الحقایق، محاکمه اللغتین^{۲۹۸}... از ارزش‌های فرهنگی مشترک بین ملت‌های ترک به شمار می‌روند، که از میراث نوشته‌های مربوط به سنگ‌های مزار وزیران و پادشاهان و سنگ نوشته اورخون بدست آمده است.

منظور از سنگ نبشته‌ها یا سنگیادهای اورخون همان است که امروزه در داخل مرزهای جمهوری خلق مغولستان یعنی سرزمین‌های اجدادی ترک‌ها سنگیاد

295. A Grammar of Orkhon Turkic

296. Ergenekon

298. Epic of Manas

۲۹۸. پاورقی:

۱- قوتادقوبیلیگ: به معنی دانش مقدس نوشته‌ی یوسف بالاساغونی (مشهور به یوسف حاجب خاص) که در سال ۱۰۶۹ میلادی به پایان رسید و تقدیم خاقان قراخانیان شد. این اثر بر هجایی بر همان وزن شاهنامه سروده شده است. این اثر مثنوی ۶۶۴۵ بانییت دارد. مضمون آن مانند سیاست نامه‌ها است.

۲- دیوان لغات الترک: نوشته‌ی محمودکاشغری است و در مورد آموزش لغات زبان ترکی به عربی‌زبانان بوده و ترکی-عربی است.

۳- عتبه الحقایق: نوشته‌ی احمد یوکنکی در قرن ۱۲ میلادی در آسیای میانه نوشته شده و بر وزن هجایی می‌باشد.

۴- اوغوز خان داستانی: که به نثر و نظم است و در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده است.

۵- احمد فقیه: اولین کسی است که در آسیای میانه و در غرب آسیا به زبان ترکی شعر نوشت. پیش از او کسی در غرب دریای خزر هنوز به ترکی اثری خلق نکرده بود و بدین ترتیب او می‌توان پدر ادبیات ترکی غربی معرفی نمود. او کتابی به نام اوصاف مساجد الشریفه دارد.

۶- ارگنه قون: یکی از افسانه‌های گؤک تورک‌ها می‌باشد. در این افسانه گؤک تورکان در سرزمین مرتفعی که دوردور آن با کوه‌های صعب العبوری محصور بود به مدت ۴۰۰ سال زندگی می‌کنند. آنان در آنجا به کشف آهن موفق می‌شوند.

۷- داستان مناس: نام حماسه‌ی ملی مردم قرقیز است. مناس نام قهرمان این داستان است. در قرقیزستان آیینی همانند شاهنامه خوانی ایران برای مناس خوانی وجود دارد.

معروف «گول تیگین»، «بیلگه قاغان» و «تان یوقوق» محصول دوران حکومت بیلگه قاغان است.

نخستین سنگیاد را بیلگه قاغان در سال ۷۳۲ م. امر به حک کرده و دومین را فرزندش یک سال پس از فوت او در سال ۷۳۵ م. ساخته است و سومی در فاصله‌ی سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۵ برپا گشته است که به سنگیاد «تان یوقوق» معروف است.^{۲۹۹}

سنگ نبشته‌های گول تیگین (گول تگین) و بیلگه قاغان در منطقه‌ی کوچهو-تسایدام یا کوشو-تزایدیم^{۳۰۰} در جوار رودخانه‌ی اورخون، و سنگ نبشته‌ی بیلگه-تان یوقوق، در فراز رود «یازاولا» و نزدیک «باین چوققوا» برپا شده است.

ا. سنگ نبشته‌ی گول تیگین:^{۳۰۱}

این سنگیاد در واقع تأثرات و عشق و علاقه‌ی کم نظیر بیلگه قاغان به برادر خود را در بر دارد که برای تشکیل حکومت، جان فشانی کرد و در تحکیم و تعظیم وی، نقش عظیمی داشته است. بیلگه قاغان با چنین روحیه‌ای ستایش انگیز، به برپائی سنگیاد امر کرده است. در واقع نویسنده، سراینده و سخنگوی اصلی کتیبه‌های این سنگیاد خود «بیلگه قاغان» است.

سنگیاد گول تیگین بر روی پایه‌ای سنگی به شکل لاک پشت برقرار شده است. هنگام کشف، از روی قاعده به کناری افتاده بود. در اثر باد و باران و طوفان بخش‌هایی از نوشته‌های نقر شده، پاک شده است. ارتفاع آن ۷۵ / ۳ متر است. جنس سنگ از نوع مرمر ناصاف است که در قسمت‌های بالائی پهنای آن کمتر می‌شود. دارای چهار سوی است. سوی‌های شرقی و غربی در پائین ۱۳۲ و در بالا ۱۲۲ سانتی متر است. و سوی‌های شمالی و جنوبی در پائین ۴۶ و در بالا ۴۴ سانتی متر است.

۲۹۹. دوزگون، حسین. دیل و ادبیاتیمیز، مجله یئنی یول، ش ۳، تهران، ۱۳۶۱.

300. Kosho-Tsaidam

۳۰۱. کول تیگین «kültigin» یا کول تگین «kültegin» و النهایه گول تیگین «Gültigin» سردار بزرگ کؤک تورک در سال ۶۸۴ م. چشم به جهان گشوده و در ۲۷ شباط ۷۳۱ م. در «ماگاگورگان» در آسیای میانه چشم از جهان فرو بسته است.

رأس سنگیاد و قسمت فوقانی آن به پنج سوی و پنج کتیبه تقسیم شده است. و مانند ستاره‌ای پنج ضلعی است که در هر ضلع یک تصویر اژدها دارد. در رأس سوی راست علامت قاغان حک شده است که به شکل بز کوهی است و در سوی چپ مطالبی به خط و زبان چینی نوشته شده است و معروف به «کتیبه‌ی چینی» است. سه سوی دیگر، به خط و الفبای ترکی باستان و دارای چند کتیبه است. در کناره‌های هر سه سوی و نیز در کناره‌ی سوی چینی، نوشته‌های اورخونی ترکی وجود دارد. طول سطرها ۲ متر و ۳۵ سانتی متر است.

در سوی‌ها و کتیبه‌ی راست، ۴۰ سطر و در سوی‌ها و کتیبه‌های جنوب و شمال، ۱۳ سطر وجود دارد. سطرها از بالا به پائین و از راست به چپ حک شده است. طول سطرها بطور متوسط ۲۳۵ سانتی متر است. حرف‌ها بسیار با نظم و ترتیب حک شده است و با سلیقه‌ی خاص و نظم ترکی ترتیب یافته است، به گونه‌ای که در نظر اول شبیه جدول می‌نماید.

در کتیبه‌ی چینی سنگیاد، از دوستی ترکان و چینیان، از عزت امپراطوری ترک و حشمت بیلگه قاغان سخن رفته است. در پایان مطالب چینی، جملاتی نظیر: «این سنگیاد را برای عبرت آیندگان برپا ساختیم.» و «این سنگیاد را چون کوه به یاد این بزرگان برای آیندگان بر جای نهادیم.» و تاریخ کتابت حک شده است.

در کنار این سنگیاد، راهی به طول ۵ - ۴ کیلومتر وجود دارد که طول راه پر از سنگیادها و پیکره‌های کوچک و بزرگ و مجسمه‌های سنگی است و در همین مسیر سر پیکر سنگی گول تیگین و تنه‌ی پیکر همسر او و بخشی از صورت وی کشف شده است.

کتیبه‌های این سنگیاد از زبان «بیلگه قاغان» و «یوللوق تیگین» برادر زاده‌ی «گول تیگین» بیان شده است.

گول تیگین سردار بزرگ، برادر کوچک بیلگه قاغان، بسیار جسور و شجاع بوده است. بیلگه قاغان پس از آن که بر تخت امپراطوری جلوس می‌کند، او را به فرماندهی سپاه بر می‌گزیند. وی در مدت فرماندهی تا مرگ خود در ۷۳۱ م. چندین سرزمین را در شرق و غرب فتح می‌کند و قلمرو امپراطوری کوک ترکان را

گسترش می‌دهد و در جنگ‌هایی که در پنج سال آخر عمر خود (۷۲۶ - ۷۳۱) شرکت می‌کند، هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد. به گفته‌ی فراهم آورندگان «اورخون یئنی سئی آبیده‌لری»: «در جهان تاکنون هیچ پادشاهی این گونه دربارهی برادر کوچک خود با صمیمیت سخن نگفته است.»^{۳۰۲} بیلگه قاغان برای دفن جسد برادرش، مراسمی بسیار با شکوه برپا می‌سازد و حتی دولت چین برای شرکت در این مراسم، هیئت سیاسی عالی رتبه اعزام می‌کند. نخستین ترجمه‌ی ترکی این سنگیاد از آن «حسین نامیق اورکون» است که در سال ۱۹۴۰ انتشار یافت. وی ویرایش جدید آن را در سال ۱۹۸۷ منتشر ساخت. اما پژوهش‌نهایی و برگردان علمی آن را مرحوم پروفیسور ارگین به فرجام رسانید. نشرها و ترجمه‌های دیگر که در باکو و جاهای دیگر انجام پذیرفته، متکی بر تحقیقات آن مرحوم است.

(ب). سنگ نبشته‌ی بیلگه قاغان^{۳۰۳}

این سنگیاد در همان مکان و یک کیلومتر دورتر از سنگیاد گول تیگین قرار دارد. شکل و ترتیب و ساخت آن، کاملاً شبیه سنگیاد گول تیگین است. سنگیاد بیلگه قاغان از نظر شکل، ساخت و محتوا، شباهت زیادی با سنگ نبشته‌ی گول تیگین دارد. این سنگ نبشته، نیز مثل سنگ نبشته‌ی گول تیگین قاعده‌ای شبیه لاک پشت دارد. چهار وجهی بوده و نزدیک به ۳۸۵ سانتیمتر ارتفاع دارد. دو طرف شرق آن متن‌هایی با ۴۱ سطر، در طرف شمال و جنوب هر کدام ۱۵ سطر به زبان ترکی و با حروف کؤک تورک وجود دارد. در طرف غرب هم همچون سنگ نبشته‌ی گؤل تکین، خلاصه‌ای از متن‌های موجود طرف‌های دیگر به زبان چینی دیده می‌شود. در این طرف همچنین به طور مجزا چند سطر به زبان ترکی و با حروف کؤک تورک مشاهده می‌شود. در طرف‌های جنوب شرقی، جنوب غربی و غربی سنگ نبشته (همچنین در پخها) به زبان ترکی و با حروف کؤک تورک متن‌های کوچکی موجود است.

۳۰۲. رجیوف، ابوالفضل - و - محمدوف، یونس. اورخون یئنی سئی آبیده‌لری، باکو، ۱۹۹۳. ص ۵۸.

303. Bilge kagan یا Bilge Hagan

سنگیاد بیلگه قاغان در سال ۷۳۵ م. یک سال پس از مرگ او از سوی فرزندش برپا شده است. در کتیبه‌های این سنگیاد نیز بیلگه قاغان است که سخن می‌گوید. نخستین ۸ سطر از سوی شمالی سنگیاد، شبیه سوی جنوبی سنگیاد گول تیگین و نیز سطرهای ۳۴ - ۲ از سوی راست، شبیه سطرهای روبروی جبهه‌ی راست سنگیاد گول تیگین است که دنبال آن‌ها، شرح وقایع پس از مرگ گول تیگین افزوده شده است.

این سنگیاد سرنگون شده است و به صورت شکسته و چند قطعه کشف شده است. پاک شدگی و سائیدگی و خراب شدگی آن بیشتر است. این سنگیاد را یوللوق تیگین برادرزاده‌ی بیلگه قاغان نگاشته و حک کرده است. در هر دو سنگیاد، گذشته از سخنان بیلگه قاغان، افزوده‌ها و نگاشته‌های یوللوق تیگین آمده است. در اطراف این سنگیاد نیز تعدادی کثیر از سنگ‌های تراشیده شده و پیکرها و بالبال‌ها موجود است.

در این سنگ نبشه نیز مثل سنگ نبشته‌ی گول تیگین راوی اتفاقات و اندرزگوی مخاطب، باز هم بیلگه قاغان است. در این سنگ نبشته حوادث بعد از مرگ گول تیگین نیز اعلام شده است. نویسنده سنگ نبشته، یوللوق تیگین است.

این سنگیاد در سال ۱۸۸۹ از سوی محقق روسی ن. م. یادرنتسوف یافت شد. آن را نخستین بار و. و. رادلف و سپس و. تامسن و بعدها س. ی. مالوف به روسی ترجمه کردند و نخستین ترجمه‌ی ترکی همانند سنگیاد پیشین، از آن «حسین نامیق اورکون» است و برگردان نهایی را در ترکیه مرحوم پرفسور ارگین انجام داد.

پ). سنگ نبشته‌ی تان یوقوق^{۳۰۴}

در آن سوتر از دو سنگیاد گول تیگین و بیلگه قاغان، سنگیاد تان یوقوق قرار گرفته است. به خلاف دو سنگیاد یاد شده در بالا، هنوز پابرجاست و بر زمین نیفتاده است. این سنگیاد از دو سنگ نبشته با چهار سو تشکیل می‌شود. یکی از سنگ نبشته‌ها یک متر و نیم بلندا دارد. اطراف این سنگیاد را سنگ‌های مزار و

پیکره‌های شکسته و بالبال‌ها فراگرفته است. در این میان از حوادث مهم دولت کوک تورک شرقی سخن می‌رود.

تان یوقوق خود، وزیر سه خاقان بزرگ ترک: ائلداریز، قاپاغان (= قاپغان) و بیلگه قاغان بود. او نخستین وزیر دانشمند تاریخ حکومت‌های ترک است. در جوانی در دربار چین به شاهزادگان تعلیم می‌داده است و بعدها در سیاست خارجی خاقان نشین ترک خدمات شایانی انجام داد. به گفته‌ی تامسن، این سنگیاد در سال ۷۲۵ م. برپا شده است.

این سنگیاد در سال ۱۸۹۷ م. از سوی ی. ن. کلمنتس کشف شد و در سال ۱۸۹۸ م. چاپ شد. نخستین قرائت، از آن رادلف است و سپس گ. رامستد در سال ۱۹۰۹، ب. ی. ولادیمیر تشنف در سال ۱۹۲۵ و پ. لاتو در سال ۱۹۵۷ ترجمه‌های روسی آن را بیرون دادند. در ترکیه نیز، مانند دو سنگیاد فوق، نخست از سوی حسین نامیق اورکون و سپس به دست پرفسور ارگین ترجمه و نشر شد.

برخی از محققان این تاریخ را (۷۲۵-۷۳۰ م) و برخی دیگر نیز همچون: ن. کوزمین، پرفسور عثمان ف. سرت کایا، از محتوای سنگ نبشته‌های گول تیگین، بیلگه قاغان و تان یوقوق، تاریخ ساخت این سنگ نبشته را یک دوره قبل از بیلگه قاغان (۷۳۴-۷۳۲ م) به میان می‌آورند.

در زمان دومین خاقان کوک تورک، در هر کدام از سه سنگ نبشته، تاریخ و کلیه حوادث گذشته (قبل از خاقان ترک) و زمان خود را چه مثبت و چه منفی ارزیابی کرده و نوشتند تا، پیامی برای آیندگان باشد. در این پیام‌ها منظور، فهماندن و بیان این حقیقت است که، «با اتحاد و همبستگی ملت‌های ترک در برابر هرگونه زور و سختی‌ها ایستادگی خواهند کرد و تا قیامت، هیچ قدرتی در برابر ملت ترک وجود نخواهد داشت، و در صورت از هم پاشیده شدن دولت و ملت نیز از بین خواهد رفت».^{۳۰۵}

در سطور ذیل نمونه‌ای از خط دوران کوک تورک را ملاحظه می‌کنیم. ما این پنج بند از سنگ نبشته‌ی گول تیگین را همراه با متن نگارش ترکی آذربایجانی و ترکی

۳۰۴. بنگرید به: جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر پیکان ص ۳۳-۳۴

۲. متن سنگ نبشته‌ی گول تیگین به خط اورخون

[illegible]

𐌸𐌹: 𐌰𐌹: 𐌹𐌸𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌹𐌰𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰𐌹𐌰𐌹𐌰 (2)
 𐌸𐌹: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰
 : 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰
 : 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰: 𐌸𐌹𐌰𐌹𐌰

[illegible]

: >14D5T9 : >4Y4T9 : #XYNI : TCH : JHJ1HT*H : JAJ (4)
 : #*G4D : TCH : J9T9 : J>J : #XYNI : TCH : J4T9
 HhN : T9 : H4G>G4T : 14T : JDTX : ET9 : J*Y9 : HHHN
 : JY9 : J>J : J4G : J4J : J4T9 : J*Y9 : H

[illegible]

سنگ نوشته گول تگین

1).tengri teg tengride bolmış türük bilge kagan bu ödke olurtum sabımın
tüketi eşidgil ulayu iniygünüm oğlanım biriki uguşum bodunum biriye
şadapıt begler yıriya tarkat buyruk begler [...]

(۱). تنگري تگ تنگري ده بولموش تورک پيلگه کاقان بو او دکه اولورتوم. صاييمين

توکه تی اسید گیل اولای یواینی پیگوئوم. اوغلانیم، بیر ایکی اوغوشوم، بودونوم،

بیریه شاداییت بگلر، بیریا تارکات بویروک بگلر، اوتوز تاتار....

2). tokuz oguz begleri bodum bu sabımin edgüti eşid katıgdı tiñla ilgerü kün togsıkka birigerü kün ortısıñaru kurıgaru kün batsıkıña yıırıgaru tün ortısıñaru anta içreki bodun kop ma[ña körür anç]a bodun

۲). توکوز اوغوز بگلری، بودونی، بو صابیمین اد گوتی اسید، کاتیغدی تینلا: ایلگروکون توغسیکا، بیر یگر و کون اورتوسینگارو، کوریغا رو کون یاتسیکینگا، بیریقارو تون اورتوسینگا رو، آتا ایچره کی بودون کوپ مانا کورور، بونجا بودون.

3). kop itdim ol amtı ańıg yok türük kagan ötüken yış olursar ilte buñ yok ilgerü şantuñ yazıka tegi süledim taluyka kiçig tegmedim birigerü tokuz ersinke tegi süledim tüpütke kiçig tegmedim kurıgaru yinçü ög[üz]

۳). کوپ ایتدیم. اول امتی آنییق یوک. تورک کاقان اوء توکن ییش اولور سا ایلته بون یوک. ایلگرو شاندون یازیکا تگی سوله دیم، تا لویکا کیچیک تگمه دیم. بیریر و توکوز ارسینکه تگی سوله دیم توپوتکه کیچیک تگمه دیم. کوریکا رویینچواؤگ.

4). keçe temir kapıgka tegi süledim yıırıgaru yir bayırku yiriñe tegi süledim bunça yirke tegi yoritdım ötüken yışda yig idi yok ermiş il tutsık yir ötüken yış ermiş bu yirde olurup tabgaç bodun birle

۴). گچه تمیز کاپیقاتگی سوله دیم، بیرقا روییربایر کویرینه تگی سوله دیم، بونچا بیرکه تگی یوریتدیم. اؤتوکن ییشدایگ ایدی یوک ارمیش، ایل توتسیک بیر اؤتوکن ییش ارمیش. بو بیرده اولوروپ، تابقاچ بودون بیرله

5). tüzültüm altun kümüş işgiti kutay buñsuz ança birür tabgaç bodun sabı süçig agısı yımşak ermiş süçig sabın yemşak agın arıp irak bodunug ança yagutir ermiş yagru kontukda kisre ańıg bilig anta öyür ermiş

۵). توزولتوم، آلتون، کوموش، ایسگیتی، کوتای بونسیز آنچا بیروور. تابقاچ بودون صابی سوچیک، آغیسی ییمشاق ارمیش، سوچیک صابین ییمشاق آغین آریپ ایراق بودونیک آنچا یاغوتیر ارمیش. یاغو رو کونتو کدا کیسره، آنیغ بیلگ آتا اؤیور ارمیش.

۳. برگردان پنج بند از متن سنگیاد گول تیگین بیلگه قاغان به ترکی آذری، ترکی خلجی (الفبای عربی و لاتین) و ترکی ترکیه همراه با ترجمه فارسی

أ). متن سنگیاد به ترکی آذربایجانی

۱). تانری کیمی گوی ده اولموش بیلگه خاقان بوزاماندا اوتوردوم، سؤزومی تماميله ائشیت. بخصوص قارداش اوغلو، اوغلو، بوتون قوهوموم، ملتیم، گونئی ده کی

شادپیت بیگلری، قوزی ده کی تارقات بویوروک بیگلری، اوتوز تاتار...

1). Tanrı kimı göydə olmuş bilgə xagan bü zamanda oturdum, Sözü mü tamamilə eşit. Bəxsus qardaş oğlu, oğlum, bütün gohumum, millətim, güneydəki Şadpıt beyləri, quzeydəki Targat beyləri, Otuz Tatar...

۲). دو قوز اوغوز بیگلری. ملتی! بو سوزومی یاخشی ائشیت، درست قولاق آس. شرق ده گون دوغانا، گونئی ده گون اورتاسینا، غرب ده باتانا، قوزی ده گنججه اورتاسینا قدر، اونون ایچینده کی ملت هامیسی منه تابع دیر. بو قدر ملتی.

2). Doquz oğuz beyləri. Milləti! bu sözü mü yaxşı eşit, dürüst golaq as. Şərqdə gün doğana, güneydə gün ortasına, gərbdə batana, quzeydə gecə ortasına qədər, onun içindəki millət hamısı mənə tabedir.

۳). هامیسنی نظمه سالم و ایندی پیس دگیلیر، تورک خاقانی اؤتوکن جنگلنده اورتوسا ائله سیخینتی و غم یوخدور. شرق ده شانتونگ اورتاسینا قدر قشون چکدیم. آز قالدی دریایا یتیشیم. گونئی ده ده دو قوز ارسینه قدر قشون چکدیم. آز قالدی تبت یتیشیم. غرب ده اینجی نهرینی (سیحون).

3). Hamısını nəzmə saldım və indi pis dəgildir, türk xaganı ötükən cəngləndə otursa eldə sıxıntı və gəm yoxdur. Şərqdə şantong ortasına qədər qoşun çəkdim. az qaldı dəryyəyə yetişəm. güneydə də doqquz ərsinə qədər qoşun çəkdim. az qaldı Təbətə yetişəm. gərbdə inci nəhreyini (seyhun).

۴). گنجچدیم دمیر قاپویا قدر قشون چکدیم. قوزی ده بیر باییرکونا قدر قشون چکدیم. بو یئرلرده دک یئرتدیم. اؤتوکن اورمانیندان (جنگل) داها یاخشیسی یوخموش. ائل (ملت) توتان یئر اوتوکن اورمانی ایمیش. بو یئرده اوتوروپ چین ملتی ایله

4). Geçdim dəmir gapoya qədər qoşun çəkdim. quzeydə yir bayırğuna qədər qoşun çəkdim. Bü yerlərdə dək yetirdim. Ötükən ormanından daha yaxşısı yoxmuş. El totan yer ötükən ormanımış. Bü yerdə otürüp çin millətilə.

۵). سازش ایله دیم، قیزیلی گوموشی ایگی، ایپکلیگی سیخینتی سیز ائله وریر. چین ملتی نین سۆزی شیرین، ایپک قومانی یوموشاق ایمیش شیرین سۆزله، یوموشاق ایپک قماشلا اوزاق ملتی توولاییب ائله جه یاخینلاشدیرمیش و یاخینلاشدیریب قوندوقدان صونرا پیش ایشلری اوزامان دوشونر، مکر اندرمیش.

5). Saziş eylədim, gizili gümüşü ipəgi, ipəgliği sıxıntısız elə verir. Çin millətinin sözü şirin, ipək qumanı yomuşaq imiş. Şirin sözlə, yomuşaq

ipək qumaşla uzaq milləti tovlayıb eləcə yaxınlaşdırmış və yaxınlaşdırıp qonduqdan sonra pis işləri o zaman düşünər, məkr edərmiş.

ب). برگردان متن سنگیاد به ترکی خلجی

۱). من تاری(خدا) وارا، کۆک چه تۆرک بیلگه قاغان اولموش، بو زامانچا تاختقا هۆندۆم. سۆزلریمی بیتو(کامل) قولاق هاستیک هاوول انشیتدیگ. بخصوص لالا اولغوم، اولغوم، پاک بیتو خالقوم، میلیم، ساغچاکي شاداپیت ییگیتلری (بئکلری) سولچاکي تارقاتلار و اوللارقا والوق بئکلری، هوتتوز تاتار....

1).mən Tarı(Huda) varā,kök'ça Türk Bilgä qağan olmuş,bu zaman'ça taht'qa hündüm. sözlärimi bitäv(kāmıl) qulaq hastiyn havul eşitdiyn. behusus lalā oğlum,oğlum,pāk bitäv Halqum, millätim,sağ'çakı Şadapıt yigitläri(beygläri),sol'çakı Tarqatlar vä ollarqa valıg beykläri hottuz Tatar....

۲). توققوز اوغوز بئکلری (ییگیتلری)، میلتي! بو سۆزۆمی هاوول انشیتدیگ، دقت له قولاق هاستیک، مشرق چه کۆن چالار قاتا، کۆنئی چه کۆن اورتاسیئه تا، مغرب چه کۆن باتار قاتا، قوزای چا کئچه اورتاسیئه تا اونیک ایچی چه یاشاقبلی ملت لر واروسو کوپ منه والبع آر. بو قدر ملتتي.

2).toqquz Oğuz beykläri(yigitläri),milläti! bu sözümi havul eşitdiyn, diqqät'lä qulaq hastiyn, mäsriq'ça kün çalar'qata,künäy'ça kün orta'sıya ta, mäsriq'ça kün batır'qata,quzayça kēçä orta'siyata,unıñ içiçä yaşağılı millätlär vārusu kop mənā valıg'ār.bu qädär milläti.

۳). کوپ نظم که هاتدوم و تئمی پیس داغالار، تۆرک قاغانی(خاقانی) اؤتۆکن جنگلی چه یورالغا ائلچه(خالق ایچچه) سخلیک، اینجیکلیک اوماز. کۆن چالارچا «شانتونگ» اورتاسیئه تا قشون چکتیم. هاز قالدی دریاقا اثره که گم. کۆنئی چه دق توققوز ارسین که تا قشون چکتیم هاز قالدی تبت که اثره که گم. غرب چه اینجی چاینگ(سیحون)

kop nāzm'kā hatdum vä tēmi pīs dağallar,Türk qağanı(haqanı)ötükän cängäli'ça yuralğa ēl'ça(halq iççä) sāhlik,inciklik ō'maz. kün çalarça Şantong orta'sıya ta qoşun çäktim. haz qaldı dārya'qa ērākägām. kü'näyçä dāq Toqquz Ersin'kāta qoşun çäktim haz qaldı tābbāt'kā ērākä gām. qārbçä inci çayın(seyhun)

(۴). آشراق تمیر انشیکغه تا (قدر) واردوم. قوزای چا (شمال چا) بیر بابیرکوقاتا قشون چکتیم، بو یئرلرچه دق یۆرۆدۆم. اۆتۆکن جنگلینده تاقی هاوول یئر یوقاموش. ائل خالق) توتقولو یئر اۆتۆکن جنگلی میس. بو یئرچه یئرلشمیش یۆردوم چین ملتی له

4). āšaraq tāmir ēşikgä ta(qädär) vardum. quzau'ça yirbayirku'qata qoşun çäktim, bu yerçä däq yürüdüm. Ötükän cängälindä taqı havul yer yoqamuş ēl(halq) tutqulu yer ötükän cängälimiş. bu yerçä yerläşmiş yordum Çin millati'lä

(۵). سازبشتوم، (چین لیغ لر) قیزیلی، گۆمۆشۆ، ابرئشیمی (ایپکی)، ابرئشیم پارچالاریڭ راحت و سخاوت له بذل و بخشش ائتمیش خالق قا وئری یوللار. چین خالقینڭ سۆزۆ تاتلوق، ابرئشیم پارچاسی ناروم یوموشاق آمبش. چین خالق تاتلوق تیل له و یوموشاق (ناروم) ابرئشیم پارچالار لا اوزاق چاکې خالق لاری (ملت لری) آلاتمبش موناغې اۆز لریئه یوؤوق (قولای) لاشتیری یوللار. یوؤوق قا چکتیکده سۆره اوجاغلان فتنر که (پیس ایشلر که) تۆشۆنمیش مکر ائته یوللار.

sazıştum, Çinliglär)qizili, gümüşü, äbreşimi(ipäki), äbreşimlig parçalarîñ rahāt vā sāhavāt lä bāzli bāhşış ētmış vēriyollar. Çin halqınıñ sözü tatluğ, äbreşim parçaları narum yumuşaq amış. Çin halqı tatlıg til'lä vā yumuşaq (narum) äbreşim parçalar'la uzaq'çakı halqları(millätläri) ällatmış monağı özlär'ıye yovuq(qolay)laştırıyollar.

yovuq'qa çäktik'dä sörä o çağlan fitnälär'kä (pîs işlär'kä) tüşünmiş mäkır ētäyollar.

پ). متن سنگیاد به ترکی ترکیه

1. (Ben) Tanrı gibi, Tanrıdan olmuş Türk Bilge Kağan (ım). Bu devirde tahta geçtim. Sözlerimi tamamıyla işitin. Önce, siz erkek kardeşlerim, oğullarım, birleşik boyum, bütün soyum, sağdaki Şadapıt beyleri, soldaki Tarkanlar ve onlara bağlı beyler, [Otuz Tatar...]
2. Dokuz Oğuz beyleri ve bütün halkı, bu sözlerimi iyice işitin (ve) adamakıllı dinleyin: İleride gün doğusuna, güneyde gün ortasına, batıda gün batısına, kuzeyde gece ortasına kadar, bu (sınırlar) içindeki halklar hep bana bağlıdır. Bunca halkı
3. hep düzene soktum. Onlar şimdi (hiç de) kötü (durumda) değiller. Türk kağanı Ötüken dağlarında oturursa (ordan buraları yönetirse) memlekette sıkıntı olmaz. Doğuda Şantung ovasına kadar ordu sevk

ettim, denize ulaşmama az kaldı, güneyde Dokuz Ersin'e kadar ordu sevk ettim, Tibet'e ulaşmama az kaldı. Batıda İnci (Sır Derya) ırmağını

4. geçerek Demir Kapı'ya kadar ordu sevk ettim. Kuzeyde Yir Bayırku topraklarına kadar ordu sevk ettim. Bunca diyara kadar (ordularımı) yürüttüm. (Anladım ki) Ötüken dağlarından daha iyi bir yer asla yokmuş. İl tutacak yer Ötüken dağları imiş. Bu yerde yerleşip Çin halkı ile

5. anlaştım. (Çinliler) altını, gümüşü, ipeği ve ipekli kumaşları güçlük çıkarmaksızın öylece veriyorlar. Çin halkının sözü tatlı, ipek kumaşı yumuşak imiş. Tatlı sözlerle ve yumuşak ipekli kumaşlarla aldatıp uzaktaki halkları böylece (kendilerine) yaklaştırırlar imiş. (Bu halklar) yaklaşıp yerleştikten sonra o zaman fesatlıklarını o zaman düşünürler imiş.

ث). ترجمه فارسی سنگیاد بیلگه خاقان

۱). من بیلکه خاقان، مانند خدای آسمان در این زمان نشستم. سخن مرا کاملاً بشنو، بویژه برادر زاده و پسر، تمام خویشان و ملت بیگ شادپیت جنوب، بیگ های بویوروک تارقات شمال، بیگهای تاتار...

۲). بیگهای نه اوغوز، ملت این سخن مرا خوب بشنو و درست گوش فرادار. همه ملت از مطلع آفتاب در شرق، در جنوب تا زمان ظهر در غرب تا مغرب آفتاب، در شمال تا نیمه شب تمام ملت تابع من است.

۳). اینهمه ملت را سامان دادم، اینک حال او بد نیست. هنگامی که خاقان ترک در جنگل اوتوکن استوار بماند ملت مرا غم و ناراحتی نخواهد بود. در شرق تا دشت شانتونگ لشکر کشیدم تا بدریا اندکی نماند. در جنوب تا دوقوز ارسین لشکر کشیدم اندکی ماند تا به تبت برسم. در غرب از رود اینجی (سیحون).

۴). گذشتم و تا دمیر قاپو (دروازه‌ی آهن) لشکر کشیدم. در شمال تا سرزمین ییربایرکو لشکر کشیدم. تا آن جاها رفتم و در همه جا بهتر از جنگل اوتوکن ندیدم. جایگاه ملت جنگل اوتوکن است. در اینجا ماندم و با ملت چین.

۵). سازش کردم. طلا، نقره، ابریشم و پارچه‌ی ابریشمی را بدون زحمت و ناراحتی می‌دهد. سخن چینی‌ها شیرین و پارچه‌ی ابریشمی شان نرم و لطیف است. با سخن

شمالی الفبا اور خون یثنی سئی

Yenilənmiş hər hərfə bir səs Türk əlifbası

۳۰۵. جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۱۷

۴. سیری در تاریخ دوره‌های زبان ترکی

مهمترین دوره‌ی اتحاد زبان ترکی، دوره ترکی اورخون یا همان ترکی کؤک تورک می‌باشد. که در سطور بالا شرح آن به تفصیل بیان شد. از منظر تاریخ زبان ترکی، گسترش زبان ترکی در مابین عصرهای ۶ تا ۱۲ در تحقیقات علم «تورکولوژی» زیر عنوان «ترکی باستان» مطرح می‌گردد. زبان این دوره، زبان کتیبه‌های اورخون-یئنی سئی-تالاس می‌باشد که با الفبای رونیک ترکی در مراحل آغازین این دوره جای می‌گیرد. این دوره که شامل بر نخستین نوشتارهای زبان ترکی است تاریخ مشترک اقوام ترک زبان را نیز تشکیل می‌دهد.

با فروپاشی امپراطوری «کؤک تورک» این اتحاد بزرگ زبان ترکی که در دوران این امپراطوری شکل گرفته بود، به خانواده‌های زبانی اویغور، قارلوق و اوغوز منتج گردید. گسترش استیلای عرب از واحه‌ها به صحراها تمامی پارادایم‌های موجود تا این زمان را تغییر داد، تمامی سرزمین‌هایی که از دیرباز تحت کنترل دولت‌های صحرا بود و شهرهای ترکستان به کنترل حکومتی نوین درآمد.

ترکی اویغوری

ترکی اویغوری دنباله‌ی ترکی کؤک تورک یا اورخون است. مع هذا به مرور زمان تغییراتی در آن پیدا شده که آن را از ترکی قبلی متمایز می‌سازد، و در نتیجه‌ی همین تغییرات، رفته رفته دو سه نوع شیوه‌ی اویغوری پیدا شده.

ترکان اویغوری در تکامل و اشاعه‌ی زبان و فرهنگ ترکی آسیای میانه نقش مهمی داشته‌اند. اینها حکومت خود را بر پایه‌ی حقوقی بنا کردند با کشورهای خارجی مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برقرار داشتند و توانستند برای ترکانی که در کشورهای دیگر به شکل کولونی زندگی می‌کردند قوانینی وضع کنند.

بنابر آنچه در منابع چینی ثبت شده است اویغورها دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای بودند. در دربار ترکان اویغور دانشمندان و مورخین و شعرا و موسیقی شناسان داخلی و خارجی مورد تشویق و حمایت قرار می‌گرفتند. در اثر حفریاتی که اروپائیان در این منطقه نموده‌اند مخصوصا در مرکز خانات اویغورها در خرابه های شهر خوچو و یا ایدیکوت آثار گرانبهایی که نشانگر تمدن ترکان و زبان و

ادبیات اویغوری است بدست آمده است. در خرابه‌های معابد بودائی و مانوی و مسیحی اویغورها نوشته‌های و اسناد زیادی بدست آمده که در بین آنها کتب دینی که اغلب ترجمه و بعضی تألیفند از نظر تاریخ ادیان شایان اهمیت هستند. بعلاوه تغدای کتاب ستاره شناسی و پزشکی و ادبیات مختلف نیز جلب توجه می‌کند.

از راه ترجمه از متون مختلف، کلمات و اصطلاحات خارجی وارد زبان ترکی شده و ترکی اویغوری را از ترکی ساده‌ی کوک تورک متمایز ساخته است. این کلمات بیشتر از متون ایرانی، هندی، سغدی و چینی وارد زبان اویغوری شده و بعدها بوسیله اویغورها به طبان مغولی نیز سرایت کرده است. قبل از قبول اسلام در بین اویغورها سه دین مختلف در کنار یکدیگر هم‌ریستی مسالمت آمیز داشته اند: بودائی، مانوی و زرتشتی و تا حدودی هم دین مسیحی.

دین بودا از یک قرن قبل از میلاد در بین مردم این منطقه منتشر شد. دین مانی از بین النهرین به ایران و از ایران به ترکستان شرقی رفته و بعداً در ماوراءالنهر انتشار یافته است. دین مانی بوسیله اویغورها در چین هم انتشار یافت در زمان بوگو کافان (بوگوخاقان) دین رسمی کشور انتخاب شد. در انتشار دین مانی در میان ترکان اویغور سغدیها نقش مهمی ایفا کردند. سغدیها که در مرز بین ترکان و ایرانیها می‌زیستند تمدنی پیشرفته داشتند و بعد از آنکه به تابعیت ترکان در آمدند زبان خود را هم مدتی حفظ کردند بطوری که متن کتیبه‌ی قارابالقاسون که داستان گرویدن خاقان اویغور را به دین مانی شرح می‌دهد، غیر از ترکی به زبان-های چینی و سغدی هم نوشته شده است.

نفوذ ادیان مختلف در تغییر و تکامل زبان اویغوری و پیدایش لهجه‌های جدید در آن زبان بسیار مؤثر بود بطوری که بعد از مدتی بین مانویان و بودائیان اختلاف لهجه‌های زبانی از نظر فونتیک (صدا) و مورفولوژیک (شکلی) پیداشد بازترین اشتقاق صدای (نی) مانند کلمه کونی kony به معنی گوسفند در یک لهجه کون (قون) kon و در لهجه‌ی دیگری کوی (قوی) koy شده است. این مسئله ۹۰۰ سال قبل توجه زبان شناس بزرگ ترک محمود کاشغری را جلب نموده است بطوری که در کتاب دیوان لغات ترک به این مسئله اشاره می‌کند. می‌نویسد:

«در لهجه‌ی اوغوز، قبیچاق و ترکی بلغار (ن) حاکم است مانند چیغان که در لهجه

های دیگر چیغای(فقیر) می باشد.^{۳۰۷}

اسلام، از قرن دهم از ماوراءالنهر آغاز به گسترش نمود و در میان گروه‌های ترک به شدت گسترش پیدا نمود. این روند که با سامانیان آغاز گردید، جامعه‌ای که توسط نخبگان حاکم اداره می‌گشت را به آفرینش دولت مسلمان ترک قاراخانلی سوق داد. بسان سایر جوامع، در میان ترکان نیز تغییر دین به همراه ورود مفاهیم دینی سبب تاثیر پذیری زبانشان از زبان کتاب مقدس دین نو گردید. در نتیجه‌ی فشار زبان و مدنیت جدید با تغییر ارزش‌ها و باورهای قدیم به ارزش‌های نوین ایده آل‌هایی نو نیز مورد قبول جامعه واقع گشت. با ورود ترکان به اسلام، وجود مفاهیمی که در زبان ترکی معادلی برای آن‌ها نبود، خواسته یا ناخواسته سبب وام‌گیری مفاهیمی از زبان‌های عربی و فارسی شد. بدین گونه تاثیر زبان‌های فارسی و عربی در هنر و دانش روز به روز افزونتر گردید.^{۳۰۸}

ترکی میانه

ترکی میانه در حقیقت ادامه‌ی ترکی قدیم است با مختصر تغییرات، زبان رسمی دولت قراخانیان بوده است. از آنجا که اهالی کاشغر و بالاساغون و حوالی آنها هم به این لهجه حرف می‌زدند ترکی خاقانی یا کاشغری نیز گفته می‌شود. این لهجه‌ی ترکی مدت‌ها زبان ادبی مشترک آسیای میانه بود و بعداً در سه دوره و سه مرکز فرهنگی، سه لهجه‌ی کاشغری و خوارزمی و جغتائی را بوجود آورد. بعد از انقراض دولت اویغور(۸۴۰ میلادی) به دست ترکان قیرقیز، بخش مهمی از ترکان اویغور به منطقه‌ی ترکستان شرقی(بئش بالوق، تورفان، بارگول و حامی) مهاجرت کردند و در آنجا حکومت خانی مستقلی برای خود تشکیل دادند و بعد از تشکیل دولت قراخانیان همجوار آنها شدند. قراخانیان از یک طرف در اثر مجاورت و تماس نزدیک اویغورها و ایرانی‌ها تحت تاثیر تمدن و فرهنگ آنها قرار گرفتند و از طرفی نیز بعلت قبول اسلام زبان عربی و فارسی هم در این منطقه نفوذ کرد و رفته رفته در زبان ترکی دو لهجه یا شیوه، یکی متعلق به مردم و دیگری خاص طبقه‌ی بالا پدیدار شد.

۱. جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی ص ۴۴

۲. عبدالله گون دوغلو- پاییز وحدت زبان ترکی (۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ دوره ی الفبای لاتین مترجم: بابک شاهد

در همین اوقات در غزنه و خراسان حکومت غزنویان تأسیس شد (۱۱۸۳-۹۶۲). غزنویان هم ترک بودند و بعد از آنکه به حکومت رسیدند درباری شبیه دربار سامانیان تشکیل دادند، شعرا و دانشمندان را تشویق کردند. سلطان محمود غزنوی بعلت علاقه‌ای که به زبان فارسی داشت در بارش مرکز شعرای فارسی زبان مانند منوچهری، فرخی، اسدی طوسی، فردوسی و غیره بود و برای اشاعه‌ی زبان فارسی در ایران و هندوستان از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. زبان فارسی را در قلمرو حکومت خود رسمی کرد و به گفته‌ی مورخین چهل و پنجهزار معلم برای یاد دادن فارسی به مناطق مختلف ایران گسیل داشت. شاهنامه‌ی فردوسی که با سفارش و تشویق سلطان محمود سروده شد، ضمن استفاده از افسانه‌ای قدیم ایرانی با الهام از جنگهای ایران و قراخانیان نوشته شد و به همین مناسبت به سلسله‌ی قراخانیان، آل افراسیاب گفته‌اند. حال آنکه افراسیاب (به گفته‌ی بارتولد) مربوط به شش صد سال قبل از میلاد و نام اصلی وی آلپ ار تونقا و پایتختش کاشغربود.

ترکان ماوراءالنهر از اوایل قرن دهم دسته دسته به اسلام گرویدند و بیش از ترکستان شرقی تحت تأثیر فرهنگ اسلام و ایران قرار گرفتند. بطوری که اغلب دانشمندان و نویسندگان آنها آثار خود را به عربی و گاهی هم به فارسی می نوشتند. فارابی (ابونصر محمد بن طرخان ابن اوزلوق (۹۵۰-۸۷۰ م) فیلسوف بزرگ اسلام بنابه نوشته‌ی ابن خلکان (۶۸۱-۶۰۸ ه) در کتاب وفيات الاعیان با آنکه هرگز لباس مخصوص ترکان را عوض نکرد، همه‌ی آثار خود را به عربی نوشت.

همچنین جارالله زمخشری، مؤلف تفسیر الکشاف و شهرستانی مؤلف الملل و النحل که هردو شهرت جهانی دارند و در زمره‌ی دانشمندان طراز اول اسلامند با آنکه ترک بودند آثار خود را به عربی نوشتند (بارتولد). زمخشری در عین حال مؤلف کتاب لغت مقدمه الاب نیز هست که به چهار زبان عربی، فارسی، خوارزمی و ترکی نوشته و در سال ۵۳۲ هجری به سلطان آتسبز خوارزمشاه هدیه کرده است.^{۳۰۹} از قرن یازدهم میلادی ترکان سلجوقی نیز حکومت خود را در ایران و آناتولی

۳۰۹. پرفسور فؤاد کوپرولو، تاریخ ادبیات ترک، ص ۲۰۲

تشکیل دادند و بدین ترتیب اقوام مختلف ترک، خواه ناخواه، در میان این سه دولت ترک تقسیم و پراکنده شدند. لترکان آن می شود.

در این دوره، با قبول و اشاعه‌ی دین اسلام نفوذ تمدن و فرهنگ اسلامی - عربی نیز روز بروز در میان ترکان بیشتر می‌شد - فقط ترکان اویغور از این قاعده مستثنی بودند. ترکان مسلمان بزودی به صورت مبلغین و مدافعان اسلام و فرهنگ اسلامی نقش مهمی بازی کردند. بزرگترین نمایندگان زبان و ادب ترکی این دوره محمود کاشغری و یوسف حاجب خاص هستند.

محمود کاشغری در سال ۱۰۷۲ بعد از تحقیق و بررسی لهجه‌های مختلف اقوام ترک و تهیه‌ی دستور زبان ترکی، دیوان لغات الترک را برای تعلیم زبان ترکی به اعراب تألیف کرد. یوسف حاجب خاص بالاساغونی با نوشتن اثر منظوم قودت‌ادقو بیلگ (علم سعادت و یا علم سیاست) ترکی ادبی زمان خود را به کتابت در آورد. محمود کاشغری کتاب دیگری به نام جواهرالنحو فی لغات الترک نوشته است. در این کتاب به گفته‌ی خود مؤلف در مورد جمع و مفرد و تفضیل و تصغیر و اعراب و غیره در زبان ترکی بتفضیل بحث شده است. متأسفانه این کتاب بعداً مفقود شده و اثری از آن در دست نیست.

محمد بن قیس از ترکان خوارزم نیز کتابی در باره‌ی زبان ترکی به عربی نوشته و به جلال الدین خوارزمشاه هدیه کرده که بعد از دیوان لغات الترک قدیمی ترین اثر در این مقوله است. این اثر نیز مفقود شده است. و فقط در کتاب لغت ابن مهنا که در زمان مغولان نوشته شده در باره‌ی این کتاب بحث شده است. در دست نیست.^{۳۱۰}

همانطور که در سطور بالا گفته شد، در این دوره که ترکان از مجموعه‌ی ایران نیز فراتر رفته و زبان ترکی، مرزهای آسیا را در نوردید شامل بر زمانه‌ای دراز است. این گسترش که به جز اعماق منطقه‌ی آسیا - اروپا، آفریقای شمالی، آناتولی و بالکان را نیز دربر می‌گیرد. با درهم آمیختگی مرزها، شاهد خود نمایی زبان ترکی نوشتاری شد. نخستین خودنمایی این دوره آفرینش آثار کلاسیک ترکی

۳۱۰. جواد هئیت، سیری در تاریخ زبان ترکی و لهجه‌های آن ص ۵۴

همچون قوتادقوبیلیک، دیوان الغات ترک، عتبه الحقایق و دیوان حکمت به زبان ترکی قاراخانلی بود.

در این دوره به سبب آنکه بسیاری از اقوام ترک اسلام را پذیرا گشتند تا ربع اول قرن بیست الفبای مورد استفاده‌ی زبان ترکی الفبای عربی گشت.

یکی دیگر از عرصه‌های خودنمایی ترکی میانه، خوارزم بود که درهم آمیزش ترک‌های قارلوق (خلج)، اوغوز و قیبچاق در این عرصه‌ی تنگ چونان پلی کارکرد نزدیکی زبان‌های قیبچاق (قرن ۱۳ تا ۱۷)، آناتولی قدیم (قرن ۱۳ تا ۱۵) و جغتای (قرن ۱۵ تا ۱۹) در آینده را ایفا نمود. در سایه‌ی تاثیرات ترکی میانه علیرغم استیلای دراز مدت مغول، زبان ترکی شاهد درنوردین مرزها و توسعه‌ای قدرتمند گشت. نگاه کؤپرولو در این باب مهم می‌باشد:

«مهمترین نتیجه‌ی استیلای مغول از منظر گسترش زبان ترکی، فعلیت کوچ‌های جدید اقوام مختلف ترک زبان بود که سبب به میدان آمدن لهجه‌های جدید زبان ترکی، نزدیکی برخی از اقوام ترک زبانی که مدت‌ها دور از یکدیگر به سر برده بودند و احیای برخی از سنت‌های دیرین ترکان بود. این حرکت که از قرن سیزدهم آغاز گردید با ورود به قرن چهاردهم سبب آفرینش زبان ترکی ادبی گشت و این زبان ادبی به گونه‌ای منظم تا به اکنون گسترشی منتظم را تجربه می‌نماید.

ویژگی دیگر زبان ترکی میانه اتحاد زبانی اقوام ترک زبان دنیای ترکی بود که مدت زمان زیادی در جدایی سیاسی از یکدیگر به سر می‌بردند. مهمترین علت این امر نیز گسترش زبان دیوانی در تقابل با گسترش زبان عربی و فارسی بود.

ترکی جغتائی

بعد از ترکی قدیم (زبان کتابت کؤک تورک و اویغورها) دو نوع زبان کتابت پیدا شد: یکی ترکی شمالی-شرقی، و ترکی غربی یا اوغوز. ترکی غربی از قرن ۱۳ تا کنون زبان کتابت بوده است. ترکی شمالی-شرقی در آسیای میانه و دربین ترکان شمال تا قرن ۱۴ زبان کتابت بوده در واقع ادامه ترکی قدیم است.

زبان ترکی از قرن پانزدهم به بعد به دو گونه‌ی نوشتاری تقسیم شد. یکی از این گونه‌ها که برخانواده‌ی زبانی اویغور-قارلوق بنیان نهاده شد در صحنه‌ی مناطق ایدیل-اورال و ترکستان پا به عرصه نهاد زبان نوشتاری «ترکستان شرقی» را

شکل داد. ترکی شرقی که آن را ترکی جغتائی نیز گفته‌اند، از زمان امیر تیمور پیدا شد. و در دوران تیموریان تکامل پیدا کرد و با ظهور شاعر بلند پایه‌ای مانند امیر علیشیر نوایی (۱۵۰۱-۱۴۴۱ م) زبان ادبی این منطقه شد. نوایی بنیانگذار ادبیات جغتائی، اما، مؤلفین اروپایی از قرن ۱۹ میلادی این لهجه‌ی ترکی و ادبیات آن را جغتائی نامیده‌اند (بنام جغتای فرزند دوم چنگیز خان که در این منطقه حکمرانی نموده است) و گونه‌ی دیگر که بر «زبان اوغوز» بنیان نهاده شده است و «ترکی غربی» نام می‌گیرد مختص مناطق بالکان، آناتولی و آذربایجان می‌باشد. در مقابل این، این دو گونه نوشتاری همواره در تأثیرات متقابل با یکدیگر بوده‌ند. رگه‌ای این ادبیات دیوانی را که می‌توان تا دیوان الحکمت یسوی، کتاب باکیرقان، شعرهای یونس امره و نفس‌ای بکتاش پی رفت در آناتولی با سلیمان چلبی و نجاتی باکی، در آذربایجان با نسیمی و فضولی و در ترکستان با لطفی و نوایی توسعه می‌یابد.

بنا به گفته‌ی تانپینار این ادبیات نقش پلی را در اتحاد زبان ادبی در دنیای ترک بازی نموده است. در ارتباط با این موضوع، شایان ذکر است که ترکی نوشتاری غربی و شرقی با عنوان مرحله‌ی نوین ترکی در بازه‌ای چهار صد ساله در گویش‌های محلی با عنوان‌های عثمانی و جغتای تا قرن بیستم موجودیت خویش را حفظ نموده است.

۵. ترکی معاصر و اتحاد زبان ترکی

با شروع جریان بیداری ملی و روشنگری در اواسط قرن نوزدهم در دنیای ترک تأثیرات این جریان را بر شکل‌گیری زبان نوشتاری ترکی معاصر مشاهده می‌نماییم. در این دوره‌ی بیداری و روشنگری، زبان ترکی نوشتاری با سرعتی خارق‌العاده پیش رفتی عظیم را شاهد گشت به گونه‌ای که در قیاس با دوره‌هایی که در بالا به اختصار توضیح داده شد ارزشی برابر داشته و سبب پدیداری زبان نوشتاری کنونی گردید. جامعه‌ی ترکان به اندازه‌ی تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی روی داده در حیاتشان در عرصه‌ی فرهنگی نیز از این تغییرات بی‌نصیب نماندند. این تغییرات سریع را می‌توان به گونه‌ای ادبی از منظرگاه اتحاد زبان ترکی را

پرفسور عبدالله گون دوغودو در قامت چهار فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان قالب بندی نموده است.

أ. بهار اتحاد زبان ترکی

عبدالله گون بر این عقیده است که از اوایل ربع قرن نوزده تا پایان این قرن را در ترکیه و در میان مسلمانان روسیه می‌توان به عنوان بهار اتحاد زبان ترکی در نظر گرفت. این دوره، مرحله‌ی آغاز روشنگری و بیداری ملی در میان ترکان و آفرینش زبان ادبی مشترک و نزدیکی فکری میان ایشان می‌باشد. نخستین تمثیل گران روشنگری ترکان در دوره‌ی تنظیمات در ترکیه، افرادی همچون احمد واقف پاشا، سلیمان حوسنو پاشا، علی سوآوی و شمس الدین سامی بوده‌اند که با تلاش در زمینه‌های تاریخ، زبان و جغرافیا به برقراری ارتباطات عمیق میان ترکان ترکیه و ترکان روسیه می‌اندیشیدند. به عنوان نمونه در این باب می‌توان به ترجمه‌ی شجره‌ی ترک اثر ابوالقازی بهادر توسط احمد واقف پاشا از ترکی جغتای به ترکی عثمانی هم چنین نگارش اثر خاندان حیوه و پراکندگی روس‌ها در ترکستان توسط علی سوآوی اشاره نمود.

این جریان روشنگری و تجددخواهی در میان مسلمانان روسیه در منطقه‌ی ایدیل - اورال توسط افرادی همچون کورساوی (۱۸۱۳-۱۷۷۵) آغاز گردید و توسط مرجانی (۱۸۸۹-۱۸۱۵) تجددخواهی تاتار به اوج خویش رسید و سرانجام توسط شاگردان این مکتب، فیضی خان (۱۸۶۶-۱۸۲۶) و قیوم ناصری (۱۹۰۷-۱۸۸۴) در میان توده نهادینه گشت. با اندکی تفاوت همین روند در آذربایجان نیز تکرار شد.

تفاوت این دو جریان روشنگری، این بود که در آذربایجان این جریان روشنگری حالت لائیک داشت؛ چراکه لائیک بودن تنها راه حل موجود برای جلوگیری از عداوت مذهبی در منطقه جهت شکل گیری حس جمعی نوین قلمداد می‌گردید. میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲) کاستی‌های موجود در جامعه‌ی آذربایجان را به طنز و به زبان عامه‌ی مردم و به ترکی نگاشته بود.

ب). دوره‌ی تابستان در اتحاد زبان ترکی

ربع آخر قرن نوزدهم مصادف با سرعت‌گیری بیداری ملی در میان ترکان و تشکیل حکومت‌های سیاسی شان می‌باشد. در این دوره که پیشروان روشنگری در میان ترکان روسیه و ترکیه پا به عرصه نهادند اگر به دنبال اتحاد زبان ترکی نیز نبودند مدرنیسم و تجدد خواهی بخصوص در عرصه‌ی زبان ترکی ایده آل مشترک تمامی شان بود. در ترکیه جریان ترک‌های جوان بخصوص نسل برآمده از نامیق کمال، ضیاپاشا، احمد مدحت افندی، ضیا گوک آلپ و یوسف آکچورا که حول محور انجمن‌های «کانون ترک» و «سرزمین ترک» گرد آمده بودند، طرفدار ساده نمودن زبان ترکی بودند تا بدین طریق هم بیداری ترکان ترکیه سرعت بیشتری به خود گیرد و هم ارتباط با ترکان خارج از ترکیه نیز آسان تر گردد. اما تفکر ساده نمودن زبان ترکی عثمانی نشأت گرفته از ترکان خارج از ترکیه بود. مهمترین نماینده‌ی جریان روشنفکری در قفقاز حسن زردابی می‌باشد. زردابی تفکر تجدد خواهی آخوندزاده را به مجرای ملی داخل نموده بود. نشریه‌ی «اکینچی» که توسط وی در سال ۱۸۷۵ در باکو منتشر گشت نقطه‌ی عطفی در بیداری ملی ترکان گردید.

سمبل دیگر بیداری ملی که هم سنگ با زردابی بوده است اسماعیل گاسپیرالی می‌باشد. وی در مسکو تحصیل نموده و بعدها در استانبول و پاریس سکنی گزیده بود. در مسکو هنگامی که از نزدیک شاهد رشد پان اسلاویزم بود به سمت تعلق ملی و بیداری ملی سوق پیدا نمود. در «کیریم» که گاسپیرالی ساکن بود ترکی شرقی شدیداً تحت تاثیر ترکی غربی قرار گرفته بود. بدین سبب، در این منطقه‌ای که این دو گونه‌ی نوشتاری به یکدیگر نزدیک شده بودند، در این عصر طلایی اتحاد زبان ترکی، این منطقه همگان کارکرد خوارزم در ترکی میانه را ایفا نمود. گاسپیرالی در این منطقه و در این شرایط آرزوی پدیداری زبان ترکی مشترک که تمامی اقوام ترک زبان قادر به درک آن بودند را در سر می‌پروراند.

شعار اتحاد در زبان که توسط گاسپیرالی مطرح گردید و توسط وی با مجاهدت های فراوان در طول زندگی اش پی گیری گردید، اتحاد زبان ترکی را وارد دوره‌ی تمثیلی تابستان نمود. این دوره پس از مرگ وی در سال ۱۹۱۴ نیز مدتی ادامه

یافت. پس از انقلاب ۱۹۱۷ ثمره‌های این دوره را می‌توان در پدیداری گردهمایی‌ها و حکومت‌های ملی ترک مشاهده نمود. تصمیمات گرفته شده در باب زبان در این گردهمایی‌ها خود مدعایی روشن بر این موضوع است.

در گردهمایی نخستین کنگره‌ی عمومی مسلمانان در مسکو در هشتم می ۱۹۱۷ قرار بر این گردید که زبان آموزشی دوره‌ی ابتدایی به زبان هر قوم بوده و در دوره‌ی متوسطه زبان ترکی جز واحدهای درسی بوده و در دارالفنون نیز زبان اجباری تمامی دروس ترکی باشد.

ترکان قازان که پیش‌تاز تئز اتحاد ترک-اسلام بوده‌اند در اواسط ماه تموز سه کنگره‌ی سریالی در این باب تشکیل دادند. در ۲۲ تموز و پس از پایان سومین کنگره، مختاریت ملی-مدنی مسلمانان ترک-تاتار سیبری و منطقه‌ی ایدیل-اورال اعلان گردید. در این اصول مختاریت که توسط صدری مقصودی نوشته شده است نگاه این اعلامیه به زبان مشترک ادبی ترکی حائز اهمیت می‌باشد:

«زبان ترکی ما در روسیه در یک درجه حقوقی با زبان روسیه می‌باشد. از این رو استعمال زبان ما در تمامی مدارس، محکمه‌ها و سیستم اداری به مرحله‌ی اجرا درخواهد آمد.»

اما با انقلاب اکتبر حکومت‌های ملی ترک پشت سرهم سقوط نمود. با استقرار کامل حکومت اتحاد جماهیر شوروی این دوره‌ی تابستانی نیز به پایان رسید.

(پ). پاییز اتحاد زبان ترکی (دوره‌ی لاتین‌گرایی)

در قرن نوزدهم با پیشرفت‌های حاصله در تورکولوژی، نظراتی دال بر این امر که الفبای عربی متناسب با فونتیک زبان ترکی نیست پدیدار گشت و این پدیداری ضرورت تغییر الفبا را مطرح کرد. بعدها این نظریه با تلاش تورکولوگ‌هایی چون: Samoylovič، Baskakov، Yuhadin، Dimitrev، Malov از سوی پیش قراولان تجدد خواهی در دنیای ترک نیز مورد مدافع قرار گرفت.

این موضوع مدت زمان زیادی در متن مباحثات جریان‌های روشنفکری در میان نخبگان ترکیه، قفقاز، ترکستان و ایدیل-اورال باقی ماند. به نحوی که احمد آغا اوغولو در رساله‌ی «درباب اسلام و زن در اسلام» که در تفلیس به زبان روسی

منتشر نمود، چنین نوشت: «رهایی مسلمانان، خصوصا توسعه‌ی معنوی و سیاسی شان به حل دو مسئله وابسته است. اصلاح الفبا و مسئله‌ی زنان».

پس از حاکمیت بلشویزم در روسیه و سرنگونی حکومت تزار، در مناطق ترک نشین تفکرات تجدد خواهانه و انقلابی مجال بروز یافت. تطبیق الفبای لاتین برای ملل شرق از سوی لنین از پیش شرط‌های انقلاب بیان گردید و برای انقلاب فرهنگی روسیه از موارد ملزوم مطرح گردید. (Hansurov 1932: 21) در این راستا بسیاری از انجمن‌ها و نهادها آغاز به فعالیت نمودند. کنفرانس «مسئله‌ی املا در میان تمامی مسلمانان ترک روسیه» که در سال ۱۹۱۹ در قازان برگزار گردید نخستین گام در فعلیت این اندیشه بود. با این وجود هنوز تردیدهایی در باب کاربرد الفبای لاتین بود از این رو کنفرانس‌های متعددی در این باب محقق گردید. (Fring, Andreas 2005: 46-51). در کنفرانس‌هایی که در سال ۱۹۲۰ به صورت سریالی در قازان، اوتا، یثکاترینبورگ برگزار گردید، روشنفکران تاتار، باشقورد و چاووش به دیدگاه‌هایی مشترک در این باب رسیدند و در ۲۲ جولای ۱۹۲۲ کمیته‌ی های الفبای جدید شروع به فعالیت نمودند. برای گذر از مقاومت موجود در گذار به الفبای لاتین در مناطقی که از الفبای کیریل استفاده می‌شد ترک‌های آلتای شروع به استفاده از الفبای لاتین نمودند.

الفبای لاتین که پس از سال ۱۹۱۷ در منطقه‌ی خود مختار «ساحا» مورد استفاده قرار می‌گرفت، رسمیت یافت. (Tacemen 1994: 37-44)، در ارتباط با این موضوع، در میان مسلمانان روسیه به دلیل آنکه افکار عمومی آذربایجان در وضعیتی مناسب بود، فعالیت‌هایی در این باب آغاز گشت.

در بیستم اکتبر ۱۹۲۳، حکومت آذربایجان الفبای لاتین را با عنوان الفبای جدید ترک رسمیت داده و در ۲۷ ژوئن سال به بعد این قانون به مرحله‌ی اجرا درآمد. در یکم می تمامی نشریات و مکاتبات رسمی مجبور به استفاده از این الفبا شدند و الفبای آموزشی در مدارس نیز بدین الفبا تغییر پیدا نمود. وضعیت در سایر مناطق مسلمان ترک نشین به راحتی آذربایجان نبود. در منطقه‌ی ترکستان، قزاق‌ها، قرقیزها و ازبک‌ها خواهان استفاده از الفبای عربی اصلاح شده بودند. به ویژه می‌توان از مباحثات افراد مشهوری چون احمد بای تورسونوف Ahmet

Baytursunov در میان قزاق‌ها و ایشنالی آرابائو İşenali Arabaev در میان قرقیزها نام برد. مقاومت‌های این دو شخص در دو همایش «عالم‌ان قرقیز- قزاق» در اورنبورگ و «همایش علم و آموزش قرقیز» در بیشکک فعلیت این پروسه را تسریع بخشیده بود. در نتیجه‌ی این همایش‌ها علاوه بر قبول اصلاحات لازم در الفبای عربی گذر گام به گام به الفبای لاتین در سیستم آموزشی قرقیز با مساعدت‌های Kasım Tinistanov مورد قبول واقع شد.

در نتیجه‌ی مباحثات مشابه در میان ازبک‌ها در سال ۱۹۲۳ در تاشکند طی همایشی مشابه تصمیمات مشابهی گرفته شده بود. در مقابل این تصمیم ازبک‌ها با محافظه‌کاری این پروسه را طی نموده و تا سال ۱۹۳۰ از الفبای عربی اصلاح شده استفاده نمودند. (Demirci 2011: 225-229). وضعیت در میان ترکمن‌ها متفاوت با جوامع درگیر ترک نبود. بیش از تمایل شدید به الفبای لاتین تصمیم قزاق‌ها و ازبک‌ها برای ترکمن‌های مهم تلقی می‌شد. ترکمن‌ها برای تصمیم در این مورد بسان دیگر جوامع ترک آسیای میانه منتظر تصمیمات نخستین همایش تورکولوژی ماندند.

نخستین همایش تورکولوژی در باکو بین روزهای ۲۶ فوریه و ۶ مارچ، نقطه‌ی عطفی در باب الفبای لاتین گشت که دارای تأثیری عمیق و پیوسته بر حیات فرهنگی دنیای ترک بود. موضوع اصلی همایش نیز این امر بود. آذربایجان در این باب دارای موقعیتی مناسب بود به طوری که می‌توانست نمونه‌ای برای دیگر جوامع ترک زبان قلمداد گردد. نخست وزیر جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، نریمان نریمانوف که به این موضوع اهمیت زیادی داشت قائل بود مسئولیت این همایش را به صمد آغا آغام علی اوغلو Samet Ağa Ağamalıoğlu از سوسیالیست‌های مشهور آذربایجان محول نمود. بیشترین زحمات را در فعلیت و به سرانجام رسیدن این همایش بکیر چوبان زاده متقبل گردید.

همایش، با حضور ۱۳۱ نماینده از اقصی نقاط دنیای ترک و افرادی که در زمینه‌ی تورکولوژی متخصص بودند اجرا گردید. به جز دنیای ترک حضور تورکولوگ‌های

مشهوری چون: V.V.Barthold, L.Ligeti, S.F.Oldenburg, A.A.Müller,

A.N.Samayloviç, A.R.Zilfeld-Simomyagi, N.N.Poppe, T.Menzel, S.Y.Malov

، R. Y. Açıryan، N. Marr و A. V. Lunaçarski تاثیر و اهمیت این همایش را دو چندان نموده بود.

موضوع و مباحثات عمده میان هواداران الفبای لاتین و هواداران الفبای عربی اصلاح شده بود با این وجود افرادی چون Yakovlev و Jirkov از استفاده از الفبای کیریل حمایت می‌کردند که در آن زمان چندان جدی گرفته نشد.^{۳۱۱} در این زمان، روابط و همکاری میان ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی در بحبوحه‌ی جنگ‌های رهایی بخش جاری بود. پیمان صلح و همکاری بین دو کشور در مه سال ۱۹۲۵ منعقد گردید تأثیرات این همایش را زیاده تر نمود.

یکی از رهبرانی که همایش را از نزدیک تعقیب می‌نمود، آتاترک بود. سه عالم از ترکیه به صورت سمبلیک ترکیه را نمایندگی می‌کردند. این سه تن عبارت بودند از: علی بیگ حسین زاده نماینده و از متشخصین جریان پان ترکیزم در ترکیه، محمد فؤاد کؤپرولوزاده از اوتوریتته‌های مشهور علم تورکولوژی و سومین شخص تاریخ نگار ادبیات و آموزش حکمت ارتایلان.

ایدئولوژی حاکم بر همایش، اتحاد زبان ترکی بود. برگزاری همایش به افتخار پدر تفکر اتحاد ترکان، اسماعیل گاسپیرالی و بنیان گذار علم تورکولوژی، رادلف حال و هوای دیگری بدین همایش داده بود. در همایش، در کنار مسئله‌ی الفبای لاتین، مسائلی همچون زبان ادبی مشترک و مسئله‌ی املا نیز به بحث گذارده شده بود. در پایان همایش گذار جوامع ترک زبان به الفبای لاتین مورد تایید قرار گرفته و برای اجرایی نمودن این امر هیئتی مرکب از ۲۶ نفر تعیین گردید. در بیانیه‌ی پایانی جهت تداوم این پروسه قرار بر برگزاری همایش آتی در شهر سمرقند گرفته شد. (Demirel 1996: 36).

در منطقه‌ی ایدیل - اورال نیز این حرکت هرچند به قدرت آذربایجان نبود ولی باز شاهد جنبشی قدرتمند در گذار به الفبای لاتین بودیم. در این خصوص «جمعیت الفبای تاتار» مساعدت‌های فراوانی به خرج می‌داد. کتاب «atinçelekkä kuçeruçe Gamiller» که به قلم İmad Nogaybek در قازان از سوی این جمعیت منتشر

311. Nerimanoğlu vd 2008; Buarn 2009:435-440; Demirel 1996:29

گردیده است حاوی نکات مهمی در این باب می‌باشد. نویسنده در این کتاب با تمایز قائل شدن میان زبان گفتاری و زبان نوشتاری بر این باور است که با گذار به الفبای لاتین مقدمات آفرینش زبان ادبی مشترک مهیا می‌گردد. (Nugaybek 1926). فعلیت سریع تصمیمات گرفته شده در همایش باکو در سال ۱۹۲۶ برای مدت کوتاهی هم که باشد قسمی از اتحاد زبان ترکی را محقق نموده بود. گذار به الفبای لاتین در سال ۱۹۲۸ میلادی در ترکیه در جهت کنار نماندن ترکیه از این پروسه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

در قزاقستان اجرایی نمودن نتایج کنفرانس باکو را استاد اخراجی از حزب کمونیست، İşanali Arabaev عهده دار گردید. علیرغم مخالف بودن وی با گذار به الفبای لاتین، الفبای جدید و کتاب‌های درسی تهیه شده توسط این الفبا زیر نظر کمیته‌ای که ریاست آن را برعهده داشت در سال ۱۹۲۸ حاضر گردید. (Güngör 2013: 105-109).

در ۷ آگوست ۱۹۲۹ کمیته مرکزی هیئت اجرایی اتحاد جماهیر شوروی و کمیساریای شورای خلق با انتشار قانونی استفاده‌ی ترکان مسلمان داخل در اتحاد جماهیر شوروی از الفبای لاتین را تایید و تصویب نمود. ترکمنستان پس از مدتی از انتشار این قانون اجرای آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد. (bak. Geldiyev vd 1929). گئلدییف و آلپاروف انگارش کتاب گرامر زبان ترکمن بنیان‌های این گذار را فراهم نمودند. اگرچه در ازبکستان این قانون مدت‌ها بعد به منصفی اجرایی رسید اما تا سال ۱۹۴۱ در ازبکستان نیز گذار به الفبای لاتین محقق گشت. (Bak. Xandemir 1941).

سرانجام جنبش گذار و استفاده از الفبای لاتین در روسیه شباهتی قابل توجه با زندگانی بکیر چوبان زاده که در این جنبش فعال بوده است، دارد. بکیر چوبان زاده جهت قبولاندن الفبای لاتین مجاهدت‌های بسیار نموده و با سفر به نقاط مختلف ترک نشین تحقیقات فراوانی انجام داده و همایش‌های متفاوتی را برگزار نموده است. در کنار این امر از سال ۱۹۲۴ به بعد با شرکت در کنفرانس‌های مربوط به اصلاح املا در محل تولدش، کریم و هم چنین در آذربایجان و ازبکستان فعلیت این پروسه را تسریع نموده بود. بکیر چوبان زاده در عین حال که دبیر «کمیته

مرکزی اتفاق عمومی در الفبای جدید» بود نخستین فردی بود که عنوان پروفیسوری در زمینه‌ی فیلولوژی را در میان ترکان روسیه دریافت نمود. وی در دانشگاه‌ها در کنار گشایش کرسی تدریس قیاس لهجه‌های ترکی آذربایجانی، ازبک، کوماک، تاتار و ترکمن و لهجه‌های مدرن زبان ترکی، در زمینه زبان شناسی و تاریخ ادبیات دارای بیش از ۱۳۰ مقاله می‌باشد. عاقبت این روشنفکر، پس از سال‌ها فعالیت در زمینه‌ی اتحاد زبان ترکی در کشتار سال ۱۹۳۸ به جرم تلاش برای تشکیل حکومت دولت متحد ترک-تاتار پس از شکنجه‌های فراوان به قتل رسید. (Şamil, Ali 2012: 81-86) در میان کشته شدگان توسط روس‌ها در این سال که به بهانه‌های واهی و گوناگونی انجام پذیرفت ادیبانی چون چوبان زاده، زیناللی، خالد سعید به چشم می‌خورد که نقش فعالی در برگزاری اولین کنفرانس تورکولوژی در باکو داشته‌اند.

تصفیه‌ی روشنفکران ترکی که در جریان گذار به الفبای لاتین نقش فعالی داشته‌اند بیانگر عمق ناراحتی اتحاد جماهیر شوروی از این پروسه بوده است. علاوه بر این حرکت پیش از هرچیز حرکتی ملی و اتحاد ترکان را هدف خویش قرار داده بود.

یکی دیگر از دلایل سکوت و یاری رساندن اتحاد جماهیر شوروی از جریان گذار به الفبای لاتین، تجزیه‌ی ترکان مسلمان روسیه به مرزهایی جداگانه از منظرگاه سیاسی بوده است. بدین طریق منطقه‌ی بزرگی که تا دیروز ترکستان گفته شده و تمامی آسیای میانه را در بر می‌گرفت به مرزهای جدید ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان تقسیم شد. بعدها در داخل این مرزها تلاش‌هایی برای آفرینش زبان و منسوبیت‌های قومی تصنعی در داخل این مرزها صورت پذیرفت. در نتیجه‌ی این تلاش‌ها در اندیشه‌ی این بودند که بعدها دیگر در ترس از هیولای پان ترکسیم و پان اسلامسیم به سر نبرند. بدین طریق مردمان ترک با بریدگی از گذشته‌ی تاریخی خود و هویت عمومی شان، صاحب هویت‌های جدیدی خواهند گردید و بدین جهت ممنون از اتحاد جماهیر شوروی خواهند شد که این هویت جدید را بدیشان بخشیده است. (Fierman, 2006: 80-) شاید هم روس‌ها به نام گسترش انقلاب، حرکت تجددخواهی و اتحاد زبانی و

الفبای مشترکی که به مرکزیت باکوویی را که به کانون ملی گرایان ترک تبدیل شده بود بازی خطرناکی دانسته به گونه‌ای که با داخل شدن ترکیه‌ای آتاترکی در آن وارد راهی بی بازگشت خواهد شد و از این رو ناراحتی خویش را پس از مدتی مساعد بر زبان رانده و خواهان مانع تراشی یا به انحراف کشاندن آن شدند؛ تا شاید بدین طریق مانعی بر گسترش این خطر بزرگ ایجاد نمایند.

متأسفانه این دوره‌ی الفبای لاتین در جوامع ترک خارج از ترکیه به دلیل آشنایی محدود افراد با آن، انعکاس کمتری در نشریات داشته است. بی شک تأثیر منفی قحطی گسترده در سال ۱۹۳۱ و به دنبال آن قتل عام سرخ در ۱۹۳۸-۱۹۳۷ که سبب کشتار ده ها هزار روشنفکر در روسیه گردید و نهایتاً شرایط سخت اقتصادی و سیاسی نشأت گرفته از جنگ جهانی در این روند قابل توجه می باشد. در این میان در سال های جنگ تبدیل و لزوم استفاده از الفبای کیریل با ۱۸ تغییر فونتیک در آن به مرحله‌ی اجرا گذارده شد. (Togan 1977, 73-79) در اصل در اوایل سال ۱۹۲۰ پاولوویچ و در سال ۱۹۲۷ پالیوانوف پیشنهاد گذار به الفبای کیریل در میان جوامع ترک را مطرح نموده بودند. این پیشنهاد در نخستین همایش تورکولوژی نیز مورد مدافعه قرار گرفته بود. اما شرایط آن زمان امکان این امر را مهیا ننموده و پس از ۱۴-۱۳ سال شرایط لازم برای این امر محقق گردید.

اگر این مرحله یعنی استفاده از الفبای کیریل را با تشابهی فانتاستیک بیان نماییم باید از آن بسان موسم زمستان یاد نمود. پس از گذار به الفبای کیریل تعداد اندکی کتاب که در کتابخانه‌ها با الفبای لاتین بود نیز جمع آوری گردید؛ چنانکه امروزه دسترسی به نمونه‌هایی از آن دوره حتی در کتابخانه‌ها نیز به سختی امکان پذیر است. در اصل این دوره‌ی ماقبل الفبای کیریل بسان موسم پائیز برای اتحاد زبان ترکی بود.³¹²

312. Abdullah GÜNDOĞDU, TÜRK DİL BİRLİĞİNİN SONBAHARI Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi54, 2 (2014), 1-18

فصل یازدهم

الفبای نگارش ترکی
آذری، استانبولی و خلجی

۱. الفبای نگارش ترکی آذربایجان و ترکیه

در طول اعصار مختلف، زبان ترکی آذربایجانی با خط‌های متفاوتی نوشته شده است. در قرن‌های بسیار گذشته که هنوز از دیگر زبان‌های ترکی جدا نشده بود، با خط اورخون نوشته می‌شده است. پس از اسلام آوردن ترکان، استفاده از خط عربی رواج یافت و جای خط‌های قبلی را گرفت. استفاده از این خط تا قرن اخیر ادامه داشت تا این که در تحولات عصر اخیر، تغییر خط و استفاده از خط‌های دیگر به عرصه رسید.

همانطور که در فصل گذشته عنوان شد نخستین همایش تورکولوژی در باکو بین روزهای ۲۶ فوریه و ۶ مارچ، نقطه‌ی عطفی در باب الفبای لاتین گشت که دارای تأثیری عمیق و پیوسته بر حیات فرهنگی دنیای ترک بود. موضوع اصلی همایش نیز این امر بود. آذربایجان در این باب دارای موقعیتی مناسب بود به طوری که می‌توانست نمونه‌ای برای دیگر جوامع ترک زبان قلمداد گردد. نخست وزیر جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، نریمان نریمانوف که به این موضوع اهمیتی زائدالوصف قائل بود مسئولیت این همایش را به Samet Ağa Ağamalıoğlu از سوسیالیست‌های مشهور آذربایجان محول نمود. بیشترین زحمات را در فعلیت و به سرانجام رسیدن این همایش بکیر چوبان زاده متقبل گردید. این همایش، با حضور ۱۳۱ نماینده از اقصی نقاط دنیای ترک و افرادی که در زمینه‌ی تورکولوژی متخصص بودند اجرا گردید.

یکی از رهبرانی که همایش را از نزدیک تعقیب می‌نمود، آتاترک بود. به دستور او سه تن از علمای ترکیه از جمله؛ علی بیگ حسین زاده، محمد فؤاد کؤپرولوزاده و حکمت ارتایلان در این همایش شرکت داشتند.

فعلیت سریع تصمیمات گرفته شده در همایش باکو در سال ۱۹۲۶ برای مدت کوتاهی هم که باشد قسمی از اتحاد زبان ترکی را محقق نموده بود. گذار به الفبای لاتین در سال ۱۹۲۸ میلادی در ترکیه در جهت کنار نماندن ترکیه از این پروسه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

در ترکیه پس از تشکیل جمهوری ترکیه، خط قبلی زبان ترکی عثمانی که برگرفته از خط فارسی-عربی بود کنار گذاشته شد و خطی جدید برگرفته از الفبای لاتین

استفاده شد. چند سال بعد در جمهوری آذربایجان هم خط فارسی-عربی به خط لاتین تغییر داده شد. استفاده از این خط ده سال رواج داشت تا این که به دستور استالین تمام ملت‌های شوروی سابق از جمهوری آذربایجان شوروی مجبور به استفاده از خط سریلیک شدند. استفاده از این خط تا زمان فروپاشی شوروی ادامه داشت که پس از فروپاشی شوروی دوباره خط لاتین قبلی (با اندک تغییر) مورد استفاده قرار گرفت که تا به امروزی استفاده می‌شود.

۲. دلایل انتخاب خط لاتین برای نگارش زبان ترکی

خط لاتین کاملاً آوایی است و رابطه یک-به-یک بین واج‌ها و حرف‌های وجود دارد، خط فارسی-عربی خط راحتی نیست و مخصوصاً برای تحصیل نکرده‌ها سختی‌هایی دارد چون بعضی حروف نوشتاری چند صدا دارند و بعضی صداها چند حرف نوشتار. به عنوان مثال حرف و در خط عربی ممکن است هر کدام از صداهای *u, ü, v* را داشته باشد. یا این که صدای *z* با هر کدام از حرف‌های *z, ذ, ض* یا *ظ* نوشته شود. اگرچه استفاده از خط فارسی-عربی به خاطر آشنایی مردم با زبان فارسی، راحتی‌هایی هم برای ترکان ایرانی دارد.

زمانی که مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) در سال ۱۹۲۹ در راستای مدرنیزاسیون در ترکیه خط لاتین (رومی) را به جای خط عربی معرفی کرد مخالفان بسیاری را علیه خود برانگیخت. بعد از گذر سالها و پیشرفت علم در عصر حاضر صرف نظر از پیامدها و عواقب فرهنگی و سنتی، اکثریت علما اتفاق نظر دارند که آتاتورک با تغییر خط به رشد و توسعه خط ترکی کمک قابل توجهی کرده است. از این گذشته با تغییر خط دانش‌آموزان مقاطع پایین تر از مشکلی به نام دیکته رهایی یافتند چرا که در الفبای ترکی امروز که در کشور ترکیه یا آذربایجان مرسوم است و یک سیستم نوشتاری مدرن و به روز است یک تناظر یک به یک بین صداها و حروف وجود دارد که در کمتر سیستم نوشتاری این ویژگی را می‌توان یافت. ناگفته پیداست که علمایی همچون ملک الشعرا بهار از اشکالات خط فارسی (اقتباس شده از عربی) آگاه بوده و اختلاف نظرهایی که امروز در باره جدا یا چسبیده نوشتن بعضی کلمات وجود دارد و یا گذاشتن «ی» در آخر کلماتی که به کلمه

دیگر اضافه می‌شوند خود شاهی بر این مدعاست که خط عربی یا فارسی که از آن گرفته شده دارای اشکالاتی چند است.

همان طور که اشاره شد زبان ترکی دارای دو صدایی است (صداها یا اوملاوت یعنی /ö/ و /ü/ و در کلمه‌هایی مثل bölüm و Türk) که در هیچ یک از زبانهای فارسی یا عربی وجود ندارد. برای نوشتن این صداها معادلهایی در الفبای عربی یا فارسی وجود ندارد. مثال زیر می‌تواند راهگشا باشد: بمیر: اول /öl/، شو: اول /ol/، نخست: اول/avval. در فارسی هر سه اینها به یک شکل (اول) نوشته می‌شود در حالی که معانی کاملاً متفاوتی دارند.

گذشته از تفاوتی که بین فارسی و ترکی از نظر ریشه و شاخه زبانی و طبقه بندی زبانی وجود دارد چطور می‌شود این دو صدا را در الفبای فارسی یا عربی نشان داد؟ از این گذشته ترکی با داشتن این دو صدای مصوت و قرار گرفتن در رده زبانهای پیوندی به سیستم نوشتاری نیاز دارد که مصوتها را به صورت جداگانه نشان داده و خواندن کلمات طولانی را تسهیل کند. به عبارت دیگر زبان ترکی بیشترین مشخصات زبانهای پیوندی را نشان می‌دهد. یک زبان پیوندی زبانی است که در آن کلمات به صورت رشته‌ای طویل از فرمها هستند که به هم می‌پیوندند. به بیان فنی تر در این گونه از زبانها، وندها و تکواژهای مختلف ممکن است به ستاک یک کلمه پیوسته و به آن معانی مختلف یا مقوله های دستوری متفاوت اضافه کند. مثالهای زیر مساله را بیشتر روشن تر می‌کند:

1) sevinmediğimden=sevin + me+diğim + den

سوینمدیدم از دوست نداشته شدن من

2) hatırlıyorum =hatir + liyor+ um

هاتیرلیوروم به خاطر میاورم

3) vereceksiz?

ورجکسیز خواهید داد؟

4) güldörecidim

گلدورجیدیم می‌خواستم بخندانمشان

در این مثالها، با توجه به شکل نوشتاری لاتین و عربی آنها، به خوبی پیداست که برای اشکال عربی تلفظ و اشکال نوشتاری متفاوتی را می‌توان ارائه داد، چرا که فقط صامت‌های را نشان می‌دهد. اما در نسخه‌ی لاتین به علت اینکه علاوه بر صداها صامت مصوت‌ها را هم نشان می‌دهد تنها یک تلفظ و یک شکل نوشتاری

قابل تصور است که این دقت در این خط را در مقایسه با خط عربی نشان می‌دهد. شکل نوشتار عربی شماره ی ۴ نشان می‌دهد که می‌توان «گ» کلمه اول را بصورت «گو» هم نوشت. در تلفظ شکل عربی مثال ۴ می‌توان کلمه را با این هجاها شروع کرد:

gül – gol – göl – gal – gel – gul .

۳. جدول مقایسه الفبای عربی- فارسی با الفبای سریلیک و لاتین

معنی فارسی	مثال لاتین	عربی	سریلیک	الفبای لاتین آذری
مادر	Ana	آ	Aa	Aa
سر	Baş	ب	Бб	Bb
جان	Can	ج	Чч	Cc
نان	Çörək	چ	Чч	Çç
زبان	Dil	د	Дд	Dd
زود	Tez	ئ	Ee	Ee
دست	Əl	ه ا	Əə	Əə
فکر	Fikir	ف	Фф	Ff
بیا	Gəl	غ	Кк	Gg
باران	Yağış	غ	Ғғ	Ğğ
هفته	Həftə	ه ح	Һһ	Hh
نه	Yox	خ	Хх	Xx
نور	Işıq	ي	Ыы	Iı
ما	Biz	ي	Ии	İi
ژاله	Jalə	ژ	Жж	Jj
ریشه	Kök	ک	Кк	Kk
کرم/گرگ	Qurd	ق	Гг	Qq
گل‌آلود	Lil	ل	Лл	Ll
من	Mən	م	Мм	Mm

Nn	Нн	ن	Min	هزار
Oo	Oo	و	Qol	بازو
Öö	Өө	ؤ	Göz	چشم
Pp	Пп	پ	Pişik	گربه
Rr	Pp	ر	Bark	سفت
Ss	Cc	س ث ص	Su	آب
Şş	Шш	ش	Kişi	مرد
Tt	Tt	ت ط	Ata	پدر
Uu	Yy	و	Duz	نمک
Üü	Yy	ؤ	Güc	قدرت/نیرو
Vv	Bb	و	Vur	بزن
Yy	Jj	ي	Yay	تابستان
Zz	Зз	ز ذ ض ظ	Buz	یخ

۴. اصوات ترکی در نگارش با الفبای لاتین آذربایجان

برای نشان دادن اصوات رایج زبان ترکی در نگارش، حداقل به سی و دو حرف و یک علامت احتیاج است. که در پایین اشکال حروف لاتینی را که برای نمایاندن هریک از اصوات به کار رفته است، با مثال هایی که آهنگ صوتی هر صدرا معین می کند می آوریم:

مثال	شکل و نام حرف
at — (اسب) آت	a- آ
daş — (سنگ) داش	
boş — (خالی) بوش	b- ب
qab — (ظرف) قاب	
acı — (تلخ) آجی	c- ج
gec — (دیر) گئج	
çok — (بسیار) چوخ	ç- چ

saç – (گیسو) ساچ	
dil – (زبان) دیل	d- د
ad – (نام) آد	
əl – (دست) ال	ə- ا، ٔ
dəvə – (شتر) دوه	
ev – (خانه) ائو	e- ا، ِ
yel- (باد) یئل	
firtana- (طوفان و آشوب) فیرتانا	f – ف
göz – (چشم) گوز	g – گ
bilgi- (دانش) بیلگی	
dağ – (کوه) داغ	ğ – غ
ağrı- (درد) آغری	
hara- (کجا) هارا	h- ح، ه
hakim- (حاکم) حاکم	
isti- (گرما) ایستی	i – ای
diş- (دندان) دیش	
qış- (زمستان) قیش	ı- ئی
yaxın- (نزدیک) یاخین	
əjdəha- (اژدها) اژدها	j- ژ
kal – (نارس) کال	k- ک
əkin- (کشت) اکین	
lüt- (لخت) لوت	l- ل
alma – (سیب) آما	
maşa- (انبر) ماشا	m- م
yardım- (کمک) یاردیم	
on- (ده) اون	n- ن

ana- (مادر) آنا	
od- (آتش) اد	o- ، ' ، _
son- (پایان) سون	
ön- (پیش) ئون	ö- ئو
gön- (چرم) گون	
pay- (سهم) پای	p- پ
öpüş- (بوسه) ئوپوش	
qan- (خون) قان	q- ق
ayaq- (پا) آیاق	
arık- (لاغر) آریق	r- ر
axar- (روان) آخار	
səməṛ- (بهره) ثمر	s- ص ، ث ، س
süd- (شیر) سود	
saf- (صاف) صاف	
şüv- (ترکه) شوو	ş- ش
taniş- (آشنا) تانیش	
tər- (عرق) تر	t- ت ، ط
tələbə- (دانشجو) طلبه	
uşaq- (کودک) اوشاق	u- او
üz- (چهره) اوز	ü- او کشیده —
gülüş- (تبسم) گولوش	
varlı- (ثروتمند) وارلی	v- و
alov- (الو) آلوو	
axış- (جریان) آخیش	x- خ
ox- (تیر) اوخ	

yastı- (پهن) یاستی	ي — y
dayaq- (تکیه گاه) دایاق	
yazı- (نوشته) یازی	ز — ظ، ض، ذ، z
zərbə- (ضربه) ضربه	
zəfar- (پیروزی) ظفر	
ne'mət- نعمت	بجای همزه و ع ساکن در کلمات -'ə دخیل
tə'sir- تأثیر	

۵. رسم الخط لاتین ترکی استانبولی ترکیه

تقریباً بیش از هزار سال زبان ترکی استانبولی با استفاده از الفبای ترکی عثمانی که مبتنی بر خط عربی بود کتابت می‌شد. این خط برای نوشتن واژگان فارسی و عربی که میزان قابل توجهی از زبان ترکی عثمانی را تشکیل می‌دادند بسیار مناسب بود، اما برای نوشتن واژگان اصیل ترکی مناسب نبود. خط عربی برای نشان دادن واج‌های ترکی ناکافی و ناقص به نظر می‌رسید. برای برخی از واج‌ها چهار علامت مختلف (ز، ذ، ض، ظ) وجود داشت در حالی که برخی دیگر از واج‌ها را اصلاً نمی‌شد نمایش داد. با رواج یافتن تلگراف و صنعت چاپ در قرن نوزدهم ضعف‌های بیشتری از خط عربی نمایان شد. برخی از اصلاح‌طلبان ترک، سال‌ها پیش از وقوع اصلاحات اتاترک کنارگذاشتن خط عربی را خواستار شده بودند. در سال ۱۸۲۶ و به هنگام دوران اولیه‌ی اصلاحات، مونوف پاشا از تغییر الفبا طرفداری می‌کرد. در آغاز قرن بیستم نیز طرح‌های مشابه توسط نویسندگانی که با جنبش ترک‌های جوان مرتبط بودند از جمله حسین جاهد، عبدالله جودت، و جلال نوری ارائه شده بود. این موضوع بار دیگر در سال ۱۹۲۳ به هنگام برگزاری اولین کنگره‌ی اقتصادی جمهوری تازه تشکیل‌شده‌ی ترکیه مطرح شد و جرقه‌ای شد برای آغاز بحث‌ها و جدلهایی در این باره در سطح عموم که چندین سال طول کشید. محافظه‌کاران و مذهب‌یون به شدت مخالف کنار گذاشتن خط عربی بودند با این استدلال که با به کار گرفتن خط لاتین، ترکیه از جهان اسلام منفک خواهد شد و مفهومی غربی از هویت ملی جایگزین جامعه‌ای مذهبی و سنتی خواهد شد.

برخی دیگر بر اساس دلایل کاربردی با به‌کارگیری خط لاتین مخالفت می‌کردند؛ زیرا که تا آن زمان هنوز طرحی برای وفق دادن خط لاتین با واج‌های ترکی ارائه نشده بود. برخی دیگر نیز پیشنهاد می‌کردند که راه‌حل بهتر، تغییر خط عربی و معرفی نویسه‌های جدیدی است که نمایانگر مصوت‌های ترکی باشند. در سال ۱۹۲۶ جمهوری‌های ترک تبار اتحاد جماهیر شوروی، خط لاتین را به‌کار گرفتند و راه را برای اصلاح‌طلبان در ترکیه باز کردند.^{۳۱۳} رسم‌الخط ترکی کاملاً فونمیک است و تلفظ لغات همواره از روی املای آن‌ها قابل تشخیص است. جدول زیر حروف ترکی، صداهای متناظرشان در الفبای آوانگاری بین‌المللی، و نحوه تلفظشان توسط یک انگلیسی‌زبان را نشان می‌دهد.

حروف	الفبای آوانگاری بین‌المللی	معادل تقریبی در انگلیسی	حروف	الفبای آوانگاری بین‌المللی	معادل تقریبی در انگلیسی
A a	/a/	As a in father	M m	/m/	As m in man
B b	/b/	As b in boy	N n	/n/	As n in nice
C c	/dʒ/	As j in joy	O o	/o/	As o in more
Ç ç	/tʃ/	As ch in champion	Ö ö	/ø/	As i in bird
D d	/d/	As d in dog	P p	/p/	As p in pin
E e	/e/	As e in red	R r	/r/	As r in rat
F f	/f/	As f in far	S s	/s/	As s in song
G g	/g/, /ʒ/	As g in got	Ş ş	/ʃ/	As sh in show
Ğ ğ	/u/	(see note)	T t	/t/	As t in tick
H h	/h/	As h in hot	U u	/u/	As u in bull
I ı	/u/	Roughly as i in cousin	Ü ü	/y/	As ue in clue
İ i	/i/	As i in pit	V v	/v/	As v in waver
J j	/ʒ/	As s in measure	Y y	/j/	As y in yes
K k	/k/, /c/	As k in kit	Z z	/z/	As z in zigza
L l	/l/, /l/	As l in love			

۳۱۳. اقتباس از سایت دانشنامه آزاد ویکی پدیا

همانطور که در جدول فوق ملاحظه می‌شود، الفبای ترکی استانبولی از ۲۹ حرف تشکیل شده است که هفت تای آن‌ها (Ç, Ğ, İ, I, Ö, Ş, Ü) شکل تغییر یافته‌ای از حروف اصلی لاتین و متناسب با احتیاجات آوایی زبان ترکی می‌باشند. از میان این ۲۹ حرف، ۸ تای آن‌ها مصوت هستند (A, E, İ, I, O, Ö, U, Ü) و مابقی صامت. حروف Q, W, و X از الفبای لاتین در ترکی استانبولی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند ولی I نقطه‌دار و بی نقطه حروف مجزا و متمایزی هستند بنابر این «i» نشانگر شکل کوچک «I» نیست.

در ترکی استانبولی همچنین از a, â, و u هشتکدار استفاده می‌شود: â برای /a:/ و /ia/ برای نشان دادن آنکه مصوت پیش از â کامی ادا می‌شود (زبان در نزدیکی دیواره‌ی بالایی دهان قرار می‌گیرد) î برای /i:/ و مصوت پیشین کامی ادا نمی‌شود û برای /u:/ و /ia/ برای نشان دادن کامی ادا شدن مصوت پیشین

نام مصوت‌ها همان صدایی است که می‌دهند ولی نام صامت‌ها، صدای صامت به علاوه‌ی e می‌باشد. تنها استثنا حرف ğ است که یوموشاک گِ خوانده می‌شود.

در مورد حرف E که دارای دو تلفظ می‌باشد ذکر این نکته لازم است که تفاوت چندانی ندارد که اِ خوانده شود یا اَهر چند در این مورد که چگونه خوانده شود چند نکته وجود دارد، اما از آنجایی که این نکات نیز گاه رعایت نمی‌شوند از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم. این تفاوت تلفظی در ابتدا وجود نداشته است و بعدها به خاطر تفاوت لهجه شهرهای مختلف به وجود آمده است.

مثال: آدام (مرد) /adam/ چالماک (دزدیدن) /çalmak/، دوه (شتر) /deve/، ارکک (مرد) /erkek/، ات (گوشت) /et/، ایرتمن (معلم) /öğretmen/، ایرنجی (دانش آموز) /öğrenci/

۶. شاخه‌های زبان ترکی

خانواده‌ی زبان‌های ترکی اشتراکات بسیار نزدیکی به یکدیگر نشان می‌دهند. این همانندی در عرصه آواشناسی، مورفولوژی (تحولات لغوی) و ساختار نحوی آن‌ها است. در بین این زبان‌ها تنها زبان‌های چواش، خلج و باکوت (یاقوت) با دیگر خانواده زبان‌های ترکی تفاوت قابل توجهی دارند. زبانهای ترکی با توجه به ریشه‌های تاریخی، معیارهای جغرافیایی و اصول زبانشناسی به شاخه‌های زیر تقسیم می‌شوند:

ا- زبان‌های اوغوز یا زبان‌های جنوب غربی:

شامل زبان‌های ترکی عثمانی، قاقوز Gagaus، ترکی (آذربایجان)، ترکمن، و ترکهای خراسان در این طبقه بندی به لحاظ توجه به اشتراک زبان‌ها از نظر موقعیت جغرافیایی جایگاه زبان ترکی امروزی آذربایجان ایران نیز مشخص می‌شود.

ب- زبان‌های قباچاق یا زبان‌های شمال غربی:

این شاخه شامل زبان‌هایی از خانواده زبان‌های ترکی است که عبارتند از زبان‌های قازاق، قرا قالپاق، نوقای، تاتار، و باشقیر، لهجه‌های سیبری غربی، تاتارهای کریمه، کوموک (قوموق)، قاراچای، بالکار و کارا ایت Kara ité.

پ- شاخه جنوب شرقی یا گروه اوغور چغتایی uyghur chagati که در برگیرنده زبانهای اوزبک، اوغور، اوغور زرد، و سالار Salar با ریشه اوغوز.

ت- گروه شمال شرقی یا سیبریایی:

شامل زبانهای یاکوت Yakut (ساخا)، دولقان Dolgan، آلتای، خاکاس، شور Shor تووان Tuvan، و توفا Tofa.

ث- زبان چوواش که زبان منطقه ولگاست.

ح- زبان خلج khalaj که زبان متباعد مردمان ساکن در ۶۵ روستای استانهای قم و مرکزی در ۲۰۰ کیلومتری پایتخت ایران است.

زبان خلجی جزو هیچکدام از گروه‌های ششگانه ترکی (جنوب غربی یا اغوز، شرقی یا ایغور اوزبک، شمال غربی یا گروه قباچاق، شمال شرقی یا جنوب سیبری و یا قوت و چوواش) نبوده، بلکه حسب نظر «پرفسور گرهارد دورفر» دانشمند شهیر ترک شناس آلمانی زبان ترکی خلجی در این تقسیم بندی جزوه گروه زبان‌های آلتایی شاخه ترکی مستقل را تشکیل می‌دهد، که قدیمی ترین لهجه زبان ترکی محسوب می‌شود.

۷. زبان ترکی خلجی

زبان ترکی خلجی یکی از زبانهای آلتائیک و تنها عضو خانواده آرگو (آرغو) از خانواده زبانهای ترکی است. حسب نظر «پرفسور گرهارد دورفر» زبان شناس

شهیرآلمانی، زبان خلجی در تقسیم بندی گروه زبان های آلتایی شاخه ترکی مستقل را تشکیل می‌دهد، که قدیمی ترین لهجه زبان ترکی محسوب می‌شود. در ترکی خلجی آثار ترکی قدیم (کوک تورک) و حتی ترکی مادر (پروتو تورک) باقی مانده است. لذا به همین سبب از نظر زبان شناسی ترکی دارای اهمیت خاصی است.^{۳۱۴} در حقیقت خلجی ادامه گویش ترکان باستان آرگو (آرغو) است. (آرغو یا آرگو منطقه ایست میان دو کوه در آسیای میانه، حوالی ایسیک گؤل، دره چو وتالاس که ترکان باستان در این منطقه می‌زیسته‌اند).

امروزه زبان خلجی در معرض انقراض قرار دارد و جای خود را بین نسل جدید خلج‌ها به فارسی داده‌است. نسل جدید تنها در حد درک مطلب با این زبان آشنائی دارند و دیگر در میان خود از این زبان استفاده نمی‌کنند. بر اساس آمار و نظر سنجی که نگارنده در تاریخ ۱۳۹۴ خورشیدی بعمل آورده است، تعداد گویشوران زبان خلجی در ایران از ۴۵ هزار نفر در سال (۱۳۵۷) به ۲۰ هزار نفر در سال (۱۳۹۵) رسیده است.

۸. اهمیت مطالعه و پژوهش زبان خلجی

در زمینه ریشه شناسی زبان [ترکی] خلجی مینورسکی اولین محقق بود، که در سال ۱۹۴۰ میلادی، زبان خلج‌ها را مورد مطالعه و کنکاش قرار داد. پس از وی یک محقق ایرانی به نام دکتر محمد مقدم تبریزی مطالعه مفیدی پیرامون این زبان به عمل آورد، آنگاه پرفسور گرهارد دورفر استاد (دانشگاه گوتینگن) محقق و ترکولوگ شهیر آلمانی به همراه گروهی از دانشجویان خود از جمله دکتر سمیح تزجان^{۳۱۵} در سال ۱۹۶۸ میلادی پس از سفر به منطقه خلجستان تحقیقات ارزنده‌ای در این زمینه بعمل آورد. هرچند که مطالعات ارزنده مرحوم پرفسور دکتر جواد هئیت و دیگر محققین کشورمان در این مسیر قابل تأمل و تقدیر است. اما از

۳۱۴. جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: دکتر جواد هئیت «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» تهران ۱۳۸۰ نشر پیکان

ص ۲۴-۱۸

۳۱۵. در سال ۲۰۰۹ میلادی طی سفری که بنا به دعوت مرحوم پرفسور سمیح تزجان استاد مدعو دانشگاه بیلکنت آنکارا با وی ملاقات داشتم پرفسور سمیح تزجان به راحتی قادر به مکالمه به زبان خلجی بود و بعد از آن تاریخ اغلب مکاتبات مجازی خود را با ایشان به ترکی خلجی می‌نگاشتیم..

پرفسور گرهارد دورفر و پرفسور سمیح تزجان به عنوان نخستین محققان که زبان خلیجی را به جهانیان معرفی کرده‌اند می‌توان نام برد. همانطور که محققان و زبان‌شناسان شرقی و غربی از جمله پدر خلیج‌شناسی پرفسور گرهارد دورفر اظهار داشته‌اند؛ زبان خلیجی یک زبان آرگو (آرکائیک) و قدیمی‌ترین لهجه ترکی است، که تاکنون به یادگار مانده است. این زبان همانند زبان قرن هفتم بعد از میلاد است البته امروز زبان خلیجی به واسطه اختلاط با زبان‌های فارسی و ترکی و...، کلمات زیادی از این دو زبان به عاریه گرفته است، اما آنچه حائز اهمیت است آن است که این زبان عناصر اصلی ترکی مادر را در خود حفظ کرده است نه کلمات آن را به همین سبب نیز مطالعه پژوهش به منظور آشنایی با آواها و عناصر منحصر بفرد این زبان به زبان‌شناسان و ترکولوگ‌ها لازم و ضروری می‌باشد.

۹. مشخصات و ویژگی‌های ترکی خلیجی

محققان و زبان‌شناسان شرقی و غربی از جمله گرهارد دورفر، بر این عقیده‌اند که زبان خلیجی قدیمی‌ترین لهجه‌ی زبان ترکی است و در آن ویژگی‌های زیر دیده می‌شود:

۱. «ه» اول کلمات از دوران ترکی مادر (قبل از ترکی قدیم قرون ۷-۶ م) به طور سیستماتیک باقی مانده و در صورتی که سایر لهجه‌های ترکی: آذری، قوموق، اوزبکی، اوغور جدید و قارا قالپاق، به طور نادر دیده می‌شود. مثل: هاز/ haz (آز/ کم)، هاغاج / hağaç (آغاج / درخت)، هو / häv (ائو/ خانه) هوژوم/ hüzüm (اوزوم/ انگور)، هوچاق/ huçaq (اوجاق)، هتک/ hătäk (اتک/ دامن).

به نظر گرهارد دورفر^{۳۱۶} مهمترین ویژگی زبان خلیجی در آن است که بسیاری از ویژگی‌های ترکی باستان را در آواهای خود حفظ کرده است. به عنوان مثال حرف

۳۱۶. گرهارد دورفر Gerhard, Doér, Fer, در هشتم مارس ۱۹۲۰ در شهر کونیگبرگ آلمان دنیا آمد. کودکی خود را در این شهر و از سال ۱۹۲۸ به بعد در برلین گذراند. وی که از سال ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۴۶ میلادی در آلمان نازی مشغول کار بوده است. بعدها به خدمت سربازی رفت و در جنگ به اسارت درآمد. بین سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۴۹ در نزد کارل هاینریش منگس karil heinrich menges به تحصیل ترکولوژی و نزد ر. هارتمان R. Hartman آلتانیستیک و نزد و. براون W. Braune اسلام‌شناسی و نزد او. هانسن O. Hansen ایران‌شناسی پرداخته است. او در سال ۱۹۵۴ میلادی تز دکترای خود را درباره سینتاکس تاریخ پنهان مغول‌ها به پایان رساند و در سال ۱۹۶۹ به همراه هیئت به ایران آمد و تحقیقاتی در روستاهای تلخاب، خلت آباد و واشقان فراهان از استان

[ه] از دوران پروتو تورک باقی مانده و قبلا هم [پ] بوده است. بنابر این [ترکی] خلج از ترکی قدیم یعنی زبان گوگ تورک‌ها که درکتیبه‌ی اورخون باقی مانده است قدیمی‌تر است.

۲. صدای «د» مانند ترکی قدیم در ترکی خلج هم باقی مانده و به [ی] تبدیل نشده است. مانند: هاداق / hadaq (آیاخ/پا)، بودا / buda (بویا/رنگ)، بؤد/ bod (بوی/قد) اودانماق/ udanmaq (اویانماق/بیدارشدن)، اودوماق / ūdumaq (اویوماق/خوابیدن)، هادورو / haduru (آیری/جدا)، قادون / qadun (قاییین / برادر زن وشوهر) لذا این صدا در زبان‌های زنده‌ی ترکی فقط در ترکی تووا (جنوب سیبری) باقی مانده است.

۳. حرف «ک» در اول کلمات مانند ترکی قدیم به جای (گ) حرف (ک) موجود است. مثل: کون / kūn (گون / آفتاب، روز)، کچه / keçä (گنجه / شب)، کورمک / körmäk (گورمک / دیدن)، کوز / köz (گوز / چشم).

۴. حرف «ی» در اول کلمات اکثرا باقی مانده است. مانند: ییل / yil (ایل / سال) ییلان / yılan (ایلان / مار)، ییرتیق / yirtiq (ایرتیق / پاره)، ییراق / yıraq (ایراخ / دور).
۵. در ترکی خلجی برخلاف لهجه‌های ترکی غربی در اول کلمات به جای [د] حرف [ت] موجود است. مانند: تیل / til (دیل / زبان)، تیش / tiş (دیش / دندان)، توش / töş (دوش / سینه) تبرناق / tırnaq (دبرناخ / ناخن)، تیز / tiz (دیز / زانو)، تورت / tört (دورت / چهار).

۶. در شاخه‌ی خلجی زبان ترکی، حروف [ق] و [گ] ترکی قدیم در بسیاری از کلمات باقی مانده است. مانند: سیچقان / sıçqan (سیچان / موش)، تاووشقان / tavuşqan یا تووشقان / tuvuşqan (دوشان / خرگوش)، یونگ / yüng (یون / پشم)، گوش / gävş (نشخوار، کورگک / kürgäk (کوره‌ک / پارو).

۷. حرف «غ» در ترکی خلجی اغلب اوقات در وسط کلمات به شکل [ق] تلفظ می‌شود. مانند: یاقاق / yaqaaq (گردو)، سیقیر / siqir (سیغیر / گاو)، آقوز / aquz (آغوز / شیر اول گوسفند) یاقوش / yaquş (یاغبش / باران).

۸. در آخر اغلب کلمات کسره و فتحه باقی مانده و تبدیل به (ایی/i) نشده است. مانند: تیشی/tiše/ (دیشی/مونث)، تری/täre/ (دری/پوست)، آچچی/äççe/ (گنچی/بز).
۹. کلماتی که در ترکی جدید به [خ] ختم می‌شوند، اکثراً در ترکی خلجی به [غ/ق] ختم می‌گردند. مانند: توq (توخ/سیر)، قولاق/ qulaq (قولاخ/گوش) بارماق/ barmaq (بارماخ/انگشت)، تورپاق/ turpaq (تورباخ/خاک)، اۇزاق/ uzaq (اوزاخ/دور).
۱۰. در ترکی خلجی بجای (دگیل=نه) مانند ترکی قدیم آرگو از کلمه داغ/ dağ استفاده می‌شود. مانند: هوچه داغ/ hävçä dağ درخانه نیست، بو قلم داغ/ bu qälām dağ این قلم نیست.
۱۱. در ترکی خلجی پسوند مفعول عنه (از) مانند ترکی قدیم (دا) یا (ده) می‌باشد در حالی که در ترکی جدید امروزی، (دان) و (دن) است. مثال: کیتابی اوندا آلدوم/ kitabı unda aldum/ (کتاب را از او گرفتم)، بیز او بوز سوودا ایشتیک/ biz u boz / suvda iştik (ما از آن آب خنک میل کردیم). نرده کلی یورین؟ (از کجا می‌آیی؟).
۱۲. سیستم سه‌گانه صائت‌ها (کوتاه، بلند، دیفتونگ) از زمان ترکی مادر باقی مانده است در صورتی که در اغلب لهجه‌های ترکی صائت‌ها کوتاه و یا نسبت به سابق کوتاه‌تر شده‌اند. مانند: اوون/ uon/ اون /ده/، اوو/ uo/ (یوخو/خواب)، هو/ häv/ (اټو/خانه)، کون/ kün/ (گون/روز)، قول/ qol/ (قول/ بازو)، یورقان/ yorqan/ لحاف.
۱۳. حرف (نی ny) ترکی قدیم که در ترکی اوغوز و بسیاری لهجه‌های دیگر به (ی) تبدیل شده در ترکی خلجی مانند ترکی قدیم آرگو به (ن) تبدیل شده است. مانند: قون qon = گوسفند که در ترکی قدیم، قونی و در ترکی امروزی قویون و در لهجه آذری قویون گفته می‌شود و اؤناماق/ onamaq (اؤیناماخ/ بازی کردن، رقصیدن).
۱۴. در ترکی خلجی یک نوع صدایی ما بین صدای (خ و غ) وجود دارد. این صدا اغلب بعد از یکی از حروف صدادار شنیده می‌شود. مانند:

توغماق/toğmaq (زائیدن)، هاجوق/haçuğ (تلخ)، کاللوک/kalluğ (بچه دار).^{۳۱۷}
 پرفسوردورفر، با مشاهده‌ی پاره‌ای ویژگی‌های مشترک ترکی خلجی و ترکی
 قدیم آرگو به این نتیجه رسیده است که خلج‌های مرکز ایران اولاد همان آرگوها
 هستند که در زمان محمود کاشغری یعنی نه صد سال قبل در آسیای میانه بین
 اسفیجاب (تالاس و بالاساقون) زندگی می‌کردند و از ترک شدن سغدی‌ها بوجود
 آمده‌اند.^{۳۱۸}

۱۰. نحوه نگارش و الفبای ترکی خلجی

نگارش زبان خلجی هنوز مراحل کودکی و طفولیت خود را می‌گذراند زیرا
 تاکنون هیچگونه نوشته، اسناد و یا متون قدیمی از زبان خلجی بدست ما نرسیده
 است و گویشوران آن نیز صرفاً به زبان خلجی سخن می‌گویند وقتی نیاز به نوشتار
 پیدا می‌کنند به زبان فارسی و با حرکات (کسره، فتحه و ضمه) نگارش می‌نمایند. لذا
 نگارنده این سطور که از سال ۱۳۸۱ اقدام به نگارش زبان ترکی خلجی نموده است
 دو روش ذیل را جهت نگارش خلجی برای پژوهشگران و علاقمندان به این زبان
 پیشنهاد می‌نماید. یکی نگارش با الفبای فارسی و دیگری با الفبای لاتین است.
 این الفبا حاصل ۲۰ سال مطالعه نگارنده است که سرانجام از سال ۲۰۱۲ میلادی
 بعد از یک دوره آزمون و خطا در نگارش ترکی خلجی رسماً مورد تأیید خلج
 شناس شهیر ترک زنده یاد مرحوم پرفسور دکتر سمیع تزجان نیز قرار گرفته
 است و با راهنمایی ایشان مقاله وزین «عروسی خلج‌ها و جای پای ترکان باستان
 در این عروسی» با این الفبا تنظیم شد و در کتاب همایش ملل ترک در دانشگاه
 حاجات تپه به همراه ترجمه ترکی آن چاپ و منتشر گردید. لذا از آن تاریخ به بعد
 نگارنده با کمی اصلاحات الفبای فوق‌الذکر را در نگارش ترکی خلجی مورد
 استفاده قرار داده است. دانشجویان و اساتید ادبیات ترک نیز از طریق الفبای فوق
 به راحتی قادر به مطالعه متون و کتاب‌های ترکی خلجی بوده‌اند. زیرا بسیاری از
 اصوات ترکی خلجی مشابه به زبان ترکی است. بنابر این مصمم شدیم تا بعد از

۳۱۷. مراجعه کنید به علی اصغر جمراسی، خداحافظ خلجی (آئین نگارش و مکالمه ترکی خلجی، تهران: انتشارات تک درخت، چاپ
 اول ۱۳۹۴)

۳۱۸. بنگرید به: دکتر جواد هیئت، تاریخ لهجه‌های ترکی ص ۴۲۲

بازنگری و اصلاحات جزئی حروف بیصدا و صدا دار الفبای خلجی را به شرح ذیل با ۳۴ حرف لاتین و اندکی تغییرات در حروف الفبای فارسی عربی جهت علاقمندان تقدیم کنیم.

لاتین	Aa	Bb	Cc	Çç	Dd	Ää	Ee	Ff	Qq
فارسی	آ، ا	ب	ج	چ	د	اَ	اِ	ف	ق
لاتین	Gg	Ğğ	Ġġ	Hh	Ĥĥ	Iı	İi	Jj	Kk
فارسی	گ	ق	غ	ح/ه	خ	ی	ی	ژ	ک
لاتین	Ll	Mm	Nn	Ŋŋ	Oo	Öö	Pp	Rr	Ss
فارسی	ل	م	ن	کُ	اؤ	اُ	پ	ر	ث، س، ص
لاتین	Şş	Tt	Uu	Üü	Vv	Yy	Zz		
فارسی	ش	ت، ط	اؤ	اُ	و	ی	ز، ذ، ض، ظ		

دستگاه صوتی زبان خلجی دارای ۹ صوت واگه (مصوت) و «۲۵» صوت همخوان (صامت)، جمعا «۳۴» صوت می‌باشد. این واگه‌ها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

۱. گروه اول تحت عنوان مصوت‌های نه‌گانه به تعداد نه/۹ مصوت در جدول (۲) تعداد ۹ مصوت ترکی خلجی را همراه با علائم آوانگاری بین المللی نشان داده شده است که اغلب این مصوت ها صدای کشیده نیز دارند که آنها را نیز جهت پژوهشگران و علاقمندان آورده‌ایم.

جدول (۲) نشانه‌های واگه‌های الفبای لاتین و فارسی- عربی زبان خلجی

معنی فارسی	مثال خلجی	الفبای فارسی خلجی	IPA	الفبای لاتین خلجی
سیب	آلوملا/älmla	آ، ا	/ɑ/, /a/	ā/a
دست، رفتار	ال، بهر/äl, bār	ع، ه	/æ/	ä/ā
پایین، شلوار	ائنه، ائم/em, ēnā	ائ، ئ، نه	/e/,	e/ē
سگ، سوزن	ایت، اینه/it, inä	ای	/i/	i/î
روشنایی	اېشوق/ışuq	اې	/u/	ı
پسر	اوغۇل/oğul	اؤ	/o/	o/ö
سخن، آبی (آسما)	سۆز/söz, کۆک/kök	اؤ	/ø/, /œ/	ö/ō

u/ū	/u/,/ʊ/	اؤ	اوداق/udağ/اؤ/ū	بیدار، خواب
ü/ű	/y/	اۆ	اۆچ/üç، تۆن/tün	سه، گور

* صدای «ی/آ» در پایان افعال قید زمان، مختص لهجه تلخاب که در آوانگاری بین‌المللی IPA با حرف «I» نشان داده شده است.

ب) گروه دوم تحت عنوان صامت‌های ترکی خلجی که تعداد آنها ۲۵ حرف است در جدول (۳) همراه با علائم آوانگاری بین‌المللی نشان داده شده است:

جدول (۳) نشانه‌های آواک‌های الفبای لاتین و فارسی - عربی زبان خلجی

معنی فارسی	مثال	الفبای فارسی خلجی	IPA	الفبای لاتین خلجی
سر	boş/baş/ بوش	ب	/b/	Bb
جان	can/ جان	ج	/dʒ/	Cc
چاق	çağ/ چاق	چ	/tʃ ⁿ /	Çç
بام	dam/ دام	د	/d/	Dd
فارس	fars/ فارس	ف	/f/,/ɸ/	Ff
ابرو	qaş/ قاش	ق	/q/	Qq
دستیار	gädä/ گده	گ	/g/	Gg
دختر، سرگین	qığ/ قیق، qîz/ قیز	ق/ق'	/ɣ/,/ʁ/	Ġġ
باغ، گوساله	boğa/ بوغا، bağ/ باغ	غ	/w/	Ğğ
مرد، حال	hal/ حال، här/ هر	ح/ه	/h/	Hh
خلق	halq/ خالق	خ	/x/,/χ/	Ĥĥ
ژاله	jala/ ژاله	ژ	/ʒ/	Jj
لباس	käsik/ کسیک	ک	/k/	Kk
برادر	lala/ لالا	ل	/l/	Ll
من	män/ من	م	/m/	Mm
مادر	nänä/ ننه	ن	/n/	Nn
می‌روی	varıñ/ واریک	ک	/ɲ/	yn=ñ

Pp	/p/	پ	پۇش/ puş	خس
Rr	/r/	ر	رام/ ram	رام
Ss	/s/	س، ص، ث	سرىن/ sārīn، صاف/ saf	خنک، صاف
Şş	/ʃ/	ش	شاق/ şaq	سفت
Tt	/t/	ت، ط	تۆك/ tük، طرف/ tārāf	مو، سمت
Vv	/v/, /v/	و	وافت/ vaft	آهسته
Yy	/j/	ی	يئر/ yer	زمین
Zz	/z/	ز، ذ، ض، ظ	زىق/ zîk، ذوق/ zavq	پر، ذوق

اولین شعر به ترکی خلعی با عنوان « بهار نغمه‌سی » که در سال ۱۳۸۳ توسط نگارنده سروده شده است:

bî quş uştu bizim baĝ'qa qōndı yaşıł,kōk yarpaq'qa seyrādi u hoqumaq'qa haydı:balām bahār kāldi.	بى قوش اوشدو بيزيم باغقا، قوندي ياشیل، کۆک يارپاققا، سئيرهدي او هوقوماق قا، هايدي: بالام باهار کلدی.
künāş küldi,āridi qār yerdā kōk'gā vardı boĥār sēllār coştı aqtı çaylar haydı:balām bahar kāldi.	کۆنش کۆلدی اریدی قار، يئرده کۆک گه واردې بوخار، سئلر جوشتو آقدي چای لار، هايدي: بالام باهار کلدی.
qōnçu vaqtı bî yalluq'qa sürüsîñ sürdü bî taĝ'qa vaqtı sol'qa vaqtı saĝ'qa haydı: balām bahar kāldi.	قونچو وقتي بى يالوغقا، سۆرۆسیڭ سۆردۆ بى تاغ قا، واقتي سول قا وقتي ساغ قا، هايدي: بالام باهار کلدی.

فصل دوازدهم

نگاهی به جغرافیای انسانی
و فرهنگی ایل خلج

۱. آشنایی با جغرافیای جمعیتی خلجستان

همانطور که در فصول گذشته عنوان شد، طوایف خلج در قرن سیزدهم بر اثر هجوم قوم مغول مجبور به مهاجرت از مناطق ساوه به سمت مغان آذربایجان شدند. از آن جا نیز به سمت سوریه، لبنان و فلسطین کوچ نمودند. تا زمان سلطنت امیر تیمور گورکانی نیز در آن خطه اقامت داشتند. پس از هجوم امیر تیمور به سوریه، لبنان و فلسطین، و تصرف این سرزمین‌ها توسط سپاهیان تیمور، سران و بزرگان قوم خلج از امیر تیمور تقاضا کردند که آنان را به ایران برگرداند. لذا به دستور تیمور، خلج‌ها مجدداً از سوریه، لبنان و فلسطین به ایران کوچ کردند. عده‌ای از آنها در بخش خرقان ساوه مستقر شدند که به خلجستان ساوه معروف است و عده‌ای دیگر نیز در سمت شرق ساوه تا شهر قم ساکن شدند، که امروزه به خلجستان قم مشهور است. پس از چندی طوایفی از خلج‌های مستقر در بخش خرقان ساوه به سمت شیراز کوچ کرده و با ایل قشقایی ادغام شدند.

۱.۱. سکونتگاه امروزه خلج‌ها

امروز خلج‌های ایران در قالب ۲۹ روستا در استان مرکزی (شهرستانهای آشتیان، فراهان و تفرش) و ۳۶ روستا در جنوب غربی استان قم ساکن بوده و زندگی می‌کنند. جمعیت آنها حدود ۲۵۰۰۰ نفر می‌باشد که اغلب به زبان ترکی خلجی صحبت می‌کنند. بنابراین بهترین منطقه شناخته شده که خلج‌ها در آن سکونت دارند، وبه زبان خلجی سخن می‌گویند محلی است بنام خلجستان که در جنوب غربی شهر قم واقع شده است.

خلجستان از نظر تقسیمات کشوری، از شمال به جعفرآباد و از خاور و جنوب به حومه قم از جنوب باختری به شهرستان آشتیان و از باختر به شهرستان تفرش محدود می‌گردد. بخش دیگری از خلج‌ها در شهرستان‌های فراهان، آشتیان و تفرش از توابع استان مرکزی مستقر می‌باشند. در واقع سکونتگاه امروزی خلج‌ها از یک سوی در مسیر قم به سمت اراک از روستای شاهقلی یا شادقلی و امامزاده جمال‌الدین شروع می‌شود و تا سلفچگان ساکنان اغلب روستاها دو طرف جاده را خلج‌ها تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر در ادامه همین مسیر مناطقی در دو سمت

جاده دو راهی آشتیان - اراک تا فراهان و حتی نقاطی در شهرستان فراهان و نیز روستاهایی که در دو سمت جاده دستجرد به آشتیان و تفرش واقع شده اند را شامل می‌شود.

درباره مهاجرت خلج‌ها به اراضی مرکز ایران از جمله خلجستان فعلی که بر سر راه قم و ساوه و سلفچگان واقع شده است، مظفر قهرمانی به نقل از مشیرالدوله پیرنیا می‌نویسد: «...قشقایی و خلج، آق قوینلو، قراقوینلو در زمان شاه عباس یا طهماسب از اردبیل به طرف اصفهان و فارس مهاجرت کرده‌اند یک قسمت عمده از خلج‌ها در خلجستان اطراف قم ساکن شده‌اند که بعدها خلجستان نامیده شد بقیه ایلات نامبرده از آنجا گذشته به چهارمحال بختیاری و ونک، سرحد شش ناحیه و بلوک وردشت شش ناحیه فارس آمده‌اند...»^{۳۱۹}.

۱.۲. روستاهای خلج زبان استانهای مرکزی و قم

۱.۲.۱. استان مرکزی

۱- شهرستان آشتیان

این شهرستان متشکل از یک بخش مرکزی با سه دهستان بنامهای: دهستان مزرعه، دهستان سیاوشان و دهستان گرکان: مرکزیت گرکان.

روستاهای خلج زبان دهستان مزرعه نو عبارتند از: مزرعه نو، بهارستان (خراب)، خوراک آباد (کوه باستانی گبری در ۴ کیلومتری این روستا واقع است که به هزاره اول قبل از میلاد تعلق دارد)، سرهرود، کردیجان (کاردیان)، هزارآباد، ورسان.

روستاهای خلج زبان دهستان سیاوشان عبارتند از: صفرآباد، فیض آباد، نوده، نجف آباد. شایان ذکر است که به استناد فرهنگ آبادی‌ها ستاد ارتش (تحت عنوان استان یکم) در سال ۱۳۲۸ روستاهای نوده حاجی نبی، نوده و نجف آباد در گذشته به زبان ترکی خلجی سخن می‌گفتند که امروزه زبان مادری خود را فراموش کرده‌اند).

روستاهای خلج زبان دهستان سیاوشان عبارتند از: نادرآباد، موسی آباد، بن چنار،

۳۲۰. محمدرضا رحمانی گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس ص ۳۶۵.

سقر جوق، خورچه، سعدآباد، زرنوشه، محسن آباد، ینگجه (خالی از سکنه)، شوره بالا، شوره پایین.

۲- شهرستان تفرش

این شهرستان مشتمل بر یک بخش مرکزی و دهستانهای بازرجان و دهستان کوه پناه (شهراب) می باشد. که پنج روستای خلج زبان شهرستان تفرش به اسامی؛ روستای کشه، سربند، سفید آب، کنگران و دارستان در این دهستان متمرکز هستند.

۳- شهرستان فراهان

شهرستان فراهان دارای دو بخش (مرکزی و خنجین) از توابع استان مرکزی است که در سال ۱۳۸۹ به طور رسمی شهرستان شد. روستاهای خلج زبان شهرستان فراهان عبارتند از: تلخاب، خلت آباد، عراقیه، برزآباد، جلال آباد (به استناد فرهنگ آبادی ها ستاد ارتش، تحت عنوان استان یکم) در سال ۱۳۲۸ در سه روستای اخیر: عراقیه، برزآباد، جلال آباد در ۶۰ سال گذشته گویش به زبان ترکی خلجی رایج بوده است که امروزه زبان مادری خود را فراموش کرده اند و به فارسی صحبت می کنند)، واشقان، درمنک، خسروان بالا، (در گذشته در روستای خسروان بالا چندین خانوار خلج زبان زندگی می نمودند، که امروزه تعداد گویشوران زبان خلجی بسیار اندک می باشند). ساکنان روستای شائق از توابع دهستان مشک آباد اراک نیز از ایل خلج بوده و به زبان خلجی سخن می گویند.

ب). استان قم

استان قم در قالب ۱ شهرستان دارای ۵ بخش، ۹ دهستان، ۶ شهر و ۳۶۳ آبادی دارای سکنه است که در ۳۵ آبادی زبان ترکی خلجی کم و بیش رایج است. روستاهای خلج زبان در شهرستان قم اغلب در بخش های ذیل پراکنده هستند.

۱- بخش خلجستان

بخش خلجستان: متشکل از دهستان قاهان و دهستان دستجر (شهر دستجرد). روستاهایی که در دهستان قاهان به ترکی خلجی سخن می گویند شامل:

اغلک، بنابر، چاهک، مهرزمین، ونان، اسفید، چمانک، موشکیه، انجیله (در حال حاضر خلجی در این روستا منقرض شده).

روستاهای خلج زبان دهستان دستجر (شهر دستجرد) عبارتند از: احمدآباد، سفت، سفیداله، حسن‌آباد، جیریک غاچ، جوزه، زیزگان، سرخده، رستگان، عیسی‌آباد، صفرآباد، منصورآباد، وشاره.

۲- بخش کهک (نوفلو شاتو)

در این بخش تنها یک روستای خلج زبان بنام ونارچ از توابع دهستان کهک شناسایی شده است.

۳- بخش سلفچگان

سلفچگان دارای دو دهستان به نام‌های؛ راهجرد و نیزار است. روستاهای خلج زبان دهستان راهجرد شرقی عبارتند از: باغ یک، تاج خاتون، جنداب، دیزجان، عنایت بیک، غرغر (فتح آباد) قره سو، نیجه، یکه باغ، سلفچگان، سنجگان.

روستاهای خلج زبان دهستان نیزار شامل: خلج آباد، قلعه چم، نیزار، طایقان می‌باشد. همچنین روستای شادقلی یا شاه قلی که در گذشته در حاشیه ورودی شهر قم از سمت اراک واقع شده بود و امروزه به سبب گسترش شهر قم، هیچ اثری از این روستا باقی نمانده است ولی، مردمان متعلق به این روستا در حال حاضر نیز به گویش زبان مادری خود پایبند بوده و کماکان با افتخار به ترکی خلجی سخن می‌گویند.^{۳۲۰}

۲. نگاهی به آئین و رسومات مشترک ترکان خلج

تحقیقا اقوام خلج همانند سایر اقوام کهن دارای آداب و فرهنگ خاصی بوده‌اند که در طول تاریخ به دلایل گوناگون از جمله در اثر ادغام با سایر ملل از بین رفته و یا با فرهنگ‌های دیگر ادغام شده است. و آنچه که اکنون ما از آن به عنوان فرهنگ و آداب خاص قوم خلج یاد می‌کنیم، شاید در عمل وجود نداشته باشد. اما در طول پنجاه سال گذشته در برخی نقاط خلجستان، بویژه در دورترین نقطه‌ی این ناحیه

۳۲۱. جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به علی اصغر جمراسی، خلج اردو ۷۰

یعنی روستای تلخاب^{۳۲۱} از توابع بخش فراهان شهرستان تفرش و روستاهای مجاور مراسمی وجود داشته که در نوع خود کم‌نظیر بوده است. لذا بیان این آئین در فصل پایانی این کتاب تأیید فرهنگ غنی قوم خلج می‌باشد که تحقیقا کنکاش در این زمینه موضوع بسیار مبارک و جدیدی خواهد بود. شایسته است، پژوهشگران و ترک‌شناسان از پژوهش در این زمینه دریغ نوزند.

۲.۱. مراسم کوسا گلین Kosa galin

این مراسم در چهل روز از زمستان رفته انجام می‌گرفت. بدین صورت که فردی لباس نمادی چوپانان را بر تن می‌کرد و زنگوله برلباس خود آویزان می‌نمود که او را «کوسا» می‌خواندند، سپس مردی دیگر لباس زنانه پوشیده وی، زن کوسا نامیده می‌شد. فرد دیگری که توبره‌ای بر پشت انداخته او را توبره‌کش می‌خواندند. ایشان با خواندن اشعاری به درب خانه‌ی اهالی روستا رفته و درب خانه‌ها را می‌کوبیدند و اهالی نیز به آنها مقداری گندم، جو یا مواد خوراکی می‌دادند.

در اغلب روستاهای خلج نشین آشتیان و خلجستان از مراسم کوسا گلین با عنوان «نقالدی» یاد می‌شود زیرا مجریان مراسم که چوپان‌ها باشند مراسم را با قرائت اشعاری که با کلمه نقالدی شروع می‌شود آغاز می‌کنند مثل اشعار ذیل که در مراسم کوسا گلین روستای موجان خلجستان خوانده می‌شود:

اشعار کوسا گلین در موجان

نه قالدې نه قالدې قېرق وادې اللي قالدې
کوسا کلدې کثردینیز سلام وئردې آلدېنیز
بو کوسا دان داغې وار قولاقې چا یاغې وار
هاتالا هاتان اوغلی وار سؤرمه چکن قیزی وار

این مراسم در قارقان (خرقان) ساوه به هنگام خشک سالی جهت طلب باران نیز اجرا می‌شد. در این مراسم فردی پوست گوسفندی پوشیده و همراه با جوانان به درب خانه اهالی می‌رفتند اهالی ده نیز به آنها مقداری گندم، آرد، پول یا شیرینی می‌دادند و آنان با آرد فراهم شده حلوایی تهیه می‌کردند و مهره سبزی در آن می‌

۳۲۲. این روستا در اواخر سال ۱۳۹۷ شمسی به شهر تبدیل شد.

گذاشتند، بعد حلوا را تکه تکه کرده و اگر شخصی تکه‌ای را که مهره سبزی در آن بود بر می‌داشت به خاطر این جرم او را از درختی آویزان کرده می‌زدند، تا اینکه کسی ضمانت او را بنماید. این مراسم که نوعی استمداد از نیروهای غیبی بوده است اجرا می‌شد زیرا وقتی فصل زمستان به درازا می‌کشید و آذوقه روستائیان روبه اتمام می‌گذاشت، اجرا می‌شد. استاد جابر عناصری بر این عقیده است که، این برنامه بیهوده نبوده بلکه نوعی استمداد از نیروهای ماوراء الطبیعه و الطاف خدا برای رساندن مدد به مردم جهت مقابله با سرما و قحطی بوده است. نحوه‌ی اجرای مراسم بدین طریق بوده که چوپانان یک یا چند روستا دور هم جمع شده و میوه خریداری کرده و بعد این میوه‌ها را بین خانه‌های روستائیان تقسیم می‌کردند که، خود این میوه‌ها بشارت برای آمدن گروه کوسا گلین و در نتیجه نوید رسیدن بهار و نوروز بوده است. پس از گذشت چند روز گروهی متشکل از پنج الی شش نفر که عبارت بودند از: کوسا، گلین، دول چالان، تورباچی، قاراکوسا و آق کوسا که بعد از پوشیدن لباس‌های مخصوصی هر شخصیت به خود، داخل روستا می‌شدند و برنامه را با نوای موسیقی، دول چالان و رقص و پایکوبی آغاز می‌کردند. در این مراسم معمولاً اشعاری می‌خواندند که اشعار مراسم کوساگلین ساوه بدین قرار بوده است:

بایراما، الی گۆن قالبپ به نوروز پنجاه روز مانده است.

کوسا پایپنی گتیر سهم کوسارا بیاورید.

پارالاما، بوتون گئتیر نوبه کش درسته بیارین.

بایراما، الی گۆن قالبپ به عید نوروز پنجاه روز مانده.

بعد درگیری بین آق کوسا و قاراکوسا صورت می‌گرفت، که نمادی از پیروزی روشنایی بر تاریکی و جهل بود. در این میان قاراکوسا خطاب به کوه‌ها و ارتفاعات با فریادی رعشه آور می‌گفت:

قارا بولوت، قارلا داغی ای ابرسیاه کوه رابابرف به پوشان

داغلار باشی شره سین ای قله‌ها گرم شوید

قبرخ گۆن قالبپ قیش قورتولا چهل روز مانده زمستان تمام شود

قبرخ بنله قار یوللا یئره چهل برای این برف به زمین بفرست.

آنگاه اهالی روستا همراه با آق کوسا می خواندند:

کوسا عمی جان قار قالمپپ داهی یئرده

کوسا یورونوب، قار اریپ نفس گلیب دیر یئره

عمو کوسا جان دیگر بروی زمین برف نمانده است. نورخورشید تابیده و برف ها آب شده اند، زمین با تنفس مجدد جان تازه ای گرفته است. که در نهایت نبرد به شکست قارا کوسا یعنی سیاهی می انجامید. سپس گروه هدیه ای از خانه ها دریافت می کردند.

۲.۲. مراسم چهارشنبه سوری (کولا چارشنبه)

در گذشته نه چندان دور شاید ۵۰ سال پیش، این مراسم به صورت عمومی و فراگیر در تمام نقاط خلجستان استان مرکزی و قم برگزار می شد. در این روز یعنی آخزین چهارشنبه سال مردم از تمام اقشار پیر و جوان، درب حیاط منزل خود یا بالای پشت بام های خود رفته و آتش روشن می کردند و از روی آن می پرند.

آنچه که از نظر نگارنده این سطور حائز اهمیت است، آداب و آئین قبل از روشن کردن آتش است، که این مراسم در بین مردمان خلج ساکن مناطق آشتیان، تفرش، خلجستان و فراهان بویژه مردم روستای تلخاب منحصر به فرد بوده است. اقشار مختلف این روستا از جمله زنان و دختران در عصر روز سه شنبه در باغات انگور حضور پیدا می کنند و از زیر چند شاخه درخت انگور که قبلاً توسط صاحب ملک به صورت پل درست شده است رد می شوند و آرزو می کنند که بدیها، پلیدیها و بیماری های آنان در آن طرف پل بماند و سال آتی را باخوشی و خوشبختی آغاز کنند. دختران نیز نذر و نیاز می کنند، که خداوند بخت آنان را با آغاز سال جدید باز کند و آن ها صاحب زندگی مستقلی شوند. بعد از عبور از زیر درخت انگور مردم گروه گروه به سوی خرمنجا (یعنی محلی که گندم های درو شده جهت کوبیدن انباشت می شود) روانه می شوند.^{۳۲۲}

زیرا بدستور بزرگ آبادی دو نفر از فقیرترین افراد در خرمن جا کانالی حفر نموده و

۳۲۳. خرمن جا محلی است که در کنار روستا قرار دارد، پس از باران اردیبهشت ماه زارعین با غلطک آنجا را تخت و هموار می کنند تا تابستان گندم های خود را جهت عملیات بعدی از قبیل کوبیدن و بوجاری کردن... به آنجا منتقل می کنند.

در عصر روز سه شنبه جار می‌زنند که: پل حاضراست بیاید از زیر آن رد شوید. لذا مردم گروه گروه به طرف خرمن جا حرکت می‌کنند تا از آن پل عبور کنند. نحوه‌ی حفر کانال بدین شکل است که دوتا گودال به فاصله‌ی دو متر از یکدیگر حفر می‌کنند و تونلی بین آن دو ایجاد می‌نمایند. مردم به نوبت ایستاده و سه بار از این کانل عبور می‌کنند و هنگام عبور از خداوند بزرگ تقاضای دفن ناخوشی‌ها، بیماری‌ها، کدورت‌ها و سایر زشتی‌ها در زیر خاک نموده و آرزوی شفای بیماران و شروع سال جدید با کمال صحت و سلامتی را مسئلت می‌نمایند. لذا قبل از عبور هرکس بر اساس توانایی خود هدیه‌ای را به آن دو نفر که این پل را حفر نموده‌اند تقدیم می‌دارند. آنگاه به سوی خانه‌های خود رفته جهت برگزاری مراسم دیگر آتش روشن می‌کند. شایان ذکر است که مردمان خلج روستاهای منصور آباد و موجان در غروب چهارشنبه سوری بزرگ خانواده یک عدد کوزه برداشته به بالا پشت بام خود می‌رود و آرزو می‌کند که در سال جدید هر چه غم و اندوه و گرفتاری و بلا باشد داخل این کوزه شود و سپس کوزه را از آن بالا به زمین می‌کوبد تا تکه تکه شود و با این عمل بلایای داخل کوزه هم نابود شود و در واقع شر از سر اهل خانه کم گردد و سالی پر از سلامتی و دور از غم و اندوه برای همگان باشد.

۲.۳. مراسم شال سالالماق (شال اندازی)

این مراسم همه ساله در اغلب شهرهای ترک نشین ایران از جمله مناطق خلج نشین در استان‌های مرکزی و قم در ۵۰ سال گذشته به خوبی اجرا می‌شد. به عنوان مثال در روستای تلخاب فراهان در شب عید نوروز جوانان و نوجوانان با در دست گرفتن شال یا دستمال ابریشمی که نخ‌ی به آن بسته می‌شد. از تاریکی هوا استفاده می‌کردند و به بالای بام خانه‌ی، دوست و آشنا و فامیل و حتی دیگران رفته و شال خود را از دریچه‌ای که در پشت بام اکثر خانه‌ها در آن تاریخ وجود داشت آویزان می‌کردند. و صاحب خانه هدیه‌ای را به رسم آن روز که شامل تخم مرغ رنگی، سیب، آجیل و تنقلات بود به شال و یا دستمال آویزان شده می‌بست و با تکان دادن آن به جوان تفهیم می‌کرد که شال وی آماده است و او شال را به بالا می‌کشید.

معمولا در هر روستاهای خلج نشینی که این مراسم انجام می‌گرفت، یک واژه خاصی توسط جوان فرستنده شال بر زبان جاری می‌شود. جوانان روستای تلخاب فراهان معمولا درحین آویزان کردن دستمال ابریشمی از دریچه‌ی بام‌ها و یا انداختن دستمال به داخل اتاق نشیمن جمله‌ی توتو-توتو Tutu-Tutu را با خود زمزمه می‌کردند و در روستای منصورآباد کلمه پوخ پوخ / puh-puh تکرار می‌شد تا صاحب خانه از تن صدا، فرستنده شال را تشخیص دهد. و حسب میل خود چنانچه از ازدواج دخترش درآینده باصاحب دستمال راضی بود، با دعای خیربه دستمال آن جوان آینه یا شانه و یا جوراب می‌بست. درغیر این صورت تخم مرغ رنگی، سیب سرخ، آجیل و.... جوان نیز دستمال خود را به بالا می‌کشید و از اشیاء موجود در آن دستمال به نتایجی می‌رسید.

البته نوجوانان نیز این مراسم را پایه پای جوانان انجام می‌دادند و پس از دریافت هدیه‌ی خود از این بام به بام دیگری می‌رفتند و دستمال خود را بوسیله‌ی نخ به سمت پایین آویزان می‌کردند. اما امروزه با بسته شدن دریچه‌ها در سقف بام-ها مراسم شال سالماق به شکل دیگری درآمده است. به عنوان مثال درتاریکی شب درب را می‌کوبند، وقتی صاحب خانه درب را باز می‌کند، جوانان بدون دیده شدن بخشی از شال را به داخل اتاق می‌فرستد، در حالیکه گوشه‌ی شال یا نخ دستمال را در دست دارند، آنگاه در را به روی صاحب خانه می‌بندند و بعد از گرفتن هدیه شال را برداشته فرار می‌کنند.

همانطور که بیان شد مراسم شال سالماق در آذربایجان نیز رایج بوده است، به نحوی که مرحوم استاد محمدحسین شهریار در اشعار معروف «حیدربابا یا سلام» به صورت زیبا آن را بیان می‌کند:

بایرامیدی گئجه قوشی اوخوردی
 آداخلی قیز بیک جورابین توخوردی
 هرکس شالین بیر باجادان سوخوردی
 آی نه گوزل قایدادی شال سالماق
 بیک شالینا بایراملغین باغلاماق

xxxxxxxxxxxx

شال ایستدیم منده ائوده آغلادیم
 بیرشال آلیب تئزبئلیمه باغلادیم
 غلام گیله قاشدیم شالی سالادیم
 فاطمه خالا منه جوراب باغلادی
 خان ننه می یادا سالیب آغلادی

۲.۴. مراسم عید نوروز «عایید»

مراسم عید نوروز در میان طوایف ایل خلج بویژه در تلخاب فراهان تا پنج‌جاه سال پیش بشکل باشکوهی خاص برگزار می‌شد. تا اوایل انقلاب اسلامی این مراسم سیزده روز طول می‌کشید و آن بدین صورت بود که در روز اول نوروز اقشار مختلف مردم از مرد و زن، نوجوان و جوان با پوشیدن لباس تمیز و تازه ابتدا به دیدن پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها می‌روند، آنگاه اقوام دیگر امثال برادر، خواهر، عمه، خاله و... تاغروب روز عید همه اقوام نزدیک را مورد بازدید قرار می‌دادند. و با گفتن کلمه‌ی «عایودیز مبارک، ینگی یلیز خیرلیغه ینکلتنه» به همدیگر ابراز محبت می‌کردند.

امروزه نیز مردم پس از دیدن اقوام نزدیک به سراغ افرادی که عزیزان خود را در طول سال از دست داده‌اند می‌روند. معمولاً بازماندگان این افراد در مساجد محل جمع می‌شوند و مردم نیز برای دیدن آنها به مساجد می‌روند. مردم در روز عید تخم مرغ رنگی به نوجوانان و جوانان هدیه می‌دهند. این دید و بازدید تا سیزده روز ادامه دارد. همان گونه که بیان شد، تا قبل از پیروزی انقلاب تا سیزده روز اقشار مختلف مردم بعد از ظهرها در خرمن‌جا جمع می‌شدند و هر صنف و گروه سنی بازی مخصوص خود را انجام می‌داد. مردهای میان سال درجایی از کشتزار دور هم جمع شده در مسابقه‌ی پرش ارتفاع شرکت می‌کردند. دخترخانم‌ها دسته دسته بایکدیگر بادام بازی می‌کردند، بدین صورت که دایره‌ای به قطر یک و نیم متر بر روی زمین ترسیم می‌کردند و بادام‌های خود را در آن می‌گذاشتند، آنگاه از فاصله‌ی یک متری باتخته سنگ کوچک بادام‌های داخل دایره را هدف قرار می‌دادند، هرکس در نوبت خود بیشتر از دیگران بادام از داخل دایره بیرون می‌آورد او برنده‌ی بازی بود.

پسران جوان نیز درگوشه‌ی دیگر از خرمجا بازی‌های مخصوص خود را از قبیل « تخم مرغ بازی، قیزدی قیزی، ایش ایش، شاه وزیر.....» انجام می‌دادند. همچنین بازی جالب دیگر پسران برگزاری مسابقه‌ی دو بود به فاصله‌ی دو کیلومتر هرکس زودتر به مقصد می‌رسید برنده‌ی آن شناخته می‌شد که مستحق دریافت یک عدد خروس بود.

در این بین آنچه که به نظر جالب تر و زیباتر می‌آمد، رقص سنتی بانوان میان سال بود که به آن «لیلیم بازی» می‌گفتند. این بازی در یک فضای صمیمی و با صفا به صورت گروهی انجام می‌گرفت. زنان با حلقه کردن دست‌های خود به یکدیگر دایره‌ی بزرگی را تشکیل می‌دادند و یکی از مادران به نمایندگی از جمع اشعار را می‌خواند و دیگران در میان هر دوبیتی، جمله‌ی «لیلیم لیلیم لیلانا» را تکرار می‌کردند. از جمله‌ی این اشعار می‌توان به دوبیتی‌های زیر اشاره کرد، که توسط یکی از دوستان بنام آقای حاج محمدعلی تلخایی نقل شده است:

دالان آستی دروازا بی‌لر دوروب نمازا

سن کی منی آلمازدین نی‌ین، سالدین آوازا

لیلیم لیلیم لیلانا

قیزلر باتتی کیلانا

آقاچ آددیم آقاچا بیرقوش توددوم بالاجا

قارداش نیشانلین گوردوم قاشی گوزو بالاجا

لیلیم لیلیم لیلانا

قیزلر باتتی کیلانا

آغاچ آددیم ایلانا ایلان گویده بولانا

آند، ایچمیشم قرآنا گندم گوزل اوغلانا

لیلیم لیلیم لیلانا

قیزلر باتتی کیلانا

بولاغ باشپندا دورما بولاغی بولاندورما

اۆز ياربىن بوردا دىگىل گۆزلىرىن دولاندورما

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

الىم منبر قىچى سې گۆزۆم يوللار اۋوچى سې

وعده وئردىن گلمدىن ايگىتلىر يالانچى سې

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

سماورىن سسىندىن اۋلدۆم يا هوسىندىن

بىر چوپوقىن چاغ ايله نازلى يار كىسه سىندىن

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

دام دا دورانا قوربان آلى قرآنا قوربان

من كى ياروم گۆرممىدىم يارى گۆرنه قوربان

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

آيا باخ اولدوز باخ دامدا دوران قىزه باخ

قىز قارداشون ساغ اولسون يۆزۆن دۆندىر بىزه باخ

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

يار گۆندىر ياتان يئره آى گۆندىر باتان يئره

بىر سىد انار گۆتۆر گۆندىك نار ساتان يئره

لىلىم لىلىم لىلانا

قىزلىر باتتى كىلانا

چای دا چیمیق نملی دیر منیم گۆنلۆم غملی دیر
 تازه دان یار تاپموشام چوخ سندن چم خملی دیر
 لیلیم لیلیم لیانا
 قیزلر باتتی کیلانا

همچنین اشعار دیگری نظیر اشعار زیر که بانوان ترکان خلج شهر تلخاب در هنگام غم و شادی با خود زمزمه می کنند:

عزیزیم اوجاد داغلار کۆلگه لی بارلی باغلار
 دوشسم غربتده اؤلسم منه کییم آغلار داغلار؟

آچیق قوی پنجره نی گۆزۆم گۆرسۆن گلہ نی
 نیجه قبره قویالار عشق اؤستۆنده اؤله نی؟

آه داغلار اوجا داغلار هامبدان قوجا داغلار
 غربت ائلده، یاد یئرده من دۆزۆم نیجه داغلار؟

۲.۵. مراسم عروسی قوم خلج

مراسم عروسی ترکان خلج با انجام تشریفات و مقدماتی آغاز می شود که امروزه بسیاری از این آداب و سنن فراموش شده است. در حال حاضر برخی از این تشریفات به صورت کم و بیش مختصر در میان بعضی از طوایف خلج از جمله در میان اهالی خلج نشین تلخاب اجرا می شود، که در این بخش این آداب و سنن باشکوه را هر چند که مدتی است، روبه فراموشی گذاشته است اشاره می کنیم:

۱). تشریفات و آداب قبل از عروسی

به منظور روشن کردن اجاق و ایجاد روشنایی در شب از طرف خانواده داماد، ده نفر جهت جمع آوری و چیدن بوته های سوخت (ورک) انتخاب می شوند. این ده نفر همزمان در یک ساعت مشخص معمولاً جهت چیدن ورک حرکت می کنند و هر کدام که بار خود را زودتر از دیگران تهیه و بسمت آبادی برگردد، به عنوان برنده

مسابقه جایزه‌ی خروس طلایی را که یک عدد خروس زنده است دریافت می‌کند. پس از مرحله‌ی ورک چینی مرحله‌ی دیگری به نام «پاگیره» شروع می‌شود. در این روز مهمانان خانواده‌ی عروس صرفاً به منظور صرف نهار در منزل داماد جمع می‌شوند. و بعد از ظهر همین روز اقوام و نزدیکان داماد خلعت برای عروس می‌برند، و آن بدین صورت است که معمولاً یک دست لباس عروس همراه با هدایا و شیرینی در حالیکه در داخل یک مجمع گذاشته‌اند، پشت سر هم به ستون راه می‌افتند و به سمت خانه‌ی عروس عزیمت می‌نمایند.

پس از آنکه به منزل خانواده‌ی عروس رسیدند، یکی از اقوام نزدیک داماد، مثل خواهر یا عمه خلعت اهدایی داماد را به عروس و خانواده‌ی او نشان داده و تقدیم می‌دارد. آنگاه از طرف عروس هدیه‌ای برسم یاد بود؛ شامل جوراب، دستکش، شال و... به نزدیکان داماد اهداء می‌شود. در این شب فقط داماد به اتفاق دو ساقدوش جهت صرف شام در منزل عروس حاضر می‌شود. پس از صرف شام داماد به همراه ساقدوش‌ها به خانه‌ی خود بر می‌گردند، این در حالیست که خانواده‌ی وی آماده‌ی انتقال حنای جمع یا حنای کوچک برای عروس هستند. نحوه‌ی بردن حنا به منزل عروس بدین شکل است که؛ یک عدد انار را داخل مجمع گذاشته به همراه سه عدد چوب (بیست سانتی) که نوک آنها با پنبه‌ی آغشته به نفت، پیچیده شده است، به معنای روشنایی توسط یکی از نزدیکان داماد، پیشاپیش گروه راه می‌افتند و بدنبال آن گروه دیگری حنایی را که قبلاً آماده کرده‌اند در ظرفی قرار داده به سوی منزل عروس عزیمت می‌کنند.

در مراسم حنای کوچک یا حنای جمع فقط به دو انگشت عروس حنا مالیده می‌شود. و بعد تاریخ عروسی را با حنا روی دیوار اتاق عروس ثبت می‌کنند. همزمان با مراسم حنای کوچک، نزدیکان عروس نیز برای داماد حنا می‌برند. آنگاه نوبت حنای بزرگ می‌رسد، که معمولاً بعد از ساعت دوازده‌ی شب است. حنای بزرگ که در یک ظرف مسی تمیز درست شده است؛ توسط خانواده‌ی داماد به منزل عروس حمل می‌شود. مادر عروس ضمن کسب اجازه از بزرگان حاضر امثال مادر بزرگ و پدر بزرگ، چهار نفر را به منظور حناگزاری بردست و پاهای عروس انتخاب می‌کند. معمولاً قبل از حنا بندان، دست‌ها و پاهای عروس بوسیله‌ی نخی به شکل ضربدر

تزئین می‌شود، سپس حنا را به روی دست و پا می‌مالند به نحوی که پس از شستشوی دست‌ها در میان سرخی حنا یک علامت ضربدر به روی دست باقی می‌ماند. بعد از حناگذاری، دست و پای داماد را بوسیله‌ی چهار عدد تکه پارچه رنگی که به صورت سه گوش دوخته شده است و از نسل‌های قبلی مثل پدر، و پدر بزرگ یادگار مانده است، می‌بندند. پس از حنابندان به ساق‌دوش‌های عروس و داماد غذای مختصری می‌دهند که این غذا شامل یک پیاله شیرهی انگور و روغن زرد [معروف به روغن کرمانشاه] است. وظیفه‌ی ساق‌دوش‌های داماد محافظت از لوازم شخصی او از سرقت دوستانه است، چنانچه یکی از لوازم داماد یا عروس مفقود شود ساق‌دوش‌های زیربط به شدت مورد جریمه قرار می‌گیرند.

صبح روز بعد، پس از طلوع آفتاب تختی در وسط حیاط از طرف خانواده‌ی داماد برپا می‌شود، فرش‌ی روی آن می‌اندازند، داماد و دو ساق‌دوش او روی آن تخت می‌نشینند (این مراسم به منظور شستشوی دست و پای داماد است که شب گذشته آغشته به حنا شده است). مادر داماد دو نفر را برای این امر انتخاب می‌کند. مراسم همراه با رقص و پایکوبی محلی برگزار می‌شود. آن دو نفر پس از کسب اجازه دست و پای داماد را می‌شویند. بعد از این نوبت آرایش و پیرایش داماد فرا می‌رسد. سلمان محل پیرایش را درهمین جا انجام می‌دهد.

آنگاه ساق‌دوش‌ها داماد را به حمام می‌برند. دوستان و نزدیکان داماد درب حمام منتظر وی می‌نشینند، وقتی داماد از حمام خارج شد، این افراد یکی یکی می‌آیند باوی دیده بوسی نموده و هر شخصی به وسع خود اسکناسی را به رسم یاد بود بر سینه‌ی داماد سنجاق می‌کند. سپس داماد را باساز و آواز به سمت منزل عروس می‌آورند. پدر عروس به استقبال داماد آمده و یک رأس قوچ که پارچه‌ی قرمز رنگی به گردن او بسته است، به داماد هدیه می‌کند. سپس جمع حاضر به اتفاق هم به منزل داماد بر می‌گردند. عروس نیز به اتفاق ساق‌دوش‌ها به حمام رفته و بدون سر و صدا بیرون می‌آیند. ظهر همان روز از طرف خانواده‌ی داماد ولیمه‌ای به دوستان و آشنایان از جمله اقوام و نزدیکان عروس داده می‌شود. پس از صرف نهار نوبت مراسمی به نام «پول اندازی» فرا می‌رسد، که مبلغ آن طبق رسم محل از قبل توسط بزرگان قوم مشخص شده است. به عنوان مثال مبلغ پنج هزار تومان از طرف

هریک از خویشان سببی یا نسبی داماد به عنوان کمک به وی پرداخت می‌شود. بعد از این مراسم هدیه‌ای از جانب خانواده‌ی داماد به هر یک از اعضای شرکت کننده اعطاء می‌شود. پس از این مراسم داماد به اتفاق دوستان خود به بیرون آبادی می‌رود و جوانان به افتخار داماد یک مسابقه‌ی دو دو کیلومتری برگزار می‌کنند، که برنده‌ی این مسابقه نیز یک عدد خروس زیبا و یک دستمال ابریشمی از دست داماد دریافت می‌کند.

ب) مراسم ایام عروسی

پس از انجام تشریفات مذکور ابتدا چند نفر از بزرگان خانواده‌ی داماد برای کسب اجازه به منزل عروس می‌روند. بعد از مذاکره و تبادل نظر از والدین و بزرگترهای عروس درخواست پیرایش و آرایش عروس را می‌نمایند. پس از موافقت، عروس را تزئین نموده و یک نفر پسر بچه‌ی دوازده ساله از طرف خانواده داماد بعد از تزئین باکمربندی کمر عروس را می‌بندد، آنگاه در حال کف زنان این بیت شعر را می‌خواند: «اون ایکی اوغلان ایکی قیز، ایکی سی ده جیران گوز» دوازده پسر و دو دختر که این دو چشمان شبیه به غزال دارند. بعد از اتمام تزئین، عروس یک شاخه نبات که قبلاً آماده شده به عنوان هدیه به پسر بچه داده می‌شود. آنگاه دو نفر از نزدیکان به عنوان ریش سفید، یکی دست راست و دیگری دست چپ عروس را گرفته جهت سوار شدن به اسب داخل حیاط می‌آورند، و روی تختی که قبلاً آماده شده می‌نشانند. درحالی‌که به گردن اسب پارچه قرمزی آویزان کرده اند، عروس را سوار بر اسب می‌نمایند. پسر بچه‌ای از جانب خانواده‌ی داماد نیز به عنوان جلودار برزین اسب می‌نشانند. افرادی که از طرف خانواده‌ی داماد به استقبال عروس رفته‌اند، هله هله کنان خطاب به خانواده عروس می‌گویند: «هویز آوادان» خانتان آباد. آنگاه شخصی که افسار اسب را در دست دارد آرام آرام اسب را از کوچه پس کوچه‌ها به طرف خانه‌ی داماد هدایت می‌کند. حدود یک صد متر به خانه‌ی داماد مانده یک گوسفند از طرف خانواده‌ی داماد پای عروس قربانی می‌شود. بعد از قربانی اسفندی دود می‌کنند و پدر داماد به استقبال عروس می‌آید. او کلاهش را به احترام عضو جدید خانواده ابتداء برداشته و سپس به صورت کج بر سر می‌گذارد، و با صدای بلند خوش آمد می‌گوید. «خوش کلمیشه‌یلگ

کلین جان» آنگاه مادر داماد درحالیکه آینه‌ای بر دست دارد به استقبال عروس می‌آید. او سکه‌های را همراه با نقل و شکلات به عنوان شادی به اطراف می‌پاشد و ضمن خوش آمدگویی در مقابل اسب عروس پایکوبی می‌کند. بعد از این مراحل کمی افسار اسب را به سمت جلو حرکت می‌دهند، تا اینکه به مقابل درب خانه‌ی داماد نزدیک و نزدیکتر شود؛ درحالیکه از ساعت‌ها پیش داماد و ساقدوش‌ها با یک سبد انار، پرتقال، شکلات، نخوت چی و کشمش، و کمی سکه به اتفاق سایر جوانان و نوجوانان در پشت بام منزل داماد و منازل همجوار منتظر ورود عروس هستند. به محض رسیدن اسب عروس به درب منزل داماد، یک نفر از اهالی چاوشی نموده، آنگاه داماد یکی از انارها را برداشته می‌بوسد و به سمت قبله پرتاب می‌کند. انار دوم را به سمت کربلا و سوم را به سمت مشهد مقدس و مابقی سیب و پرتغال‌ها را به سمت افرادی که در بالای پشت بام‌ها و زمین هستند می‌اندازد. شکلات و نخود چی را نیز از بالای سر عروس به سمت زمین می‌پاشد، مقداری سکه (پول رایج) را به طرف بچه‌ها می‌ریزد. عروس را درحالیکه سوار بر اسب است به داخل حیاط بدرقه می‌کنند، آنگاه آرام آرام عروس را از اسب پیاده کرده و روی تختی که قبلاً مهیاء شده است می‌نشانند.

مادر داماد تاج سکه دوز را که نسل به نسل آن خانواده مورد استفاده قرار گرفته بر سر عروس گذاشته و با احترام وی را به داخل اتاق هدایت می‌کند. در بین راه ظرفی را که مملو از آب است و در جلو مسیر عروس قرار گرفته بوسیله‌ی پای عروس واژگون می‌شود و مابقی آب هم به چهارگوش اتاق عروس به عنوان برکت زندگی می‌پاشند. قبل از اینکه عروس وارد اتاق شود، مادر داماد پیاله‌ای را که در آن روغن زرد و شیرهی انگور ریخته‌اند به عروس تعارف می‌کند و او انگشت خود را بر آن می‌زند و به دهان خود می‌گذارد تا زندگی نو با شیرینی و حلاوت آغاز شود. یکی از نزدیکان همان ظرف را به سمت داماد و ساقدوش‌ها که هنوز در بالای پشت بام منتظر این لحظه هستند می‌اندازد تا داماد نیز زندگی مشترک خود را با شیرینی و طراوت شروع کند. بعد از آنکه او انگشت خود را به پیاله زد و بر دهان خود گذاشت پیاله‌ی را به ساقدوش‌ها داده و آنان نیز دهان خود را شیرین می‌کنند، سپس از بالای بام پایین می‌آیند و عروسی به اتمام می‌رسد.

نتیجه

خلج هم به معنای محل و هم به معنای قوم است. بنابه نظر مؤلف حدود العالم، نواحی بلخ، تخارستان، بست و گوزگان جای ترکان خلج بوده است. صاحب معجم البلدان می نویسد: خلج موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان. ابن خلدون نیز در مقدمه تاریخ خود راجع به مکان خلج آورده است: چادرگاه های خلج که از طوایف چادر نشین ترک اند، از مغرب به سرزمین سیستان و از جنوب به ناحیه ی کابل و هند پیوسته است و در شمال این چادرگاه ها نواحی کوهستانی غور واقع شده است. اما، خلج به معنای قوم یکی از اقوام بیست و چهارگانه ی ترک محسوب می شود، که دارای فرهنگی غنی و کهن می باشند. این قوم چهارده قرن پیش به اتفاق، توخسی ها و چیگیل ها که شاخه ای از خلج ها بودند، قسمتی از اتحادیه ی عظیم خلج یا خلج را تشکیل می دادند. خلج ها پیش از اسلام یعنی تا قرن هفتم میلادی در یک موقعیت جغرافیایی واقع در ترکستان بزرگ، از غرب به شرق بین فرغانه، تالاس (طراز)، سمرقند، بالاساغون، اوچ تورفان و بئش بالیق و از شمال به جنوب از حوالی دریاچه ی بالخاش تا تخارستان، ایسی گول و ایلی سفلی سکونت داشته اند. لذا خلج ها به مرور ایام از این اتحادیه خارج شده به مغرب و جنوب غربی کوچ کرده اند. در نیمه ی اول قرن هفتم میلادی بخشی از اقوام خلج از رود جیحون عبور کرده به سمت افغانستان کنونی، یعنی سیستان کابل و غزنه مهاجرت نمودند و در کابل و غزنه حکومت تشکیل دادند. عده ای از آنان نیز در قرن هشتم میلادی خود را به هندوستان رسانده و سلسله ای به نام «ترک شاهی» را بوجود آوردند که به روی سکه ها و روی تاج پادشاه آنها به رسم قبایل ترک شکل گرگ ترسیم شده بوده است. اما، معلومات ما پیرامون این خاندان بسیار اندک می باشد، شایسته است، پژوهشگران پیرامون این سلسله کنکاش بیشتری بعمل آورند.

ترکان خلج همواره در طول تاریخ به کثرت جمعیت شهرت داشته، مورخین ایرانی و عرب نیز همواره اسم این قبیله را کنار سایر اقوام امثال هندی، افغانی، تاجیک، ترک و خلج به صورت جداگانه آورده اند از جمله این شعر فردوسی:

بر آورد میلی ز سنگ وز گچ که کس را ز ایران و ترک و خلج

اویغورها با استعانت خلیج‌ها مغولستان را تسخیر کردند و در سال ۷۴۵ میلادی دولت اویغور را بنیاد گذاشتند، این امپراتوری به مدت یک قرن دوام آورد ولی بعداً خلیج‌ها بر علیه آن‌ها قیام کردند ولی شکست خورده و مجبور به مهاجرت از ترکستان شرقی به غربی گردیدند.

وقتی که بین عرب‌ها و چینی‌ها در سال ۷۵۱ میلادی در ناحیه‌ی شهر تالاس (طراز) درگیری ایجاد شد، خلیج‌ها از مسلمانان حمایت کردند، در نتیجه چینی‌ها شکست خوردند. در سال ۷۶۶ میلادی اقوام خلیج به راحتی موفق شدند شهر بالاساغون (سویاب) را تصرف نمایند و به دولت تورگیش‌ها خاتمه دهند. در این برهه علی‌رغم اینکه زمینه‌ی تشکیل امپراتوری خلیج مهیا شده بود، ولی به دلایلی که بر ما معلوم نیست، خلیج‌ها نتوانستند موجودیت مقتدری از خود بروز دهند لذا حیاتی توأم با پراکندگی و متفرق را گذراندند، در همین تاریخ بود که بخشی از خلیج‌ها از ماوراءالنهر عبور کرده و به سمت خراسان بزرگ مهاجرت کردند. گروهی از اقوام خلیج که در آن سوی ماوراءالنهر (ترکستان) مانده بودند، پس از شکست دولت اویغورها توسط قرقیزها به سال ۸۴۰ میلادی (۲۲۴ ه.ق) حاکمیت قرقیزها را به رسمیت نشناختند و یابغوی خود به نام قراخان را خاقان نامیدند. در این سوی ماوراءالنهر سامانیان به فرماندهی اسماعیل احمد سامانی با مشاهده‌ی وضعیت متفرق و درگیری‌های داخلی اقوام ترک از فرصت استفاده کرده، به سرزمین آن‌ها یورش بردند و جنگ‌های سختی در شمال با خلیج‌ها شروع کردند، عاقبت اسماعیل احمد سامانی در سال ۸۹۳ میلادی شهر تالاس را که از مراکز مهم خلیج‌ها محسوب می‌شد به تصرف خود درآورده و فرمانروای آنان را به اتفاق چندین هزار نفر به اسارت گرفت. اما یورش‌های پی‌درپی خلیج‌ها را در نقاط دیگر از جمله کاشغر نتوانست سرکوب نماید. از اوایل قرن دهم میلادی همزمان با پذیرش اسلام توسط اقوام خلیج بخشی از خلیج‌ها به خدمت سلطان محمود غزنوی درآمدند و توسط وی در مناطقی از خراسان بزرگ از جمله ایبورد مسکن گزیدند. اما با جانشین سلطان محمود یعنی مسعود غزنوی نتوانستند مماشات نمایند، لذا در جنگ دندانقان از طغرل سلجوقی حمایت نمودند و پس از شکست سلطان مسعود غزنوی و فرار او به سمت هند، بخش عظیمی از اقوام خلیج همراه با طغرل سلجوقی بر اساس دعوت

القائم لامر الله خلیفه عباسی به مرکز ایران آمدند و درنواحی ری، ساوه، همدان و اصفهان ساکن شدند تحقیقاً خلج‌های ساکن خلجستان استان قم و مرکزی از باز ماندگان سپاهیان سلجوقی هستند که پس از تحمل رنج‌های طاقت فرسا سرانجام در این مکان ساکن شده اند. اما گروههایی از اقوام خلج نیز در آن سوی ماوراءالنهر ماندند و در ظهور و سقوط دولت قراخانی نقش قابل توجهی ایفا کردن و گروهی دیگر از این قوم که ما در متن کتاب از آنان به عنوان خلج‌های شرق یاد کرده‌ایم، به فرماندهی سیف الدین اغراق ملک ابتدا از خوارزمشاهیان در مقابل مغولان حمایت کردند و پس از شکست خوارزمشاهیان به خدمت سلاطین غوری درآمدند. همین گروه پس از انقراض غوریان در سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ میلادی در هندوستان سلسله خلجیان را بنیاد گذاشتند. بنابه اعتراف مورخین، یک دوره‌ی درخشان و متمدنی را در طول تاریخ هند از خود به یادگار گذاشتند.

در حال حاضر خلج‌ها در دو استان مرکزی و قم بیش از ۶۰ آبادی سکونت دارند که جمعیت گویشوران خلج از ۴۵ هزار نفر در سال ۱۳۵۷ به ۱۹ هزار نفر در سال ۱۳۹۹ کاهش یافته است. متأسفانه به دلایل مختلف نه تنها هر روز از تعداد گویشوران ترکی خلجی بلکه، فرهنگ و آئین خاص خود را نیز از دست می‌دهند و در میان سایر اقوام بویژه فارس استحاله می‌شوند. چنانچه توجه خاص و شایسته‌ای از سوی ارگانها و نهادهای ذیربط داخلی و پژوهشگران تورکولوگ و سازمانهای بین المللی (یونسکو) جهت حفظ زبان و فرهنگ ایل خلج نگردد، به زودی شاهد نابودی زبان و آثار فرهنگ کهن این قوم خواهیم بود. لذا از تمامی اقشار دلسوز، اساتید اهل فن، دانشور و زبان‌شناسان ارجمند، نسبت به حفظ و حراست از این گنجینه‌ی ارزشمند، عاجزانه استمداد می‌طلبیم.

فهرست منابع

فارسی

۱. آبلیت قیوم اویچ کمالف، تاریخ عمومی اوغورستان، ترجمه میترا نظریان همدانی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران ۱۳۸۱.
۲. ابن اثیر عزالدین، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی به اهتمام دکتر سادات ناصری به تصحیح خلیلی، مهیار، شرکت سهامی چاپ انتشارات کتب ایران، موسسه مطبوعاتی علمی.
۳. ابن اثیر عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه دکتر محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، چاپ اول جلد دهم، تهران ۱۳۷۲.
۴. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، جلد دو، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران سال ۱۳۷۰.
۵. ابن خلدون عبدالرحمان، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول چاپ دوم، بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران ۱۳۵۳.
۶. ابن محمد اصطخری (در حدود سال ۹۵۱م) (مسالك الممالك، ص ۲۴۵).
۷. ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، (۶۰۳ه) به اهتمام جعفر شعار، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۴۵.
۸. ابونصر محمد ابن عبدالجبار عتبی (۱۰۲۳م) در تاریخ یمینی (ص ۲۶)
۹. احمد بن احمد، تاریخ ایران تهران ۱۳۴۵.
۱۰. استانلی لین پل، ووبارتولد، خلیل ادهم، احمد سعید سلیمان، تاریخ دولتهای اسلامی حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، جلد دوم، نشر تاریخ ایران، تهران سال ۱۳۷۵.
۱۱. اصطخری مسالك الممالك
۱۲. اقبال عباس، تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، جلد اول مطبع مجلس تهران ۱۳۱۲.
۱۳. بابایف قربان، افغانستان دردایره المعارف تاجیک، ترجمه دکتر جلال الدین صدیقی جلد دوم چاپ مسکو ۱۹۷۷.
۱۴. بیات نادر، مهاجران توران زمین، چاپ تابش تهران ۱۳۷۰.
۱۵. بیهقی ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ترجمه سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۴۲.
۱۶. چنگیز، آل ییلماز، مقاله Orhun yanzitlari، ترجمه مهرداد نریمان.
۱۹. تاریخ سیستان، مؤلف مجهول، تصحیح ملک الشعراء بهار، انتشارات معین تهران ۱۳۸۱.
۲۰. تاریخ فیروزشاهی ضیا بارانی صفحه ۱۷۳، کلکته
۲۱. تبصره های مینورسکی الای حدود العالم، ص ۳۴۸.
۲۲. جعفریان رسول، تاریخ اسلام و دولت های مسلمان.

۲۳. جعفریان رسول، طلوع طاهریان تاغروب خوارزمشاهیان.
۲۴. جی.آ. بویل، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، پژوهش دانشگاه گیمبریج، ترجمه حسن انوشه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸.
۲۵. جی.آ. بویل، تاریخ ایران (از سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانی)، پژوهش دانشگاه گیمبریج، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر.
۲۶. خالدی نور احمد، آیا خلجی‌ها و غلجی‌ها یک مردم اند؟ ۱۴ جنوری ۲۰۱۹.
۲۷. خوارزمی، مفاتیح العلوم، چاپ مصر.
۲۸. دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا.
۲۹. دوزگون، حسین. یادمان‌های ترکی باستان، قم، نخل‌های سرخ، ۱۳۷۹.
۳۰. دوزگون، حسین. دیل و ادبیاتیمیز، مجله یئنی یول، ۳، تهران، ۱۳۶۱.
۳۱. دیوان خوشحال خان ختک قندهار، ص ۶۶۹.
۳۲. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، کتاب فروشی ابن سینا، تهران ۱۳۳۵.
۳۳. راجه ترانگینی، کلکانه، به ترجمه سر اوریل شتاین لندن ۱۹۰۰م و هند بوهلر ج ۲، ص ۲۰۶.
۳۴. رجبوف، ابوالفضل و محمدوف، یونس. اورخون یئنی سنی آبیده‌لری، باکو، ۱۹۹۳. ص ۵۸.
۳۵. رحمانی مقدم محمد، نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترک‌های ایران، نشر اختر، تهران ۱۳۷۹.
۳۶. رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، (تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه) با مقدمه و حواشی محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۳۸.
۳۷. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح محمدروشن، مصطفی موسوی، جلد اول، نشر البرز، تهران ۱۳۷۳.
۳۸. رنه گروسه، امپراطور صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳.
۳۹. ریچاردن فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸.
۴۰. طبری ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات توس، جلد سوم، تهران ۱۳۵۲.
۴۱. عطاملک جوینی علاءالدین، تاریخ جهانگشای جوینی، (۶۵۸ هـ)، نگارش دکتر منصور ثروت، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸.
۴۲. عطاملک جوینی علاءالدین، تاریخ جهانگشای جوینی، مرکز پخش کتاب فروشی صبا، جلد دوم، چاپ ۱۳۳۴ هجری قمری.
۴۳. علی اصغر جمراسی، خلج اردو ۱۳۹۴.

۴۵. علی اصغر جمراسی، خداحافظ خلجی (آئین نگارش و مکالمه ترکی خلجی، تهران انتشارات تک درخت، چاپ اول ۱۳۹۴)
۴۶. عنایت الله رضا، ایران و ترکان در دوره ساسانیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۷۴
۴۷. فاروق سومر، اوغوزها (ترکمن ها) ترجمه آنادردی عنصری، انتشارات حاج طلایی، گنبد کاووس ۱۳۸۰.
۴۸. فرزانه م.ع. مبانی دستور زبان ترکی، انتشارات فرزانه، چاپ کاویان، چاپ دوم ۱۳۵۸.
۴۹. فروزانی سید ابوالقاسم، قراخانیان، بنیان گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود (آسیای میانه)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) چاپ اول ۱۳۸۹، ص ۲۱۶
۵۰. فؤاد کوپرولو، تاریخ ادبیات ترک، ص ۲۰۲
۵۱. قاضی منهج سراج (قاضی القضاء صدرجهان ابو عمر و منهج الدین عثمان سراج الدین محمد افضخ العجم)، تاریخ طبقات ناصری، ۶۵۸ هجری قمری، به تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری، چاپ دوم مطبعه کابل ۱۳۴۲.
۵۲. کمالی علی و دکتر محمدتقی زهتابی، تئلیم خان، چاپ اول نشر اختر ۱۳۸۲.
۵۳. کاشغری، محمود، دیوان الغات الترك ۱۹۴۱
۵۴. کریم پوپل، افغان، تارنمای مشعل / نژاد-وملیهای-افغانستان
۵۵. گردیزی ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی (استاد دانشگاه کابل) در سال ۴۴۶-۴۴۳ ه نوشته شده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷.
۵۶. گون دوغدو عبدالله، پاییز وحدت زبان ترکی (۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ دوره ی الفبای لاتین مترجم: بابک شاهد
۵۷. لارنس لکه هارت، انقراض سلسله صفویه وایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، ۱۳۴۳.
۵۸. لی نیول، استانلی. (۱۳۶۳) طبقات سلاطین اسلام. ترجمه ی عباس اقبال. تهران. نشر دنیای کتاب. ص ۵۶۱
۵۹. مارکوارت، یوزف، ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، چاپ اول: تهران، انتشارات، اطلاعات، ۱۳۷۳.
۶۰. محمد ابن خوارزمی (۹۸۰م) (مفتی العلوم، ص ۷۲).
۶۱. محمد ابن نجیب بکران در کتاب «جهان نامه»
۶۲. محمد رضا رحمانی گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس ص ۳۶۵.
۶۳. منهج سراج (در طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲)
۶۴. مؤزن البلدان، ج ، ص ۳۸۱.

۶۵. میرنیا سیدعلی، ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، چاپ شمشاد، مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش ۱۳۶۹.
۶۶. هروی دکتر جواد، تاریخ سامانیان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۸۰.
۶۷. هیئت دکتر جواد، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، چاپ سوم، نشر پیکان، تهران ۱۳۸۰.
۶۸. و. بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه دکتر غفار حسینی، انتشارات توس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶.
۶۹. ویژه نامه مجله وارلیق، سال ۱۳۶۵.
۷۰. ی ای بوسورث، دایره المعارف ایرانیکا، ۲۰۱۲.

عربی

۷۱. احمد ساداتی، تاریخ الاسلام فی شبه القاره الهندیه و حضارتهم، مکتبه الآداب و مطبعها القاهره ۱۹۵۷ میلادی.
۷۲. عبد المنعم النمر، تاریخ الاسلام فی الهند، دارالعهد الجديد للطباعة، القاهره ۱۹۵۹ میلادی.
۷۳. عصام عبدالرووف الفقی، الدول الاسلامیه المستقله، دارالفکر العربی القاهره ۱۹۸۷ میلادی دکتر محمدعلی موحد، جلد دو، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران سال ۱۳۷۰
۷۴. کراچکوفسکی ایگناتی یولیانوویچ، تاریخ الادب الجغرافی العربی ج ۲، ناشر لجنه التالیف و الترجمه و النشر، قاهره مصر ۱۹۶۳ م.

منابع لاتین

1. Abdullah GÜNDOĞDU, TÜRK DİL BİRLİĞİNİN SONBAHARI Ankara Üniversitesi Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi 54, 2 (2014), 1-18
2. Abraham Eraly 2015, p. 126, "The Age of Wrath: A History of the Delhi Sultanate", Penguin Books. ISBN 978-93-5118-658-8.
3. Abu Nasr Mohammad, 1023, Tarikh-e Yamini, 26.
4. Ahmad Hasan Dani 1999, pp. 181-182, "History of Civilizations of Central Asia: The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750. Motilal Banarsidass. ISBN 978-81-208-1540-7
5. Alexander Burns, Kabul, 190. London.
6. Al-Tarikh-ul-Mansuri of Mohammad son of Ali Hamawi
7. Arabic and Persian Epigraphical Studies - Archaeological Survey of India. Asi.nic.in. Retrieved 2010-11-14.
8. Ashirbadi Lal Srivastava 1953, "The Sultanate of Delhi. S. L. Agarwala. OCLC 555201052".
9. Barthold and Haig the Islamic Encyclopedia

- 10.Barua, Pradeep (2005). The state at war in South Asia. U of Nebraska Press. p. 437. ISBN 0-8032-1344-1. Retrieved 2010-08-23.
- 11.Burjor Avari (2013). Islamic Civilization in South Asia: A History of Muslim Power and Presence in the Indian Subcontinent. Routledge. p. 59. ISBN 978-0-415-58061-8.
- 12.C. E. Bosworth, "ARMY ii. Islamic, to the Mongol period," *Encyclopædia Iranica*, II/5, pp. 499-503, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/army-ii> (accessed on 30 December 2012).
- 13.Elliot and Dawson (1871), The History of India as told by its own Historians, Vol. 3, pp 94-98.
- 14.Encyclopædia Britannica 2014, Khalji Dynasty.
- 15.Eraslan, kemal. Eski Türkçede İsim Fiiller, İÜ, İst, 1980
- 16.Ergin, Muharram. Orhun Abideleri, İst. 1983, s. II.
- 17.Ergin, Muharram. Orhun Abideleri, İst. 1983.
- 18.Gijsbert Oonk (2007). Global Indian Diasporas: Exploring Trajectories of Migration and Theory. Amsterdam University Press. p. 36. ISBN 978-90-5356-035-8.
- 19.Habibi, Abdul Hai, *Khaljies are Afghan*, Pashtun Forums, 07-22-2013,
- 20.Habibi, Abdul Hai, *Khaljies are Afghan*, Pashtun Forums, ۲۰۱۳-۲۲-۰۷,
- 21.Hermann Kulke & Dietmar Rothermund 2004, A History of India. Psychology Press. ISBN 978-0-415-32919-4.
- 22.Ibn-ul-Athir Al-Kamil 8/348,
- 23.Ibrahim Ibn-e Mohammad Istakhri (about 951 A.D.), Tarikh-e Yamini,
- 24.Introduction to the History of Mubarak Shah, 33. London, 1927
- 25.Irfan Habib (1981), "Barani's theory of the history of the Delhi Sultanate", Indian Historical Review, Vol. 7, No. 1, pp 99-115
- 26.Kalkana, Raja Tarangini, Tanslated by Sir Aurel Stein, London 1900, and India of Bohler.
- 27.Karim Popal, Mashal.org, <http://mashal.org>
- 28.Mamta Aggarwal, Muhammad Ghori: Causes and Consequences of Ghorian Invasions of India, History Discussion.
- 29.Marshall Cavendish 2006, World and Its Peoples: The Middle East, Western Asia, and Northern Africa. Marshall Cavendish. ISBN 0-7614-7571-0.
- 30.Marwat Khan Lodhi 2014, Pakistan Defence Forum, Jun 20, 2014

31. Masalik-ul-Mamalik of Istakhri, 245
32. Menhaj-e-Serāj- Jowzjāni, “Tabaqat-e Naseri”
33. Mikaberidze, Alexander (2011). Conflict and Conquest in the Islamic World: A Historical Encyclopedia. ABC-CLIO. p. 62. ISBN 1-5988-4337-0. Retrieved 2013-06-13.
34. Minorsky, V. 1937, comments on Hudud-al-Alam, London.
35. Mussawer Hasnain, History Paper - IV - Medieval India (1000 - 1707 a.D.) (Eng)
36. Nerimanoglu vd 2008; Buarn 2009:435-440; Demirel 1996:29
37. Orkun, Hüseyin Namik. Eski Türk Yazıtları, Ist. 1940.
38. O. Pritsak, von den karluk zu den karachaniden, ZDMG, ci(1951), pp. 270-300, and his Die karachaniden, Der Islam(hamburg 1954), pp. 1-68.
39. Peter Jackson 2003, “The Delhi Sultanate: A Political and Military History. Cambridge University Press”. ISBN 978-0-521-54329-3.
40. Radhey Shyam Chaurasia 2002, p. 28:
41. Raja Tarangini 4/179, Tanslated by Sir Aurel Stein, London 1900, and India of Bohler 2/206.
42. Sen, Sailendra (2013). A Textbook of Medieval Indian History. Primus Books. pp. 80–89. ISBN 978-9-38060-734-4.
43. Sunil Kumar 1994, p. 36. "When Slaves were Nobles: The Shamsi Bandagan in the Early Delhi Sultanate" Studies in History doi:10.1177/025764309401000102.
44. Tekin, Talat. A Grammar of Orkhon Turkic, Indiana University Publications, 1968.
45. The Times of India. Retrieved 2017-11-03.
46. Wink, Andre (1997). AL-HIND The Making of the Indo-Islamic World, Volume II The Slave Kings and the Islamic Conquest 11th-13th Centuries. Brill. p. 155.
47. www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-afghans-abdul-hai-habibi.html

ضمائم

گرگ در اساطیر ترک

گرگ در اسطوره‌های ملل ترک همان نقشی را بازی می‌کند که سیمرغ در اسطوره‌های فارس بازی کرده است. در دوران انیمیزم گرگ توت‌م اقوام ترک بوده است. اجداد اولیه ترک‌ها اعتقاد داشتند که ترک‌ها از بچه‌ای که از یک ماده گرگ خاکستری زاده شده بود بوجود آمده‌اند. در قرن هشتم میلادی که ترک‌ها با اسلام آشنا شدند این اسطوره نیز اسلامی شد و گفته شد قبایل ترک از پشت پسران حضرت نوح (ع) بوجود آمده‌اند. جالب توجه است که گرگ و مخصوصاً گرگ سفید در میان قبایل سرخپوست آمریکای شمالی هم حیوان مقدسی محسوب می‌شود و چون طبق نظر مردم شناسان، دوره یخبندان که شمال آسیا به آلاسکا در شمال آمریکا وصل شده بوده، بومیان شمال شرق آسیا از این طریق به آمریکا رفته‌اند و بعد از دوران یخبندان ارتباط آنان با ساکنان سایر قاره‌ها قطع شده است لذا احتمالاً اعتقاد به مقدس بودن گرگ از ریشه ترکی سرخپوستان آمریکای شمالی مانده است.

در میان تمام طوایف شکارچی و دامدار، گرگ دارای ابهت ویژه است، زیرا گرگ همواره بدنبال گله گوسفند و گله حیوانات وحشی گیاهیخوار می‌رود و در فرصت مناسب به گله می‌زند و سهم خود را می‌برد. قبل از اینکه ساکنان آسیای مرکزی سگ را اهلی بکنند، توان مقابله با گرگ را نداشته‌اند مخصوصاً که گرگ شکارچی ماهری است و با پنهان کاری تمام به گله نزدیک می‌شود و اگر حمله گروهی باشد کاری از دست چوپان بر نمی‌آید بدین جهت گله داران اولیه گرگ را می‌پرستیدند و فکر می‌کردند اگر احترام و التماس به کنند گرگ کمتر به آنها خسارت می‌زند. انواع اوراد جادویی نیز برای جلوگیری از حمله‌ی گرگ وجود داشته و حتی بعد از اسلام هم این اوراد جادویی بشکل دیگری حفظ شدند مثلاً بستن دهان گرگ که در کتابهای دینی وجود دارد تغییر شکل یافته‌ی همین اوراد جادویی است. گرگ در تمام نقاط جهان وجود دارد اما در نقاط سردسیر شمال آسیا و شمال آمریکا بیشتر از جاهای دیگر است.

گرگ خاکستری در اسطوره‌های پیدایش کؤک تورک‌ها (ترک‌های آسمانی) عنصر میتولوژیک برجسته‌ای است. بر اساس نوشته قدیمی ترین منابع چینی، اولین خاقان کؤک تورک‌ها که «آسینا، آشینا یا آچینه» نام داشت از یک ماده گرگ خاکستری زاده شده بود. این خاقان دارای نیروی ماوراءطبیعی بود. یکی از ملل همسایه که دشمن آنان بود با حمله‌ای آنان را قتل عام کرد. از این کشتار تنها یک پسر بچه زنده ماند. سرباز دشمن که او را دیده بود نخواست او را بکشد ولی دستها و پاهای وی را برید و او را در باتلاقی انداخت. این بچه را گرگ ماده‌ای پیدا نموده و بزرگ کرد و از وی حامله شد. خان دشمن وقتی از زنده ماندن او با خبر گشت مأموران خود را برای کشتن آن شاهزاده فرستاد و گرگ خاکستری قبل از رسیدن مأموران دشمن شاهزاده را بر داشت و به شرق آمد و درغاری پناه گرفت و در همانجا پسری بدنیا آورد. بعدها خاقان‌های ترک هر ساله در ماه مخصوصی آدمهای خودشان را به این غار مقدس می‌فرستادند و در آنجا قربانی کرده و به ارواح اجدادشان هدیه می‌کردند. این غار را ترک‌ها «بودون اینلی» یعنی خدای نگهدارنده ملت می‌نامیدند. خان‌های کؤک تورک در مقابل قرارگاه‌ها و اقامتگاه‌های خود علمی نصب می‌کردند که شکل کله گرگ را داشت.

سایر تیره‌های ترک نیز که در آسیای مرکزی حکومت کرده‌اند درباره منشأ پیدایش خودشان همواره روی عنصر گرگ تأکید می‌کردند. از قرن چهارم میلادی به بعد در منابع چینی درباره ترک‌های اویغور اطلاعات با ارزشی وجود دارد و هنگام ذکر نام اویغورها منشأ آنان را به اسطوره گرگ خاکستری نسبت می‌دهند. طبق یکی از این روایات چینی یکی از خاقان‌های هون‌ها دو دختر بسیار زیبا داشت، اطرافیان خاقان اعتقاد داشتند که این دختران شایسته‌ی خدا هستند.

خاقان تصمیم می‌گیرد این دختران را به خدا هدیه کند و بدین جهت آنان را در قلعه بزرگی در نقطه‌ای که کسی را بدان دسترسی نبود پنهان می‌سازد. روزی در مقابل این قلعه گرگی ظاهر می‌شود و یکی از دختران خیال می‌کند که این گرگ فرستاده خداست و با آن هماغوش می‌شود و اویغورها از پیوند گرگ با آن شاهزاده خانم زیبا بوجود می‌آیند. طبق این اسطوره خان‌های اویغور نیز که خود را از نوادگان کؤک ترک‌ها می‌دانستند همواره علم فلزی (سنجاق) با خود حمل می‌

کردند که به شکل کله گرگ بود. گردیزی می‌نویسد که «مویون-چور» خان بزرگ اویغورها یکی از ژنرال‌های چینی را وادار کرده بود که در مقابل پرچم گرگ خاکستری به خاک بیفتد.

بعد از تشکیل امپراتوری مغول اسطوره‌هایی که در باره منشاء ترک‌ها موجود بود به سلاله چنگیز خان نیز نسبت داده شد و آن عده از سلاله‌های ترک که در تشکیل امپراتوری مغول شرکت کرده بودند، اصل و نسب خود را با چنگیز خان یکی می‌دانستند. حکومت‌های ترک که در اتحادیه (فدراسیون) قباچاق وارد شده بودند خود را با چنگیز خان هم منشاء می‌دانستند و در اثری به نام «چنگیزنامه» دو اسطوره درباره سلاله چنگیز خان ذکر شده است، یکی از این اسطوره‌ها خیلی شبیه روایت چینی‌ها در باره منشا اویغورها است. و اسطوره دوم در باره افسانه «آلان-قوا» مادر چنگیز خان است. آلان-قوا بعد از مرگ شوهر و بیوه شدنش از روحی که به صورت نور وارد می‌شود و به شکل گرگ خاکستری خارج می‌گردد، حامله شده و چنگیز خان را بدنیا می‌آورد. در این اسطوره گرگ خاکستری با نور یکی شده است.

از دورانهای بسیار قدیم منشاء سلاله‌های ترک به گرگ نسبت داده شده است و هیچ فرقی بین گرگ اسطوره‌ای با جانور معمولی که گرگ است قائل نمی‌شدند و فقط بعد از زیاد شدن جماعات ترک اینگونه بر داشت شد که گرگ خاکستری یک جانور معمولی نبوده بلکه موجود خدایی بوده که به صورت نور از آسمان به زمین آمده است و بعدها نیز نقش رهبر و مربی به وی نسبت داده شد.

گرگ در میان مغول‌ها سمبل خشم و قهر نیز هست، در تاریخ آمده است وقتی چنگیز خان خبر کشته شدن ایلچی‌های خود را بدست خوارزمشاهیان شنید غضبناک شده بالای کوهی رفت و مانند گرگ زوزه کشید و بدینسان همه فهمیدند که باید آرایش جنگی بگیرند و انتقام سختی از خوارزمشاهیان گرفته می‌شود. در کتاب ده ده قورقود در یکی از حکایات، دو بار از گرگ با احترام یاد می‌شود یکی: «قوردون اوزو مبارک» یعنی روی گرگ مبارک و دیگری «قارا باشیم قوربان اولسون قوردوم سانا» یعنی سر سیاهم قربان تو باد ای گرگ من.

در گذشته نه چندان دور شاید ۵۰ سال پیش در بعضی از روستاهای آذربایجان وقتی ظلم بزرگی به کسی می‌شد و یا عزیزترین عضو یک خانواده به ناحق کشته می‌شد و یا در اثر صانحه‌ای جان خود را از دست می‌داد، همسر یا مادر کسی که جان خود را از دست داده در بیرون آبادی زوزه گرگ می‌کشد و این باقی مانده نوعی از اعتقادات شامانیستی است.

محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات الترك که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده است در این باره می‌نویسد: در نیمه قرن هفتم میلادی دسته‌های از اوغوز و خلج در سیستان و کابل ساکن شدند و دسته‌ای از آنها در قرن هشتم میلادی در هندوستان سلسله تورک شاهی را تأسیس نمودند که بر روی سکه‌های آنها به رسم سایر قبایل ترک روی تاج پادشاه شکل گرگ ترسیم شده بود. اکنون نیز دندان گرگ به عنوان دگمه لباس و نیز گردنبند برای جلوگیری از چشم زخم، دم گرگ به عنوان زینت کلاه، پوست گرگ برای پوستین و دست خشک شده گرگ برای معالجات جادویی استفاده عمومی در میان ساکنان آسیای مرکزی و اقوام خلج بکار می‌رود. در روستاهای قره داغ و در میان برخی از روستائیان خلجستان از جمله روستای تلخاب فراهان دست گرگ را در خانه‌ها نگه میدارند و هنگامی که گلوئی بچه‌ای درد می‌کند، دست گرگ را بر محل درد می‌مالند و اعتقاد دارند که بیماری برطرف می‌شود. و نیز علی رغم حرام بودن گوشت گرگ برای مسلمانان شکارچی دل و جگر گرگ را می‌خورند بویژه در آذربایجان این اعتقاد وجود دارد که خوردن جگر خام گرگ، دل و جرئت آدمی را زیاد می‌کند. بعضی از روستائیان هم دل و جگر گرگ را به عنوان داروی معجزه گر می‌خورند و آدم‌های تک رو و تیز بین و جسور را هم به گرگ تشبیه می‌کنند.

برای آشنای به چند ضرب المثل که به گرگ نسبت داده شده و هنوز در بین مردم متداول می‌باشد اشاره می‌کنیم:

ا. بۆرۆ وارا کۆزلری پالوللور - چشمانش مانند گرگ برق می‌زند.

ب. آچ بۆرۆ وارا واقور - مانند گرگ گرسنه نگاه می‌کند.

ت. بۆرۆ وارا ری - مانند گرگ است.

ث. قوزیڭ بۇرۇڭ تاپشوردې - بره رابه گرگ سپرده است.
ج. بۇرۇ وارا بى سىڭ يىمىش اۈنىڭ يارالاما - مانندگرگ يىكى راخوردده و ده تا را زخمى نكن.

ترکستان

ترکستان شرقى و ترکستان غربى با هم کشور بزرگ ترکستان را تشکیل می‌دهند. ترکستان غربى که دويست سال (۱۸۶۵م) است، تحت استعمار دولت روسيه قرار دارد. شامل کشورهاى مستقل امروزی: قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان و قزاقستان است. ترکستان شرقى که از سال ۱۸۷۶ میلادی به اشغال چینی‌ها در آمده و کمونیست‌های چینی آن را سین‌کیانگ می‌نامند. البته، به این سرزمین اویغورستان نیز گفته می‌شود.

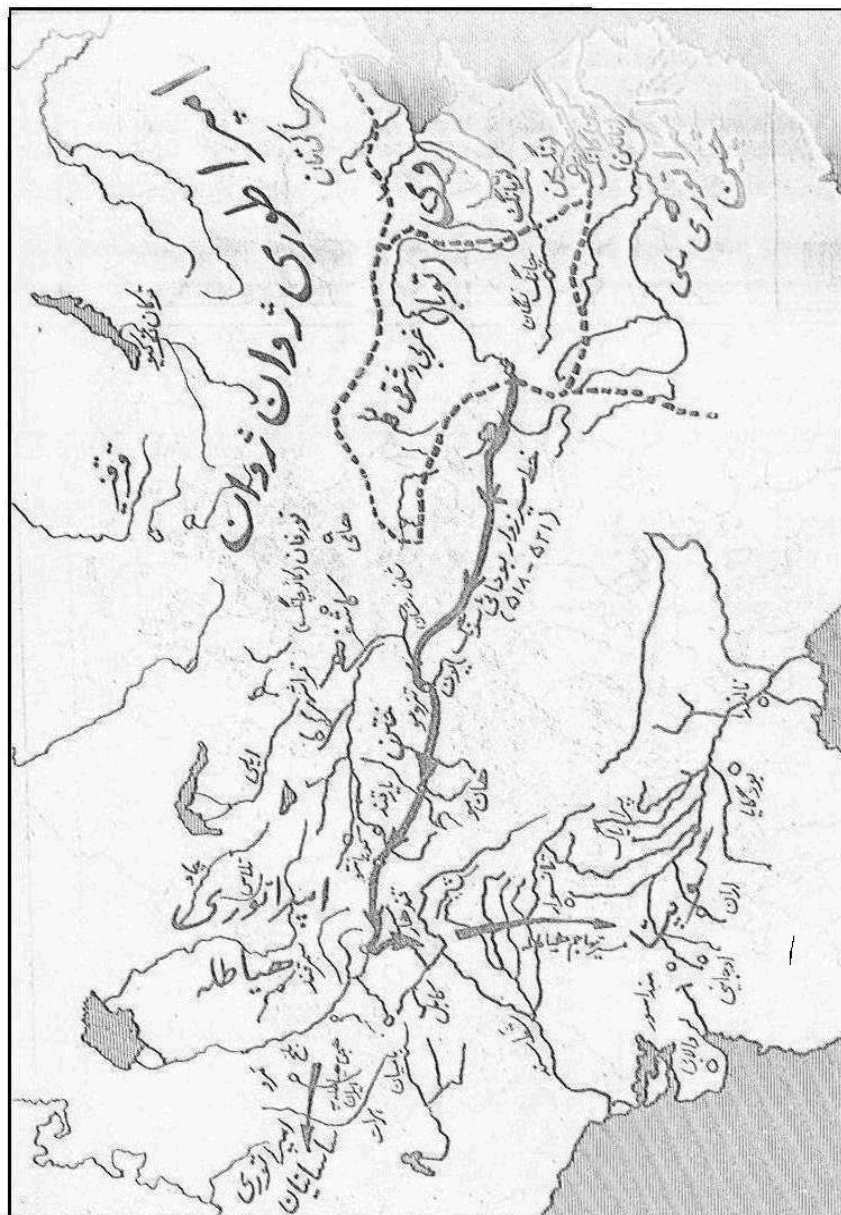
اسلام در سال ۹۴ه.ق. توسط سپاه عرب به فرماندهی قتیبه بن مسلم الباهلی به کاشغر پایتخت ترکستان آورده شد. در سال ۲۳۳ه.ق. خاقان ترکستان به نام ساتوق بغراخان به دین مبین اسلام گروید. در حال حاضر دین مردم ترکستان شرقى اسلام است و تنها در شهر کاشغر ۳۰۰ مسجد بنا شده است. موقعیت جغرافیایى ترکستان شرقى: ترکستان شرقى در وسط آسیای مرکزی قرار دارد. حدود آن از شمال به مغولستان و روسیه از غرب به قزاقستان و قرقیزستان، تاجیکستان و افغانستان و از جنوب به پاکستان و کشمیر و تبت و از شرق به چین منتهی می‌شود. سلسله جبال تنگری تاغ در وسط ترکستان شرقى امتداد یافته و کشور را به دو بخش ترکستان شمالی شرقى و ترکستان جنوبی شرقى تقسیم کرده است. در این سرزمین چهل رودخانه، دوازده دریاچه، شانزده شهر بزرگ، یکصد و بیست و شش شهر و بیش از ۳۰۰۰ هزار روستا وجود دارد.

مهمترین شهرهای این کشور عبارتند از: اورومتشی (اورومچی)، کاشغر، یارکند، ختن، آقسو، کورلا، قمول، تورفان، ایلی، آلتای و آرتوش.

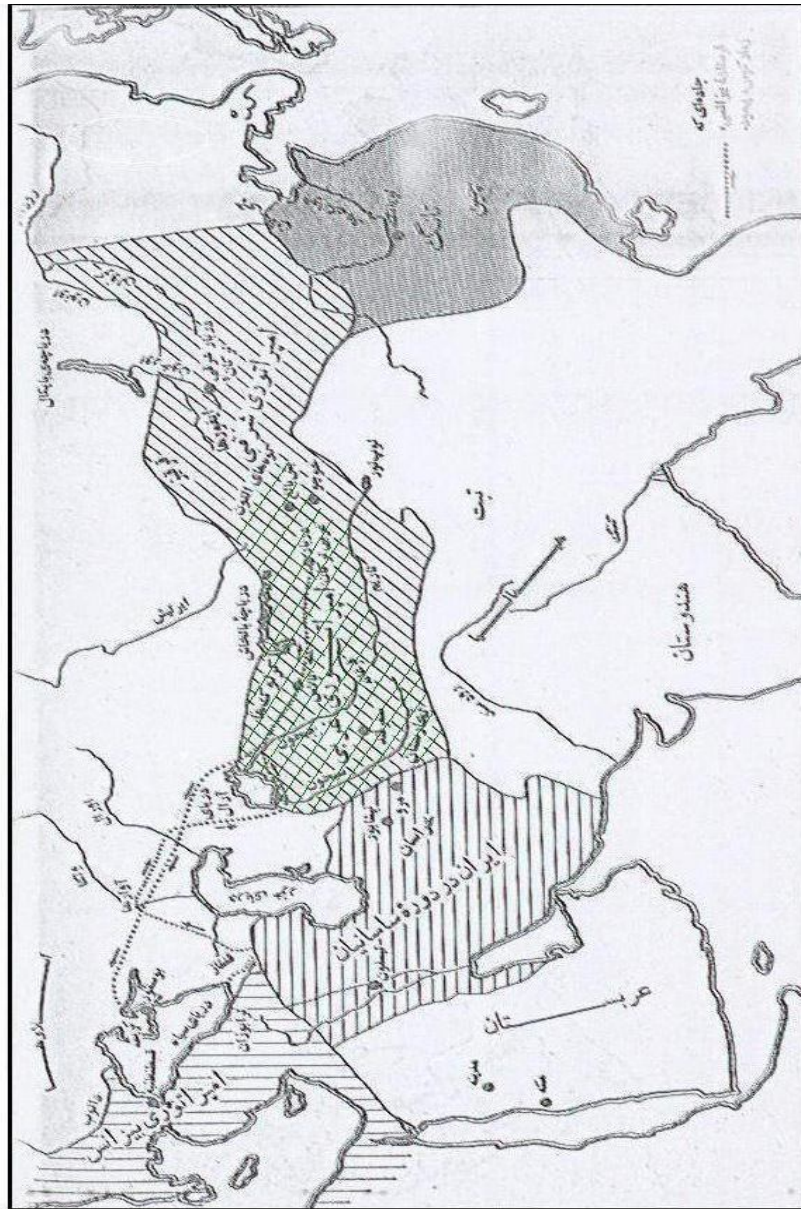
مساحت ترکستان شرقى: ۱/۸۲۸/۴۱۷ کیلومتر مربع یعنی یک پنجم سرزمین چین را دربر می‌گیرد. ۶۵۰ هزار کیلو متر مربع آن بیابان و ۹۱ هزار کیلو متر مربع جنگل است.

جمعیت: بر اساس آمار سرشماری چین ۱۹۹۰ میلادی تعداد ساکنان ترکستان شرقی ۲۳/۹ میلیون نفر اعلام شده اما، از شمارش غیر مستقل ۲۵ میلیون نفر و بر اساس آمار رسمی جمعیت تقریباً ۱۵/۱۵۵/۷۷۸ نفر می‌باشد.

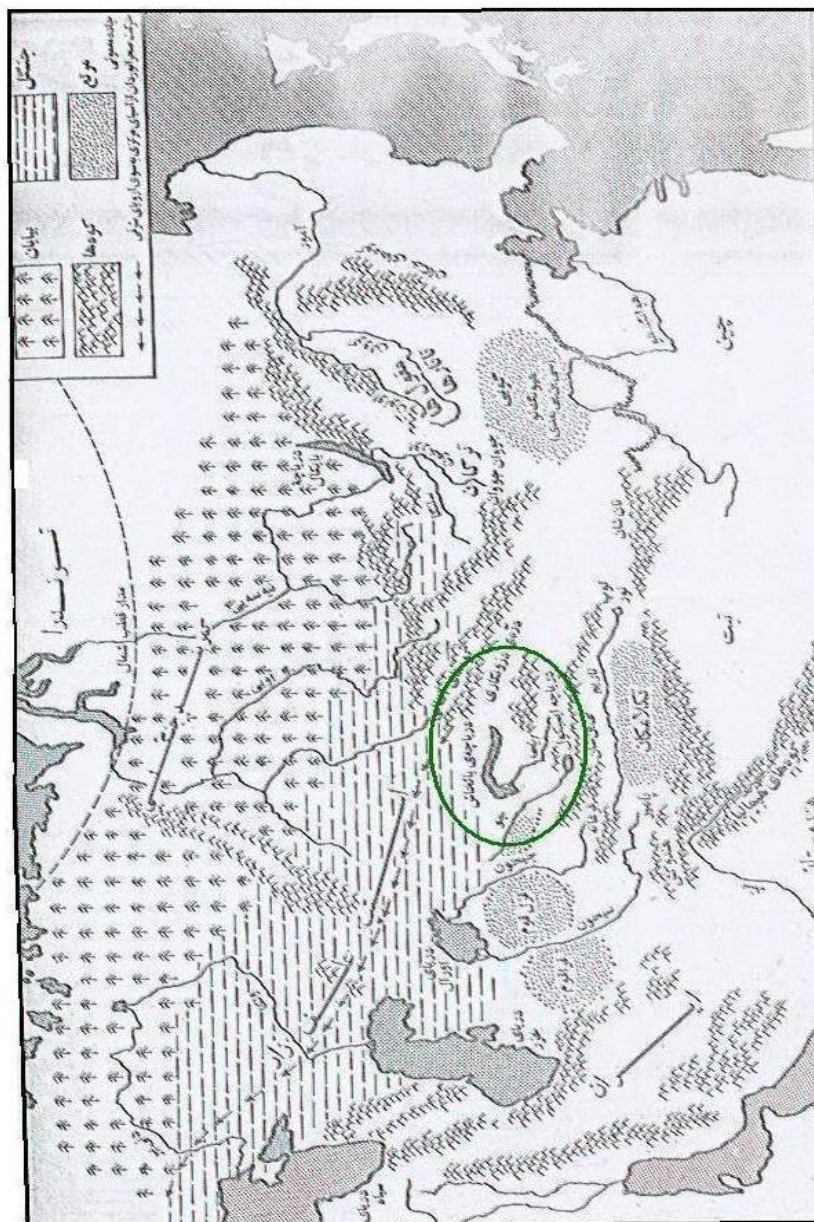
از آنجا که بیشتر اهالی ترکستان شرقی ترک‌های اویغور هستند که از ترکان باستان بشمار می‌روند در نتیجه زبان رسمی اهالی ترکستان شرقی نیز ترکی اویغوری می‌باشد البته اغلب آنها، به زبان چینی، قزاقی و قرقیزی نیز مسلط می‌باشند



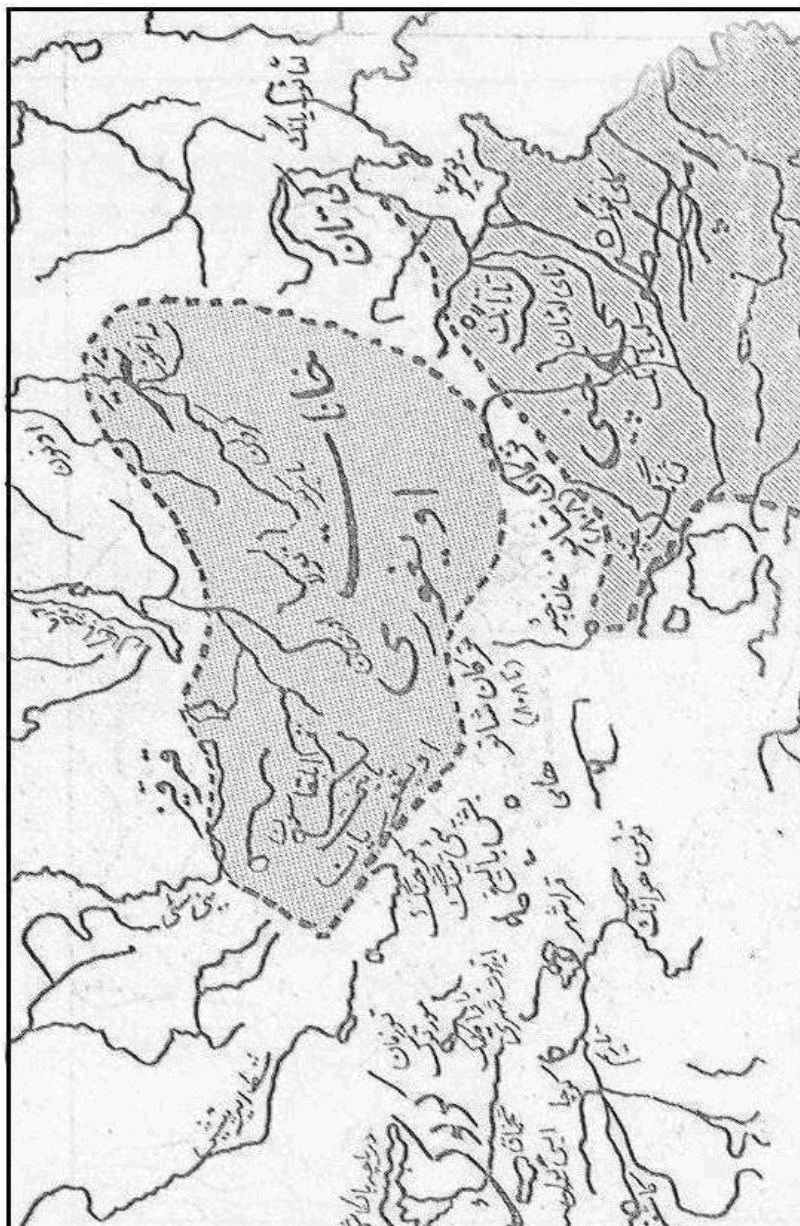
نقشه ۱- امپراتوری ژوان- ژوان ها در حدود ۵۰۰ میلادی.



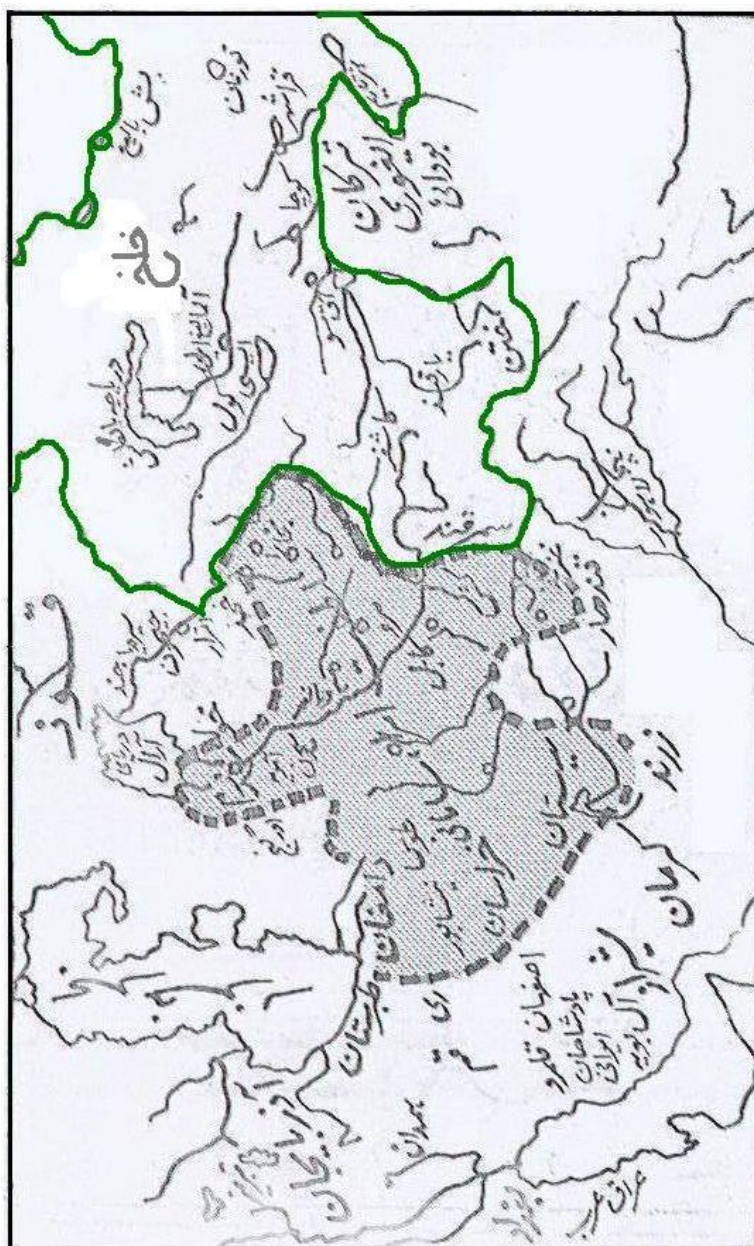
نقشه ۲- نخستین امپراتوری ترک و اقامتگاه اقوام خلج در حدود سال ۶۰۰ میلادی



نقشه ۳- موطن اولیه‌ی خلیج‌ها و زادگاه سایر صحرانوردان ترک



نقشه ۴. امپراتوری ترکان اوغوری بین سال‌های ۷۵۴ لغایت ۸۴۰ میلادی



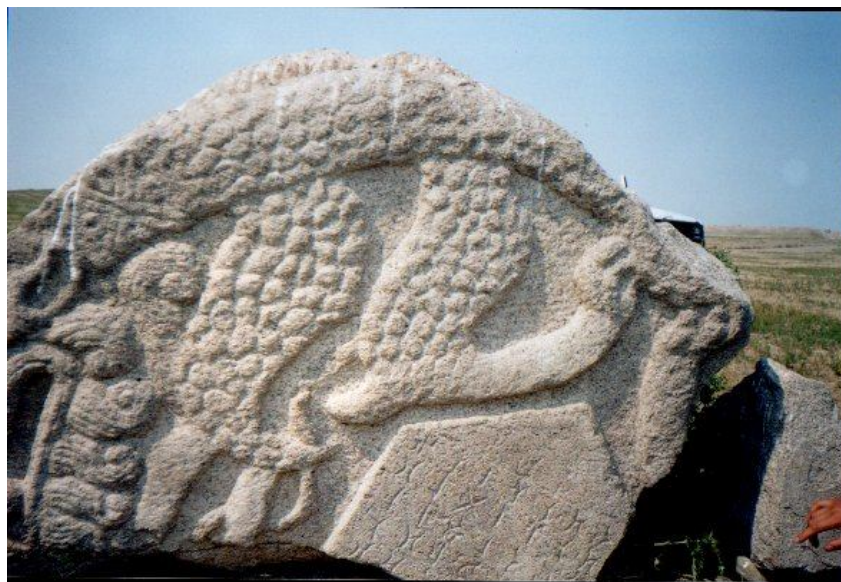
نقشه ۵- سرزمین اقوام خلیج و ایران شرقی در زمان سلطنت سامانیان



سنگ نیشته‌ی بیلگه خان
BILGE KAAŇ YAZITI

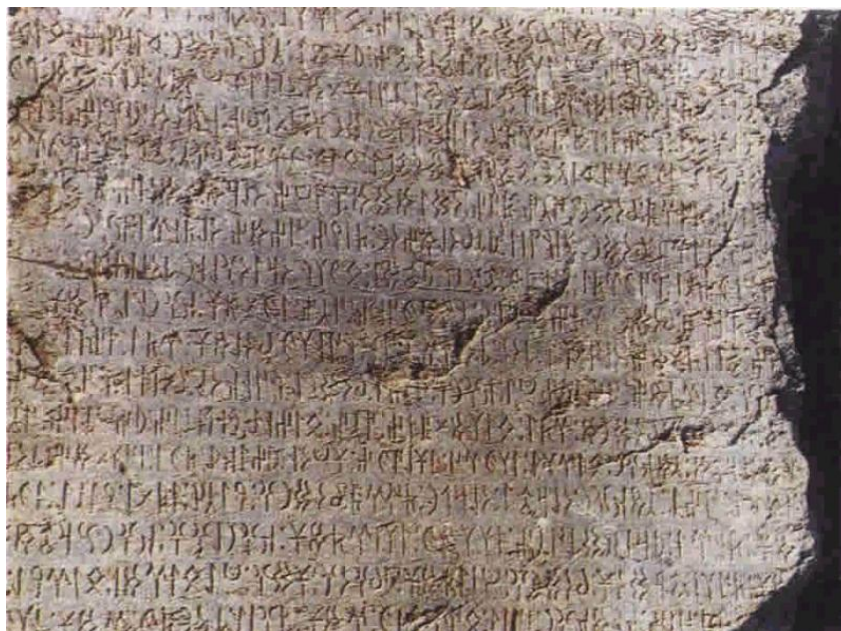


سنگ نبشته‌ي تونیوقوق
TONYUKUK YAZITI



سنگ نیشته‌ی قارابالقاسون

KARABAL GASUN YAZITI



سنگ نوشته اورخون (سخنان بیلگه خاقان) ۱



سنگ نوشته اورخون (سخنان بیلگه خاقان) ۲

KHALAJ'S REMINDER OF ANCIENT TURKS

The study of migration trend
of khalaj tribes from Turkistan
to khalajestan and Farahan

By
ALI.ASGHAR.JAMRASI
2006/2020

KHALAJS REMINDER OF ANCIENT TURKS

The study of migration trend of khalaj tribes from turkistan to
khalajestan and frahan



ALI.A.JAMRASI.(F)

1399\2020

ISBN 964-7933-02-9

شابک: ۹۶۴-۷۹۳۳-۰۲-۹